

# راه توده

## توده‌ای‌ها و تاریخ!

- ♦ وحدت حزب و سازمان اکثریت
- ♦ اتحاد بنی‌صدر و مجاهدین خلق
- ♦ توطئه کودتائی قطب‌زاده
- ♦ یورش انگلیسی به توده‌ای‌ها

اعتراف به سرنخ‌های

یورش انگلیسی به حزب

روزنامه همشهری

و (ص ۲۵)

تاریخ‌نگاری  
رفسنجانی

ارزیابی شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده

از موقعیت جنبش - انتخابات ۸۰ و مرحله دوم اصلاحات

## اصلاحات انقلابی از کدام گذرگاه باید عبور کند!

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده نتیجه انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری و به پیروزی رسیدن محمدخاتمی در این انتخابات، پیش بینی سیر حرکت جنبش عمومی مردم ایران، تعیین و تدقیق مشی و سیاست راه‌توده در چهار ساله دوم ریاست جمهوری محمدخاتمی و برخی نقطه نظرات و موضع‌گیری‌های جدید در نشریه "نامه مردم" را مورد بررسی قرار داد.

جبهه بندی‌های نوین در جنبش، شکل‌گیری تشکل‌های جدید در داخل کشور و در دو طیف حکومتی طرفدار و مخالف تحولات، آرایش نیروهای خواهان تحولات انقلابی در داخل کشور و تاثیر آن بر احزاب، سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی خارج کشور، عمده‌ترین و عام‌ترین شعار جنبش در این مرحله از مبارزه مردم ایران در راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی و پیش بینی تشکیل عملی جبهه‌ای در بر گیرنده همه نیروهای طرفدار تحولات در داخل و خارج حاکمیت نیز مورد بحث و برخی تصمیمات در ارتباط با این مسائل مورد هماهنگی قرار گرفت. در فاصله پایان انتخابات ۸۰ تا انتشار شماره ۱۰۸ راه‌توده، اعضای شورای سردبیری و سیاستگذاری در جریان نظراتی پیرامون مباحث بالا، از طریق پیام‌ها و یا نامه‌های پیشنهادی قرار داشته و یا بعنوان نقطه نظرات رفقائی که با آنها تماس مستقیم برقرار است قرار گرفته بود. این نقطه نظرات نیز در جمع‌بندی مسائل مورد نظر مورد توجه ویژه قرار گرفت.

شورای سردبیری و سیاستگذاری، ضمن بررسی مطالبی که در جریان کارزار انتخاباتی هشتمین دوره ریاست جمهوری و در ارتباط با شخص محمدخاتمی در نشریه "نامه مردم" و در ارتباط با جنبش داخل کشور مطرح شده است، این مواضع را متفاوت با مطالب منتشره در همین نشریه در جریان انتخابات خرداد ۷۶ و در مجموع مثبت ارزیابی کرد. شورا ابراز امیدواری کرد که این مواضع به دور از نوسان‌های هیجانی متأثر از حوادث روزانه جنبش، به یک سیاست روشن، قاطع و دراز مدت در ارتباط با جنبش و اصلاحات تبدیل شود. همچنین مسئله مبرم و ضروری وحدت نظری و تشکیلاتی حزب توده‌ایران، موضوع خبر کناره‌گیری رفیق‌علی‌خاوری از دبیران حزب، که در نشریه نامه مردم منتشر شده نیز مورد توجه و بررسی قرار گرفت. شورا بر این نظر است، که اقدام و خبری که منتشر شده خلاف مصالح حزب و اساسنامه حزب، بویژه در شرایط کنونی تحولات داخل کشور است. در همین ارتباط، شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده در جریان نقطه نظرات و پرسش‌هایی که از سوی برخی محافل آگاه توده‌ای داخل کشور مطرح شده‌است، نیز قرار گرفت، که در موضع‌گیری شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده در ارتباط با این خبر منعکس شد!

(بقیه را در ص ۲ بخوانید)

شکست بناپارتیسم  
در انتخابات ۸۰

(ص ۱۶)

آقازاده‌ها

کی قد کشیدند؟

(ص ۱۴)

فاجعه سلطه  
مافیای تجاری  
بر حاکمیت

(ص ۲۸)

نفت ایران

سوخت جنگی

طالبان افغانستان

راتامین می‌کند!

(ص ۲۹)

چپ "جنبش"

سخنگو می‌خواهد!

(ص ۸)

## جمع‌بندی شورای سر‌دیری و سیاست‌گذاری راه توده از موقعیت جنبش - انتخابات ۸۰ و مرحله دوم اصلاحات

میلیون‌ها مردم غارت شده ایران، که در انتخابات اخیر به محمدخاتمی رای دادند و یا در اعتراض به پایمال شدن آرمان‌های انقلاب ۵۷ پای صندوق‌های رای حاضر نشدند از تعمیق اصلاحات دفاع می‌کنند و خواستار تصمیمات جدی در زمینه دگرگونی ساختار اقتصادی-سیاسی کشور هستند. نتایج حاصله از انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری قدرت اجرائی برای این اصلاحات را تقویت کرد. در این مرحله، که آن را مرحله دوم اصلاحات نام نهاده‌اند سیاست‌های اقتصادی دولت و مجلس نمی‌تواند منعکس‌کننده این خواست مردم نباشد. کنترل تجارت خارجی، نظارت بر توزیع کالا، احیای صنایع ملی و تقویت بازار داخلی و منطقه‌ای برای تولیدات داخلی از یک سو و رفتن به سوی برقراری نظارت و کنترل دولت و نهادهای انتخابی بر بنیادهای بزرگ مالی و قرار دادن آنها در سیستم دقیق مالیاتی و همسو کردن آنها با سیاست‌های دولت فوری‌ترین و عاجل‌ترین گامی است که باید برداشته شود. طبعاً اجرای این برنامه به معنای محدود شدن اختیارات نهاد رهبری و خارج ساختن آن از موقعیت فرافانونی و خودمختاری است که در تمام دوران پس از پیروزی انقلاب داشته‌است و از این نظر، دگرگونی در ساختار اقتصادی کشور به مفهوم دگرگونی در ساختار سیاسی-حکومتی نیز هست.

متکی به این تغییر ساختار است که تکلیف و ترکیب شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، ضوابط مذهبی-حکومتی انتخاب ائمه جمعه، خارج ساختن نهادها و بنیادهای عظیم مالی و خارج ساختن نهادهای بزرگ تبلیغاتی-فرهنگی (نظیر شورای تبلیغات اسلامی، مدیریت سیمای جمهوری اسلامی)، ضوابط برگماری فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی، ضوابط تعیین نمایندگان ولی‌فقیه در نهادها و ۰۰۰ همگی و به ترتیب اولویت در دستور روز قرار می‌گیرد.

### چهار سال اول

انتخابات خرداد ۸۰ نشان داد که میلیون‌ها مردم ایران مصمم به حضور در صحنه مبارزه و تداوم جنبش اصلاحات هستند و خواست‌های آنها در حقیقت خواست‌هایی انقلابی است، که امروز و بر مبنای شیوه‌ای که جنبش با توجه به شرایط موجود در کشور اختیار کرده، در اشکال مسالمت‌آمیز آن بیان می‌شود. حضور در پای صندوق‌های رای از جمله این شیوه‌هاست.

طیف طبقات، اقشار و نیروهای حاضر در جنبش اصلاحات و اشکال نوین توازن نیروهای اجتماعی، حضور سخنگویان و مجریانی مصمم و پاسخگوی این خواست‌ها را در دولت به یک ضرورت تبدیل کرده‌است. اگر چهار سال نخست دولت متکی به رای ۲۱ میلیونی محمدخاتمی را چهارساله آگاهی بیشتر و بیشتر مردم از ساختار مافیائی جنایت، قدرت، ثروت و حکومت در جمهوری اسلامی ارزیابی کنیم، چهار سال دوم ریاست جمهوری وی که متکی به نزدیک به ۲۲ میلیون رای قرائت شده و حدود ۴ میلیون رای گرفته شده، اما خوانده نشده و یا باطل شده مردم است باید چهار ساله بهره‌گیری از این آگاهی و بسیج مردم برای تغییر ساختار اقتصادی کشور شود. این تغییر ساختار الزاماً باید با

محدود شدن هرچه بیشتر نقش سرمایه‌داری تجاری، کوتاه شدن دست غارتگران، فرو ریختن دیوار اقتصاد مافیائی و دلالی و رفتن به سمت احیاء و گسترش صنایع داخلی باشد. برای چنین گام بلند و عظیمی، افشاگری‌های اقتصادی و در صحنه نگهداشتن مردم یک ضرورت تاریخی است. این افشاگری‌ها به فضای باز مطبوعاتی نیازمند است و به این لحاظ گشایش فضای سیاسی کشور، حضور احزاب سیاسی در صحنه و تشکیل وسیع‌ترین جبهه‌ها برای پیشبرد اصلاحات نه تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه تاخیر ناپذیر نیز هست.

### جبهه‌ها و تغییر جبهه‌ها

بی شک آغاز و تشدید تصمیم‌گیری‌های قاطع برای تغییر ساختار موجود اقتصادی کشور واکنش‌ها و مقاومت‌هایی را بدنال خواهد آورد که ابعاد آن می‌تواند سنگین‌تر از مقاومت‌های چهار سال گذشته در برابر دولت و اصلاحات باشد، زیرا چنین تغییری در واقع یورش به پایگاه واقعی مخالفان اصلاحات است و تضعیف پایگاه حکومتی آنها را بدنال می‌آورد. بنابراین، از هم اکنون باید آماده مقاومت‌های سنگین‌تر در برابر اصلاحات بود. مقاومتی که جز با آگاه‌سازی و بسیج و سازماندهی مردم برای مقابله با آن چاره دیگری وجود ندارد.

با آغاز ایجاد تغییرات اساسی در ساختار حاکم اقتصادی بر کشور، باید تغییر ترکیب نیروهای حاضر در جبهه اصلاحات و یا جبهه موسوم به دوم خرداد را پیش بینی کرد.

از آنجا تغییرات در ساختار اقتصادی جز با کنار گذاشتن برنامه **تعدیل اقتصادی** صندوق بین‌المللی پول و گام برداشتن در جهت لغو تصمیمات و قوانین مربوط به دوران اجرای این برنامه خانمان برانداز ممکن نیست، نخستین مقاومت‌ها را باید از سوی **راست‌ترین بخش کارگزاران سازندگی** انتظار داشت. مقاومت‌هایی که احتمالاً به خروج آنها از جبهه موسوم به دوم خرداد و پیوستن آنها به بخشی از جبهه مخالفان اصلاحات را بدنال خواهد آورد.

در جبهه مخالفان اصلاحات نیز **بخش دوراندیش‌تر** آن، از بیم تعمیق جنبش و اصلاحات حساب خود را از بخش دیگری از این جبهه جدا خواهد کرد. یعنی، از بخشی که با حادثه جوئی‌های توأم با جنایت، همچنین در پی تحقق رویای برقراری **حکومت و یا حکومت نظامی اسلامی و سرکوب جنبش** است. تقویت پذیرش ناتوانی در سرکوب جنبش از یکسو و بیم از تغییر روش‌های مسالمت‌آمیز مردم برای تحقق خواست‌های انقلابی‌شان از سوی دیگر، از جمله انگیزه‌های قوی جدائی‌ها در جبهه مخالفان اصلاحات است. بخش دوراندیش‌تر مخالفان اصلاحات خواهند کوشید با راست‌ترین بخش جبهه موسوم به دوم خرداد متحد شده و جبهه سومی را با دو هدف تشکیل دهند:

- جلوگیری از تعمیق جنبش و از دست دادن بسیاری اهرم‌های حکومتی که در اختیار دارند؛

- پرهیز در استفاده از روش‌های غیر مسالمت‌آمیز که در صورت شکست و یا پیروزی، می‌تواند مجموع جنبش را به استفاده از روش‌های غیر مسالمت‌آمیز ترغیب کند!  
این طیف و این جبهه بیش از پیش خواهد کوشید نظر مثبت امریکا را، بعنوان مخالفان تعمیق جنبش و ترک قطعی برنامه

تحلیلی از روند جنبش باشد که بتواند نه تنها طرفداران اصلاحات در داخل و حاشیه حاکمیت، بلکه طرفداران اصلاحات در خارج از حاکمیت را نیز ماهیتا بر بر گیرد و زمینه را برای تحقق عملی آن فراهم سازد. بنظر ما ماهیت و ظرفیت این شعار به دلائلی که می‌توان بر شمرد جز «دفاع از جمهوریت» نیست، حتی اگر با اسامی دیگری و بر اساس مقتضیات دیگری مورد پذیرش قرار گیرد.

از آنجا که نام‌هائی نظیر «جبهه دوم خرداد»، «جبهه اصلاحات»، «جبهه مشارکت»، «جبهه همبستگی» و دیگر اسامی، حتی «جبهه ملی» در این مرحله نمی‌تواند ماهیت عام‌ترین خواست‌های مردم را منعکس کند و یا دو سنگر اصلاح طلبان داخل و خارج حاکمیت را به هم وصل کند، ضرورت دارد هر چه سریعتر این جبهه با نامی که منعکس کننده واقعیات امروز و خواست‌های عام مردم باشد تشکیل شود. پیشنهاد ما در این زمینه «**جبهه دفاع از جمهوریت**» است. این نام ماهیت مخالفت با تغییر قانون اساسی با هدف تبدیل **جمهوریت** به **حکومت** را، که خواست مخالفان اصلاحات و طرفداران ارتجاع است دارد و از رای، انتخاب، اراده مردم و مردمسالاری دفاع می‌کند و آن را بعنوان یکی از سه شعار اصلی انقلاب ۵۷ سکوی دفاع از دو خواست و شعار دیگر، یعنی عدالت و آزادی نیز می‌کند. هیچ حکومت مردمسالاری نیست که از آزادی دفاع نکند و هیچ آزادی واقعی علیه عدالت اجتماعی عمل نمی‌کند! بنابراین دفاع از جمهوریت امروز و در شرایط ویژه‌ای که کشور در آن قرار دارد واقعی‌ترین خواست و شعار مردم است. دفاع از جمهوریت و تبدیل آن به شعار جبهه و جنبش، عملاً از انتخاب در برابر انتصاب و از جمهوریت مردم در برابر ولایت دفاع می‌کند. این شعار در عین حال مرزبندی‌های مذهبی را نیز به همراه ندارد و هر نیروی دارای اندیشه‌های مذهبی، به شرط دفاع از اصلاحات و رای و اراده مردم می‌تواند در آن شرکت کند.

### کم‌کاری‌ها و سستی‌ها!

نمی‌توان از کم‌کاری‌ها، کم‌توجهی‌ها و ضعف‌های مرحله اول اصلاحات سخن گفت و علاوه بر ضعف اساسی در سازمان دادن یورش به پایگاه‌های اقتصادی مخالفان اصلاحات به کم‌توجهی به جلب نیروهای نظامی و بویژه بخشی از فرماندهان آن به اصلاحات اشاره نکرد. در همین ارتباط، سازماندهی معلولین، مجروحین، اسرای جنگی و خانواده‌های قربانیان جنگ از یک طرف و تشکل‌های تصفیه‌شدگان سیاسی و آرمان‌خواه این نیروها، که قربانی انواع توطئه‌های پس از پایان جنگ و درگذشت آیت‌الله خمینی شده و به حاشیه رانده شده‌اند از طرف دیگر ضرورتی است که در مرحله دوم اصلاحات نباید نسبت به آن بی‌توجه بود. دولت و مجلس با بردن لوایح لازم به مجلس باید چتر حمایت خود را بر سر این نیروها گسترده کند. ادامه جنگ یک خطای تاریخی - در حد خیانت به میهن - بوده است، اما آنها که معلولین، مجروحین و قربانیان این جنگ‌اند همگی میهن دوستانی بوده و هستند که در راه دفاع از کشور جان و سلامت خود را از دست داده‌اند. پل پیوند میان این نیروها و جنبش کنونی را بصورت سازمانی باید برقرار کرد و افکار عمومی را هرچه بیشتر به حمایت از آنها برانگیخت! زمینه این حمایت و پیوند را با افزایش آراء نیروهای بسیج و سپاه، خانواده قربانیان جنگ و شهرک‌های معلولین و

سندوق‌بین‌المللی پول به خود جلب کند و این یکی از اهداف مهم آنها خواهد بود! آنها این مخالفت را تا حد کوشش برای فراهم ساختن زمینه‌های بین‌المللی حمله نظامی امریکا به ایران نیز، به امید نجات خویش و نظامی کردن فضای کشور دنبال خواهند کرد. در عرصه داخلی نیز آنها با تمام توان تبلیغاتی و حکومتی خود علیه بخش رادیکال و چپ حاضر در جبهه موسوم به دوم خرداد عمل خواهند کرد تا مانع تغییر ساختار اقتصادی کشور شده و این بخش را از حاکمیت خارج کنند.

### در جبهه موسوم به دوم خرداد

جبهه موسوم به دوم خرداد، با خروج بخشی از کارگزاران سازندگی از آن در عین حال که بندهائی را از پای خود باز می‌کند، بخشی از توان مانور خود در داخل حاکمیت را نیز از دست خواهد داد. برای جبران این توان از دست داده، یگانه راه حل ممکن فراه کردن دایره جبهه و گسترش آن تا حد حضور فعال نیروهای طرفدار اصلاحات اما خارج از حاکمیت و پیرامون حاکمیت در این جبهه است. گشایش فضای سیاسی کشور تا حد حضور احزاب غیر حکومتی و شناخته شده در صحنه سیاسی کشور در این مرحله بیش از پیش اهمیت تاریخی خود را نشان می‌دهد. این همان کوششی است که به همت بخشی از ملی-مذهبی‌های ایران در آستانه انتخابات مجلس ششم می‌رفت تا تحقق یابد و کنفرانس برلین می‌توانست نقش مهمی در یاری رساندن به آن ایفاء کند. متأسفانه بدلیل کم‌اطلاعی اپوزیسیون خارج از کشور از روند حوادث داخل کشور، کم‌تجربگی اصلاح طلبان داخل و پیرامون حاکمیت و قدرت اطلاعاتی سازمانی متکی به ثروتی که مخالفان اصلاحات در اختیار دارند به این حرکت ضربه‌ای در حد تبدیل قوه قضائیه به «**فرمانداری نظامی**» یک حکومت نظامی زد، که پیامدهای آن بصورت **یورش به نیروهای ملی-مذهبی** همچنان ادامه دارد. به این ترتیب، شعار درست «**ایران برای همه ایرانیان**» در نیمه دوم مرحله اول اصلاحات، که به شعار انتخابات مجلس ششم تبدیل شد، نتوانست تحقق یابد. شعاری که همچنان باید در دستور روز اصلاحات بماند و به **مرز بندی فاشیستی خودی و غیر خودی** در جامعه خاتمه ببخشد. گشایش فضای سیاسی کشور، حضور احزاب سیاسی غیر حکومتی در جامعه و گام برداشتن در جهت تشکیل جبهه‌ای برای تداوم، تعمیق و حفاظت از اصلاحات، در واقع حرکت به سوی درهم کوبیدن این مرزبندی فاشیستی است. حصار و مرزی که از درون آن فساد، تبعیض، غارت، جنایت و اعتیاد سربرآورده است. هیچ «**غیر خودی**» در میان غارتگران وجود ندارد و اگر داشته باشد از جانب «**خودی‌ها**» حمایت شده است. تبعیض و جنایت و مواد مخدر نیز از درون دایره «**خودی**» ها رهبری شده است. بنابراین مبارزه با تبعیض، غارت، جنایت، دزدی و فساد، یعنی گرفتن گریبان خودی‌ها، نه غیر خودی‌ها که خود قربانی این فاجعه‌اند!

## نوع و ماهیت جبهه

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده، همانگونه که در اطلاعیه اعلام و ضرورت حمایت همه جانبه از محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ اعلام داشت، معتقد به تشکیل وسیع‌ترین جبهه برای تعمیق و تضمین اصلاحات است. این جبهه باید متکی به چنان شعار و

نخوانده‌اند (تمدید مهلت رای گیری تا ۱۲ شب یک نمونه است!)، دوم اینکه آراء به صندوق ریخته نشده آراء اعتراض به کندی اصلاحات بوده و در عمل رای به اصلاحات است. نتیجه انتخابات، نه تنها در داخل کشور و بر مخالفان اصلاحات، بلکه بر تحریم کنندگان خارج از کشور این انتخابات نیز ضربه‌ای تاریخی بود.

پس از این انتخابات و نتایج حاصل از آن، باید انتظار تحولات جدی تر در سازمان‌های سیاسی خارج کشور را فعال داشت. شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده، در این زمینه بیش از هر زمان دیگری انتظار تحولات اساسی در سازمان اکثریت را دارد که بخش اندکی از رهبری آن در آخرین روزهای مانده به انتخابات علم استقلال برافراشت و در مقابله با اعلامیه شرکت در انتخابات از سوی اکثریت رهبری این سازمان اعلامیه تحریم صادر کرد!

این انتخابات و نتایج آن، می‌تواند و باید کوشید که بتواند روند پیوند فعالیت‌های اپوزیسیون طرفدار جنبش و اصلاحات در خارج از کشور را با اصلاحات و جنبش داخل کشور سرعت ببخشد. در این صورت، اپوزیسیون خارج از کشور به جبهه‌ای موثر برای یاری رسانی به جنبش و مقابله با مخالفان جنبش تبدیل خواهد شد و بخش چپ و انقلابی آن خواهد توانست گرایش به چپ در جنبش را تقویت کند! دفاع صریح از انقلاب ۵۷ و آرمان‌های آن، نقش انقلابی این اپوزیسیون در آن انقلاب و مبارزه با پشت کردگان به انقلاب ۵۷ بخش مهمی از کارزار ضروری این اپوزیسیون باید بشود.

### نیروهای ملی-مذهبی

شک نیست که یورش به نیروهای ملی-مذهبی از یک طرف برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه و بستن فضای سیاسی کشور بود و از طرف دیگر ناشی از بیم و هراس از رشد نواندیشی دینی و ملی‌گرائی در جامعه بود. نتیجه انتخابات نشان داد که در هیچیک از این دو هدف موفقیتی نصیب مخالفان اصلاحات و جنبش نشده‌است. نه مردم دچار رعب و هراس شده‌اند و نه اندیشه ملی-مذهبی در جامعه با این نوع یورش‌ها از بین می‌رود. واقعیت اینست که ۲۰ سال تبلیغات و حکومت مذهبی در ایران، انتشار و مطالعه کتب مختلف و متعدد دینی در کشور، سخنرانی‌های دینی، تحقیقات مذهبی و ۳۰۰۰ زمینه‌های عینی رشد نواندیشی دینی را بصورت گسترده در جامعه و بویژه در میان نسل جوان کشور بوجود آورده‌است. این نواندیشی، متأثر از گرایش همچنان رو به گسترش مردم و بویژه نسل جوان به مطالعه تاریخ معاصر ایران و تاریخ مبارزات مردم ایران که مذهب و مذهب‌یون نیز در آن نقش داشته‌اند جنبه‌های ملی و ملی‌گرائی نیز به خود گرفته است. بنابراین، نواندیشی دینی در جامعه امروز ایران، نه با یورش به نهضت آزادی و برخی چهره‌های مبارز ملی-مذهبی از میان می‌رود و نه اساساً آنها که زندانی شده‌اند یگانه‌سختگویی این گرایش و واقعیت در جامعه امروز ایران هستند. این گرایش در جامعه رو به رشد است و قطعاً، در آینده سختگویی دیگر خود را نیز در طی مبارزه پیدا خواهد کرد. بنابراین، این یورش نیز جز رسوائی حاصلی برای سازماندهندگان آن در پی نداشت و نخواهد داشت. این همان نتیجه‌ایست که از یورش به حزب توده ایران گرفتند و در آینده نیز بیشتر خواهند گرفت. اندیشه و مشی توده‌ای نیز در طیف چپ دگراندیش ایران سرعت رو به رشد است و بی تردید سختگویی خود را نیز خواهد یافت، گرچه بزرگان دارای این مشی را قتل‌عام و یا از صحنه مبارزه علنی و آشکار در جامعه دور کرده باشند!

خانواده‌قربانیان که عمدتاً به محمدخاتمی بوده‌است می‌توان فراهم ساخت و در این زمینه نباید تاخیر کرد!

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده اعتقاد راسخ و تزلزل ناپذیر دارد که باید بنام انقلاب و آرمان‌های اساسی آن و احیای شعارهای اساسی آن انقلاب سخن گفت و عمل کرد و بر کیفیت انقلابی جنبش هرچه بیشتر افزود!

در همین زمینه، شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده اعتقاد دارد، از همه امکانات و دست‌آورد‌های ۴ سال اول دولت خاتمی، آنگونه که می‌شد و ضرورت داشت استفاده نشد.

در این زمینه می‌توان به انتخابات شوراها و تشکیل شوراهای شهر و روستا اشاره کرد.

کم بهاء دادن به ایجاد نهادهای برخاسته از آراء تمام اعضای شوراهای منتخب جهت هدایت و هماهنگی شوراها و تقویت ارتباط آنها با یکدیگر و با نهادهای دولتی، تاخیر و تعلل در تهیه و تصحیح اساسنامه‌ها و قوانین مربوط به شهرداری‌ها و هماهنگ ساختن آن با قوانین و مصوبات شوراها، انتخابی کردن شهرداران و ۳۰۰۰ سرانجام، تعلل و کم بهاء دادن به برپائی کنگره‌های نوبتی شوراهای سراسر کشور از جمله مواردی است که ضرورت دارد به آن اشاره شود. این تعلل، پیوند مردم را با شوراها آنگونه که ضرورت داشت و در نبود احزاب سراسری طرفدار تحولات می‌توانست به سنگر مهمی برای جنبش تبدیل شود نتوانست برقرار کند!

### تأثیر انتخابات بر مهاجرین سیاسی

نتایج انتخابات خرداد ۸۰ نشان داد، که ضربه برهم زدن کنفرانس برلین، که مخالفان اصلاحات از داخل کشور و عوامل نفوذی آنها در میان عده‌ای چپ‌نمای بی‌خبر و بی اطلاع از اوضاع داخل کشور در آن نقش داشتند از یک طرف و موج دستگیری‌ها و بستن مطبوعات از طرف دیگر بر انفعال میان مهاجرین سیاسی بیش از توده مردم آگاه در داخل کشور تأثیر داشت. شکاف در جبهه تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم در انتخابات خرداد ۸۰، در مجموع خود برای مهاجرین سیاسی و برخی احزاب و سازمان‌های سیاسی یک دست‌آورد بود. حضور بیش از ۲۸ میلیون در این انتخابات، که با قاطعیت گفته می‌شود این رقم حدود ۳۳ میلیون بوده ولی برای جلوگیری از افزایش رای محمدخاتمی آن را نخوانده‌اند، شکست قاطع تحریم انتخابات را بدنبال آورد. تحریمی که برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی نه تنها بخشی از چپ و چپ‌نماهای خارج کشور، نه تنها اپوزیسیون سلطنت طلب، بلکه جبهه مخالف اصلاحات نیز عملاً در آن نقش داشت و کوشش بسیار کرد تا از یک طرف مردم را خانه نشین کند و از طرف دیگر آراء منسجم و سازمان یافته خود را از صندوق بیرون بیاورد. همسوئی جبهه مخالفان اصلاحات با سلطنت طلب‌ها برای پیشبرد توطئه تحریم انتخابات تا مرز پخش کامل بیانیه تحریمی سلطنت طلب‌ها از سیمای جمهوری اسلامی در بخش خبری ساعت ۸ شب پیش رفت!

پس از انتخابات، همانند جناح‌ها و طیف‌های مخالف اصلاحات که پرچم ۱۴ میلیون رای داده نشده را بلند کردند، در خارج از کشور نیز تحریم کنندگان چپ و راست این انتخابات نیز زیر همین علم جمع شدند. این درحالی است که اولاً گفته می‌شود نزدیک به ۵ میلیون رای مردم را



**در حاشیه و متن ناپدید شدن و پیدا شدن های چند باره "حمید کاویانی"!**

## انگلو فیل ها

### زیر جلد توطئه های ضد ملی در جمهوری اسلامی!

قضاوت خود را در باره آنها کرده و در هر انتخاباتی طی ۴ سال گذشته آن را کتبا نوشته و در صندوق های رای انداخته اند. او در همین کتاب، برخی اخبار کوتاه و بسیار مهمی را که در برخی هفته نامه ها منتشر شده و به زعم رهبران مافیای ثروت و جنایت در جمهوری اسلامی طی زمان از حافظه ها خواهد رفت در کتاب خود منتشر کرده است. از جمله خبر بسیار مهمی که در سال ۷۷ در باره شبکه های انگلیسی و فراماسونری ایران در دو هفته نامه عصر ما، ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی منتشر شده بود و ما آن را عینا در زیر می آوریم. این خبر و گزارش تأیید کننده گزارش هایی است که راه توده در سال های ۷۴ و ۷۵ در باره احیای شبکه های فراماسونری در جمهوری اسلامی و قتل های انگلیسی منتشر کرده بود.

در ارتباط با همین کتاب و سلسله کارهای تحقیقاتی حمید کاویانی که از سرگذشت روزنامه سلام آغاز و با ورود به ماجرای قتل های حکومتی و حمله به کوی دانشگاه ادامه یافته، وی تاکنون چند بار ناپدید شده و سپس پیدا شده است. او را در خیابان می رابیند و برای تحقیقات به خانه های تیمی سازمان غیر علنی اطلاعات و امنیت جدیدی می برند که محسنی اژه ای، علی فلاحیان، روح الله حسینیان، رهبر پیور، پورمحمدی و دیگر رهبران و صادر کنندگان فتاوی قتل های سیاسی - حکومتی آن را دایر کرده و با اجرای طرح انگلیسی یورش به ملی - مذهبی ها علنا کار خود را شروع کردند! حفاظت سپاه پاسداران و تصفیه شدگان حفاظت نیروهای انتظامی، نظیر سردار نقدی و تصفیه شدگان پرونده دار وزارت اطلاعات و امنیت در چهار سال گذشته نقش بازوی اجرائی این سازمان جدید و مخفی اطلاعات و امنیت را برعهده دارند. رهبران اصلی این سازمان اطلاعات و امنیت عبارتند از اداره کنندگان دادگاه ویژه روحانیت و قوه قضائیه، ترتیب دهندگان برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری، سازمان دهندگان قتل عام زندانیان سیاسی و صدور فرمان ترور سلمان رشدی از آیت الله خمینی، قتل احمد خمینی و ...

در کتاب حمید کاویانی که تاکنون و در ارتباط با آن چند بار ناپدید شده و در خانه های تیمی سازمان جدید اطلاعات و امنیت بازجوئی شده، با تعدادی از این افراد آشنا می شویم. جرم حمید کاویانی از نظر این آقایان ریختن آب در لانه مورچگان است! او در کتابش بار دیگر چیزهایی را به نقل از مطبوعات وقت مطرح کرده که این آقایان بسیار می کوشند به فراموشخانه حافظه ملت برده شود، و الا راز و رمزی را فاش نکرده که بتوان محاکمه اش کرد. بریده خبرهای روزنامه ها را کنار هم گذاشته و آنها را ماهرانه به هم دوخته است. همین!

### شبکه های انگلیسی در جمهوری اسلامی!

از کتاب «در جستجوی محفل جنایتکاران» برایتان می آوریم: «پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بعضا شاهد رویدادهای مشکوک و سؤال برانگیزی بوده ایم که جز با فرض حضور گسترده سرویس های اطلاعات خارجی قابل تحلیل نیستند. احتمال جاسوسی معاون و مشاور وزرای سابق اطلاعات ما را به بازنگری بسیاری از این رویدادها و می دارد. این بازنگری قطعاً به درک حدود و ابعاد تهدیدها کمک شایانی خواهد کرد. (منظور سعید امامی است، که بعد از افشای نقش او در قتل های زنجیره ای رهبر جمهوری اسلامی خود به نقش و نفوذ سازمان اطلاعاتی جهانی در این رویداد تأکید کرد!)

حمید کاویانی، روزنامه نگار است. از میان نسل جدید روزنامه نگاران ایران برخاسته و سال ها در روزنامه "سلام" کار می کرد. پیش از بسته شدن روزنامه سلام، دادگاه ویژه روحانیت چند بار از موسوی خوئینی ها، مدیر مسئول سلام خواسته بود تا او را کنار بگذارند. این خواست محسنی اژه ای، رئیس کنونی دادگاه ویژه روحانیت و دادستان وقت انقلاب در وزارت اطلاعات و امنیت در دوران علی فلاحیان بود. حضور گاه کمرنگ حمید کاویانی در روزنامه سلام تا بسته شدن این روزنامه ادامه یافت. پس از توقیف سلام، او ماجرای بسته شدن، نحوه اداره روزنامه سلام و نقش موسوی خوئینی ها در تربیت نسل جدیدی از روزنامه نگاران و سیاستمداران مذهبی را طی تحقیقی که توأم بود با گفتگویی اختصاصی با موسوی خوئینی ها منتشر کرد. در این کار تحقیقی، آنچه، علاوه بر نقش تأثیر گذار خوئینی ها در روزنامه سلام بیش از همه جلب توجه می کرد عزم دادگاه ویژه روحانیت و بویژه شخص محسنی اژه ای برای بستن سلام بود. عزمی که سال ها ادامه یافت تا سرانجام به نتیجه رسید و سلام تعطیل شد. در همین کتاب، که جریان شبیخون به کوی دانشگاه نیز در آن مطرح شده، خواننده با نقش بسیار تأثیرگذار محسنی اژه ای، بعنوان یکی از فارغ التحصیلان و کادرهای مهم مدرسه حقانی در پشت پرده حکومتی آشنا می شود. (بخش هایی از این کتاب، بصورت برگزیده در شماره های گذشته راه توده منتشر شده است)

حمید کاویانی، سپس کتاب دیگری را در ارتباط با قتل های زنجیره ای و حمله به کوی دانشگاه تهیه کرد که با نام «در جستجوی محفل جنایتکاران» در ۲۴۸ صفحه منتشر شد. این کتاب بسرعت به چاپ دوم رسید و پس از آن بازچاپ آن ممنوع شد. این ممنوعیت هرگز تحقق نیافت و کتاب «در جستجوی محفل جنایتکاران» بارها در چاپخانه های مختلف انتشار یافته و در اختیار مردم قرار گرفت. نویسنده و تهیه کننده کتاب نه خود رازی را کشف کرده و نه اطلاع عجیبی را در باره شبکه های جنایت و قدرت بدست آورده و منتشر کرده است. آنچه او نوشته عمدتاً برگرفته شده از میان اخبار و گزارش های منتشر در مطبوعات وقت است، که او توانسته بدقت آنها را در کنار هم چیده و بدون آنکه خود قضاوت کند، خواننده کتاب را به قضاوت در باره چهره های نظیر محسنی اژه ای، روح الله حسینیان، سعیداسلامی و دیگران وا می دارد. آنها متهمانی از میان دیگر متهمان بزرگترین توطئه ها در جمهوری اسلامی اند که مردم ایران

«در خرداد ماه سال ۷۵ روزنامه‌ها به نقل از یک مقام قضائی در نیروهای مسلح خبر دادند: محاکمه قریب‌الوقوع ۱۳ تن از اعضای یک شبکه مافیائی بزودی شروع خواهد شد. اعضای این باند متهم به فروش اطلاعات سری کشور به بیگانگان و قاچاق مواد مخدر بودند و یک قاضی دادگاه انقلاب اسلامی تهران، ویژه مواد مخدر رهبری این باند را بر عهده داشته‌است. یک افسر نیروی انتظامی، دو تن از اعضای ارشد وزارت اطلاعات، سه تن از افسران ارشد سپاه و سه تن از پرسنل دادگاه‌های انقلاب اسلامی عضو این باند بودند. حجت‌الاسلام یونسی که در آن زمان رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح بود، همان موقع، ضمن اعلام این خبر در مصاحبه‌ای گفت: یکی از افسران اعدام شده و دو تن دیگر در انتظار محاکمه به سر می‌برند، اما بعدها هیچ خبری در این ارتباط انتشار نیافت!»

## قسم‌نامه محفل حقانی!

در کتاب «در جستجوی محفل جنایتکاران» متن کامل یکی از سخنرانی‌های روح‌الله حسینیان در مدرسه حقانی قم نیز چاپ شده‌است. این نطق، با آنکه نزدیک به چهار سال از افشای ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای می‌گذرد، حاوی نکات بسیار گویا و مهمی است، که جمع آوری‌کننده و منتشرکننده کتاب نیز این نکات را برجسته کرده و عمدتاً در اطراف ماجرای حمله به کوی دانشگاه و خودکشی سعید امامی و تعریف و تمجید روح‌الله حسینیان از وی دور زده‌است.

حسینیان در بخش کوتاهی از مقدمه سخنرانی خود، قسمی را تکرار می‌کند که از نظر ما کلید ارتباط‌های مافیائی بین اعضای محفل حقانی در جمهوری اسلامی است و کسانی که از این قسم عدول کرده‌اند، در هر پست و مقام و موقعیتی که بوده‌اند تنبیه شده‌اند و این تنبیه نیز کمتر از قتل و ترور نیست! با احتمال قریب به یقین ترور علی رازینی ریشه در عدول از همین قسم دارد و محاکمه غلامحسین کرباسچی، شهردار سابق تهران نیز بی‌ارتباط با این قسم بین فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی نیست. کرباسچی در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم در کنار خاتمی ایستاد و پشت ناطق نوری را خالی کرد و این در حالی بود که محفل حقانی طرفدار به ریاست جمهوری رسیدن ناطق نوری بود. قسم نامه، هم در محافل فراماسونری و هم در محافل مافیائی ایتالیا یک اصل خدشه‌ناپذیر است و در انجمن حجتیه ایران هم این قسم نامه وجود داشت. اسماعیل رائین در جلد سوم کتاب فراماسونری خود متن یکی از این قسم‌نامه‌ها را منتشر کرده‌است که شباهت بسیاری دارد به آنچه که روح‌الله حسینیان در مقدمه نطق خود تکرار می‌کند. این تکرار قسم‌نامه توسط روح‌الله حسینیان برای طلاب مدرسه حقانی، در ضمن هشدار به آنها نیز بوده‌است. حرکت هم‌آهنگ و یکدست محفل حقانی در قوه قضائیه، شورای نگهبان، مجمع مصلحت نظام، سازمان تبلیغات اسلامی، تشکیلات ائمه جمعه، وزارت اطلاعات، نیروهای انتظامی، سپاه پاسداران، بسیج، جامعه روحانیت، جامعه مدرسین قم و ۰۰۰ امروز دیگر نباید نکته پنهانی باشد. همین هم‌آهنگی و حمایت حقانی‌ها از یکدیگر در هر پست و مقامی که هستند، به امثال علی فلاحیان امکان می‌دهد که پس از رسوائی بزرگ او در دست داشتن در انواع جنایات و فساد جنسی و مالی عضو مجلس خبرگان رهبری شود، پس از شکست مفتضحانه در انتخابات مجلس ششم خود را برای ریاست جمهوری کاندیدا کند و تأیید صلاحیت

مرگ اسماعیل رائین، نویسنده کتاب فراماسونری در ایران و مطلع‌ترین فرد نسبت به شبکه جاسوسی انگلستان در کشورمان، مرگ **ارتشبد فردوست و مظفر بقائی** که از موثرترین و کلیدی‌ترین عمال انگلیس به شمار می‌آمدند در زندان جمهوری اسلامی ایران و پیش از آن که اعترافات مفید و موثری از آنها اخذ شود و بالاخره خودکشی سعید اسلامی هم زمان با اعترافات جدی وی، از مرگ‌های مشکوکی است که تنها با پذیرش فرضیه نقش آفرینی سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه در کشور قابل توجیه است. همچنین اقدامات مشکوک و مغایر با مصالح کشور نظام، نظیر قتل بختیار، قاسملو، شرفکندی و مظلومان، داستان کشف سلاح در یک محموله صادراتی ایران در اروپا، تلاش برای سقوط اتوبوس حامل نویسندگان دگر اندیش ایرانی به دره در جریان سفر ایشان به ارمنستان.

کلیه عملیات خارجی سابق الذکر، در آن دسته از کشورهاییکه روابط خوبی با ایران داشته‌اند و یا در حال گسترش روابط با ایران بودند اتفاق افتاده‌است. کلیه عملیات خارجی سابق‌الذکر در کشورهای اروپائی به استثناى انگلیس اتفاق افتاده‌اند.

**اسماعیل رائین**، نویسنده سه جلد کتاب «فراماسونری در ایران» بود که گسترده‌ترین تحقیقات را در مورد شبکه فراماسونری به عمل آورده بود و به قرار اطلاع جلد چهارم کتاب خویش را نیز آماده انتشار کرده بود. در روزهای اول انقلاب روزنامه‌ها خبر از فوت وی در موسسه انتشاراتی امیر کبیر دادند و علت مرگ را نیز گفت و گو و جدل نامبرده با مدیران آن موسسه بر سر وجوه مربوط به انتشار کتابهایش عنوان کردند. آقای **مهندس موسوی** نقل می‌کرد: شب قبل از حادثه به هنگام خروج از دفتر روزنامه جمهوری اسلامی که من اداره آن را برعهده داشتم، رائین بر سر راه من قرار گرفت و با اضطراب و نگرانی گفت «دستم به دامنتم می‌خواهند مرا بکشند» به او پاسخ دادم «چرا به دادستانی انقلاب رجوع نمی‌کنید. بنده که مسئولیتی در این زمینه ندارم»

**فردوست** مدتی پیش از مرگ، مرتباً به برخی از بازجوهای خود می‌گفته است که انگلیسی‌ها می‌خواهند مرا بکشند و بقائی نیز بلافاصله پس از شروع بازجویی به ظاهر بیمار شده و به بیمارستان می‌رود و پس از چند روز در بیمارستان جان می‌سپارد.»

## نقوذ تا مغز استخوان حکومت!

در بخش دیگری از کتاب حمید کاویانی یک خبر کوتاه و مهم، به نقل از یکی از مصاحبه‌های حجت‌الاسلام یونسی، وزیر اطلاعات و امنیت کنونی و رئیس سابق سازمان قضائی نیروهای مسلح آورده شده‌است. این خبر توسط مطبوعات پیگیری نشده و هیچیک از مقامات جمهوری اسلامی نیز دیگر آن را تکرار نکرده‌اند، اما کاویانی برای بستن راه فراموشخانه ملی خبر را یکبار دیگر منتشر کرده و خشم محسنی‌اژه‌ای و روح‌الله حسینیان را برانگیخته‌است! راه‌توده در ارتباط با رویدادهای ایران و بویژه در ارتباط با نقش امثال حسین شریعتمداری و همفکران و همکاران او در سال‌های اخیر با ذکر نمونه‌های مشابه در دهه ۳۰ و تا آستانه کودتای ۲۸ مرداد پیوسته بر توجه به نقش و وظیفه امثال شریعتمداری‌ها در جمهوری اسلامی اشاره مستقیم کرده‌است. حال از قول حجت‌الاسلام یونسی و برگرفته شده از کتاب حمید کاویانی بخوانید:

روح‌الله حسینیان با افسوس بسیاری از ناتمام ماندن کار برکناری خاتمی در روز ۲۳ تیرماه یاد می‌کند و از رهبر نیز انتقاد می‌کند که نتوانست تا پایان خط پیش برود. این بخش از سخنرانی حسینیان کاملاً نشان می‌دهد که چه کسانی آن تظاهرات را سازمان دادند و هدف از برپائی آن چه بود. همانگونه که نشان می‌دهد هدف از حمله به کوی دانشگاه چه بود. بسیاری از تظاهرات حکومتی را باید از همین نوع تظاهراتی که حسینیان‌ها پشت آن هستند دانست. آنها می‌خواستند روز ۲۳ تیرماه، تحصن دانشجویان را تبدیل به ماجرای بنی‌صدری کردن خاتمی کنند! از قول حسینیان بخوانید:

## توانستیم کار خاتمی را تمام کنیم!

«۰۰۰ دیدید که تا مردم احساس نگرانی کردند چگونه از رهبری حمایت کردند و چه جمعیتی در تهران آمده بود که بی شک بنده می‌توانم ادعا بکنم که بعد از بیست و دوی بهمن که هر سال جمعیت فراوانی می‌آید، بعد از فوت حضرت امام تشییع جنازه امام تاکنون چنین جمعیتی به حمایت از رهبری و نظام و انقلاب جمع نشده بودند. ۰۰۰ ببینید توی جریان چهارشنبه ۲۳ تیر واقعا جمعیت بی‌انتهائی که شرکت کرده بود، من یکساعت تمام در یک خیابان جمعیت با سختی عبور کردم، یک عکس آقای خاتمی نبود. این خیلی پیام داشت. در این جمعیت همه جا عکس‌های مقام معظم رهبری بود.»

## شمخانی هالو!

در بخش دیگری از سخنرانی روح‌الله حسینیان، بصورت ضمنی قدرت تحصن مسالمت آمیز دانشجویان و به محاصره در آمدن توطئه‌گران حکومتی طرح می‌شود، که متأسفانه بر اثر نقش تندروها و بیرون آمدن دانشجویان از دانشگاه این تحصن به نتیجه نرسید. در همین بخش، روح‌الله حسینیان امثال شمخانی را که در این دوره می‌خواست رئیس جمهور شود، یک هالو توصیف می‌کند! از قول حسینیان بخوانید:

«عصر روز یکشنبه (در جریان تحصن دانشجویان و اعلام خواست‌های آنها برای برکنار فرمانده نیروی انتظامی) در هیات دولت بحث می‌شود و سه تا تصمیم می‌گیرد:

- ۱- روزنامه سلام باز شود
- ۲- آقای لطفیان برکنار شود
- ۳- فرماندهی تام‌الاختیار نیروهای انتظامی به دست وزیر کشور سپرده شود.

این ماجراها توطئه‌ای بود همش برای همین. وزارت اطلاعات را اینها داغون کردند، وقتی سعید حجاریان سخنرانی کرد و گفت که ما سنگرهای نظام را یکی بعد از دیگری در حال فتح کردن هستیم. من آن زمان هشدار دادم، مصاحبه کردم، گفتم مواظب باشید این حرف آقای سعید حجاریان معنا دار است. همه این نقشه‌ها برای این بود که نیروی انتظامی را زیر سلطه خودشان قرار بدهند. نمی‌دانیم واقعیت دارد یا ندارد، حتی آقای تاجزاده را در نظر گرفتند (بقیه در ص ۹)

شود، دوربین‌های سیمای جمهوری اسلامی او را در صدر کاندیداها بنشانند و میلیون‌ها تومان هزینه تبلیغات او را با گل آفتاب گردان تامین کنند! این قسم‌نامه که باید قسم‌نامه محفل حقانی باشد را از زبان روح‌الله حسینیان و به نقل از کتاب توقیف شده حمید کاویانی بخوانید: «سپاس خداوند را که این توقیف را به بنده عنایت کرد که به خدمت دوستان و عزیزان خودم، محصلین مدرسه‌ی که حق بزرگی بر گردن ما دارند و ما تا پایان عمر و حیاطمان خودمان را مدیون این مدرسه (حقانی) می‌دانیم برسم»

## فتوای ترور حجاریان!

روح‌الله حسینیان در همین سخنرانی فتوای ترور سعید حجاریان را اینگونه صادر کرد:

«بنده قبلاً در یک سخنرانی دیگر در شهر ورامین گفتم که سعید حجاریان «ام‌الفساد» است. سعید اسلامی واقعا اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده بشوند و در این زمینه‌ها تجربه داشت. ۰۰۰ مقتولان از مخالفان نظام بودند، به طوری که بعضی از آنها حتی مرتد بودند و عده‌ای دیگر ناصبی بوده و نسبت به ائمه اظهار جسارت می‌کردند.»

## آنها که "رهبر" را رهبری می‌کنند!

بخش مهم دیگری از سخنرانی روح‌الله حسینیان که در کتاب حمیدکاویانی منتشر شده، باز می‌گردد به ماجرای حمله به کوی دانشگاه و تظاهرات فرمایشی که روز ۲۳ تیرماه سازمان دادند تا بلکه بتوانند دولت خاتمی را سرنگون کنند!

روح‌الله حسینیان، که متهم به داشتن نقش اساسی در قتل‌ها و جنایات حکومتی است، در این بخش از سخنرانی خود صریحاً اشاره به دیدارهایش با "رهبر" و توصیه‌هایش به وی می‌کند. او در همین بخش، ناخواسته پرده از یک توطئه دیگر بر می‌دارد که متأسفانه روزنامه‌ها و نشریات داخل کشور به آن نپرداختند. حتی نشریه «پیام امروز» که در این زمینه‌ها پیگیر بود و مدیر مسئول متعهد آن "عمید نائینی" اکنون در یکی از زندان‌های مخفی سازمان اطلاعات وامنیت تازه تاسیس بسر می‌برد!

این بخش از سخنرانی حسینیان باز می‌گردد به ماجرای حمله به کوی دانشگاه، تحصن تاریخی دانشجویان در دانشگاه تهران که می‌رفت تا به یک تصفیه و تحول تاریخی در جمهوری اسلامی ختم شود، توطئه تزییق چپ روی به این تحصن، بیرون کشیدن دانشجویان از دانشگاه و راه‌انداختن تظاهرات خیابانی در اطراف دانشگاه، ورود به صحنه لباس شخصی‌ها و بسیج برای به آتش کشیدن اماکن عمومی و انداختن آن به گردن دانشجویان، اعلامیه دفتر تبلیغات اسلامی برای راهپیمائی بیعت با رهبری و ختنی کردن تظاهراتی که قرار بود اصلاح طلبان در حمایت از تحصن و محکوم کردن حمله به کوی دانشگاه انجام دهند، انجام تظاهرات سازمان داده شده توسط همان‌ها که به کوی دانشگاه حمله کرده بودند با تعطیل مدارس، ادارات و بازار و کشاندن آنها به تظاهرات، جلوگیری از در اختیار داشتن عکس خاتمی در این تظاهرات و مضروب کردن هر کس که چنین عکسی در اختیار داشت و ...

# گرایش چپ جنبش سخنگو می خواهد!

بخش قدرتمندی در **جبهه اصلاحات** با حضور و تاثیر گذاری چپ در جامعه مخالف است و از طرح دیدگاه‌های اقتصادی آنها در جامعه بیمناک است و در این زمینه اشتراک نظر دارند با ارتجاعی‌ترین بخش حاکم در جبهه مخالف اصلاحات! آنها در این ارتباط علاوه بر انگیزه‌های طبقاتی، برخی استدلال‌های اقتصادی-سیاسی نیز ارائه می‌دهند که عمدتاً متکی است به حوادث سال‌های پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و یکه تازی و میدان‌داری تئوریسین‌های اقتصادی و سیاسی لیبرالیسم جهانی. آنها در بخش اقتصادی می‌گویند:

- اقتصاد کشور در شرایط موجود، بدون دخالت موثر بخش خصوصی و صاحبان نقدینگی و بدون دریافت قرضه و جلب سرمایه‌های خارجی از رکود فعلی خارج نمی‌شود.
- آنها در عین اعتراف به فساد مصرف زدگی بوروکراسی دولتی و سوء استفاده مدیران و صاحبان صنایع ملی و مصادره شده، همچنان از برنامه تعدیل اقتصادی حمایت می‌کنند و حاضر نیستند به این واقعیت اعتراف کنند که این ورشکستگی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از همین برنامه است. برنامه‌ای که بموجب آن سوده‌ترین صنایع و معادن کشور به ثمن بخش به وابستگان به سرمایه‌داری دلال و دیگر اعضای طبقه جدید واگذار شده و این خود موجب افزایش قدرت اقتصادی این طبقه و تضعیف بخش عمومی شده است.

آنها در بخش سیاسی، با کمی تفاوت با ارتجاع و مخالفان اصلاحات:

- با جیره‌بندی حضور سیاسی سازمان‌های سیاسی شناخته شده غیر چپ در جامعه موافقت. البته، این جیره‌بندی حتی شامل حزب توده ایران نمی‌شود! این جیره‌بندی، در دو سال اول تشکیل دولت محمدخانی موجب شد تا ارتباط ذهنی و عملی بین دارندگان دیدگاه‌های چپ و انقلابی با توده‌ها بصورت مستقیم برقرار نشود. این در حالی است که حتی درهای دانشگاه‌ها و مجامع علمی و تحقیقاتی نیز به روی این چپ بسته‌است! **مخالفت به حضور دیدگاه‌های چپ در جامعه، در جبهه اصلاحات، در طرفداری آنها از «تعدیل در توسعه سیاسی» خود را نشان داد و در جبهه مخالفین اصلاحات، در قتل‌های زنجیره‌ای!**

این مخالفت سیاسی، ریشه در گرایش‌های اقتصادی و طبقاتی این طیف دارد، که تردید نیست با تعمیق جنبش و رفتن اصلاحات به سمت تغییرات جدی در ساختار اقتصادی به پاره‌ای جدائی‌ها در جبهه اصلاحات و حتی برخی رویارویی‌ها خواهد انجامید. این بخش از طرفداران اصلاحات که در چهار سال اول دولت محمدخانی نیز حضور تاثیر گذار در عرصه‌های مهم تعیین سیاست‌های اقتصادی کشور داشته‌اند از ادغام تدریجی در بازار جهانی دفاع می‌کنند! آنها همچنین از توسعه میدان فعالیت سرمایه‌بین‌المللی در ایران حمایت می‌کنند و در پی آن هستند که اقتصاد کشور را به سرمایه جهانی گره بزنند.

تصمیم به ادامه این مسیر، از جمله انگیزه‌های ناموافق بودن آنها برای حضور چپ انقلابی و غیر مذهبی در جامعه امروز ایران است. مخالفتی که مانند مخالفت‌های جبهه ضد اصلاحات و مخالفان اصلاحات تحت انواع شگردها و تبلیغات دنبال می‌شود، از جمله بهانه‌های دینی و مذهبی. این در حالی است که در حقیقت هدف اصلی نه مذهب است و نه آئین دینی، بلکه همان است که در بالا آمد. آنها هر نوع حضور چپ

به رغم گشایش نسبی فضای سیاسی کشور که بعد از خرداد ۷۶ پدید آمد، این گشایش نه تنها برای جریان‌های دارای دیدگاه‌های چپ غیر مذهبی، بلکه برای دارندگان دیدگاه‌های موسوم به چپ مذهبی نیز تا حدود زیادی بسته باقی ماند و یا این چپ به دلالی مشخص و برخاسته از پایگاه فکری خود نتوانست و یا نخواست وارد عرصه بحث پیرامون گرهی‌ترین مسائل و دیدگاه‌های انقلابی شود!

مطالب منتشر شده در هفته‌نامه‌هایی که در این دوران منتشر شد، خود بهترین شاهدند، چرا که اکثریت نزدیک به مطلق آنها از انتشار دیدگاه‌های چپ غیرمذهبی و بویژه توده‌ای پرهیز کردند. نه تنها پرهیز کردند، بلکه یکبار دیگر، مانند همه دوران‌هایی که گشایشی در فضای سیاسی ایران پیش آمده، ستیز با توده‌ای‌ها بخشی از فضای مطبوعاتی را به خود اختصاص داد! در این میان، آنها که در اساس با انقلاب ۵۷ مخالف بوده و هستند، اما بنا به موقعیت خویش در داخل کشور نمی‌توانند در این زمینه سخن بگویند و یا مطلبی منتشر کنند، این مخالفت خود را در مخالفت و ستیز با حزب توده ایران نشان دادند و از این فرصت برای حمله به انقلاب و حزب توده ایران غفلت نکردند! همه آنها فراموش کردند و یا نخواستند به خاطر آورند که پیش از هر نیروئی که اکنون در داخل کشور نگران تسلط ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت بر سرنوشت کشور است، در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، این حزب توده ایران بود که در این زمینه هشدار می‌داد و همگان را به هوشیاری و درک شرایط فرامی‌خواند. حرف و سخن و نگرانی بسیاری از کسانی که امروز با جنبش مردم حرکت می‌کنند، در عرصه‌های مختلف تکرار و یا شبیه همان ارزیابی‌ها و نگرانی‌های حزب توده ایران است که ۲۲ سال پیش بر سر آن پای فشرد و سرانجام نیز توسط ارتجاع غارتگر به قتلگاه برده شد تا این بانگ هوشیاری خاموش شود!

به جرات می‌توان گفت که در چهار سال گذشته، تنگناهای مطبوعاتی و سیاسی ایجاد شده توسط مخالفان اصلاحات علیه نیروهای طرفدار اصلاحات بیش از همه شامل جریان‌های چپ بویژه چپ غیر مذهبی - شده‌است. مخالفان اصلاحات، در این ارتباط هدف معینی را دنبال می‌کنند، که کاملاً در انطباق و ارتباط است با همان اهدافی که از ابتدای پیروزی انقلاب دنبال کردند و اکنون نیز در جریان مقابله با تعمیق جنبش آن را دنبال می‌کنند. دشواری امر، در میان طرفداران اصلاحات و دولت نیز، بصورت بسیار طبیعی باز می‌گردد به ائتلاف گسترده‌ای که در برابر ارتجاع و مخالفان اصلاحات تشکیل شده است.



مذهب آغشته به جنایت و غارت سرخورده‌اند و هیچ امیدی به حل معضلات اقتصادی-اجتماعی توسط این روحانیون ندارند.

در مقابل، بخش بزرگی از نسل جوان و قشرهای متوسط جامعه در واکنش به سیاست‌های مذهبی، اجتماعی و سیاسی بیست و دو سال اخیر، بدون درک عمیق از آنچه در جهان می‌گذرد به نوعی تجدد گزائی تقلیدی گرایش پیدا کرده‌اند. در زیر این گرایش کور، هسته‌های یک انفجار فرهنگی-اخلاقی نهفته، که با خشم و نفرت ناشی از عملکرد فرهنگی ۲۰ ساله حاکمیت توأم است. هر گاه که روحانیت مبلغ و طرفدار ارتجاع مذهبی و مکلاهای همسو با آنها، سالوسانه و برای پنهان ثروت اندوزی خود دم از یورش فرهنگی و ضرورت مقابله با آن می‌زنند، هر گاه که گشت‌های شکست خورده خیابانی به راه‌افتاده و از مبارزه با یورش فرهنگی دم می‌زنند، هر زمان که از تلویزیون جمهوری اسلامی شعارهای حاشیه نماز جمعه‌ها در باره ضرورت مقابله با یورش فرهنگی غرب پخش می‌شود و هر گاه که بانگ نصیحت از گسوی روحانیون حکومتی بیرون می‌آید، این بخش از جامعه با سرعت بیشتری به سمت تجدد گزائی تقلیدی سوق پیدا می‌کند. در این میان، بازم نمود نیروهای چپ‌انقلابی در صحنه فعالیت علنی در جامعه و عدم طرح دیدگاه‌ها و محروم ماندن این بخش جامعه از فعالیت علنی برای آگاهی واقعی از رویدادهای جهانی، تجدد گزائی و تمدن غربی خلاء و کمبودی است تاریخی.

### (انگولفیل‌ها زیر جلد .... بقیه از ص)

به عنوان فرمانده نیروی انتظامی منصوب بکنند. این سه تا اصل را هیات دولت تصویب می‌کند و سه نفر از وزراء را خدمت آقا می‌فرستند. **آقای یونسی، آقای شمخانی و آقای مظفر**. سه نفر **هالو** را می‌فرستند خدمت آقا. مطلب را خدمت آقا مطرح می‌کنند. آقا می‌فرماید که آقای یونسی تو چرا آمدی شکایت را پس گرفتی؟ یعنی چه روزنامه سلام باز بشود؟ من اگر جای قوه قضائیه بودم هم روزنامه خرداد را می‌بستم هم روزنامه صبح امروز را. آخه این چه کشوری است شما درست کردید که نامه محرمانه او باید سر از روزنامه سلام در بیارود، روزنامه‌ها بزنند، این چه مدیریتی است؟ شما اصلا عرضه مدیریت ندارید، تا یک خطری احساس کردید آمدید و عقب نشینی کردید و شکایت خودتان را پس گرفتید. این آقای یونسی. این که آقای لطفیان را بردارید. آقای لطفیان چه گناهی مرتکب شده؟ اگر دلیلی دارید که ثابت می‌کند لطفیان باید برداشته شود؟ پس باید همان اندازه آقای لطفیان در این قضیه نقش داشته که به قول شما وزیر کشور داشته، خب آن هم باید برداشته من فرماندهی را سپرده‌ام به دست وزارت کشور، کجا وزارت کشور دستور داده، تمرد کرده نیروی انتظامی که من برخورد کنم. یک مورد شما بیاورید. خلاصه مقام معظم رهبری آنچنان با قدرت با این سه نفر نمایندگان هیات دولت برخورد می‌کنند که اینها می‌روند و گزارش را به آقای خاتمی می‌دهند و آقای خاتمی وحشت می‌کند. خب، فردا هم که قرار است آقا صحبت بکنند. اگر همین برخوردی را که در جلسه خصوصی کردند فردا هم در جلسه سخنرانی عمومی می‌کردند، دیگر هیچ چیز از دولت باقی نمی‌ماند. مقام معظم رهبری به من فرمودند رهبری یک وظیفه‌ای دارد و نمی‌تواند دولت و رئیس جمهور خودش را درگیر شود و به من هم این اخطار را کردند و گفتند که شما خودتان می‌دانید، ولی بنده به هر حال باید از کیان دولت حمایت بکنم. شما یک وقتی خلاصه مواظب خودتان باشید، اگر علیه دولت و رئیس جمهور چیزی گفتید و من هم حمایت کردم (از دولت) به خودتان مربوط می‌شود. خوب من پای همه چیز ایستادم.

انقلابی در جامعه را موجب تقویت بخش چپ جنبش و مشوق حرکت جنبش در مسیر توسعه مستقل و مردمی می‌دانند.

این هدف و انگیزه در حاکمیت جمهوری اسلامی (دو بخش مخالفان اصلاحات و در میان موافقان اصلاحات در طیف راست آن) هماهنگ است با توطئه‌های امریکا برای مقابله با حکومت‌های ملی و مستقل در کشورهای جهان سوم. حضور نظامی امریکا در منطقه و ضعف عمومی سازمان ملل در جلوگیری از مداخله قدرت‌های بزرگ در امور داخلی کشورها و کارشکنی همه جانبه در شکل‌گیری اتحادهای منطقه‌ای (نظیر محور ایران، روسیه، هندوستان و چین) امروز در اعمال فشار تبلیغاتی از خارج و تقویت هم‌اندیشان داخلی خود، برای جلوگیری از گشایش فضای سیاسی ایران و تعمیق جنبش مردم ایران و حضور چپ‌انقلابی در ایران خود را نشان می‌دهد.

این‌ها فقط یک روی سکه واقعیت‌های امروز جامعه ایران هستند، روی دیگر واقعیت‌های موجود بیانگر زمینه‌های عینی و ذهنی رو به رشد است که برای اعتلای جنبش چپ در حال پدید آمدن هستند: - تلاش برای پیوند با سرمایه جهانی، که توسط مخالفان اصلاحات پیگیری می‌شود و بخش راست موافقان اصلاحات نیز به نوعی دیگر از آن حمایت می‌کند، نه تنها درمان بیماری مزمن اقتصاد کشور را بدنبال نخواهد آورد، بلکه استقراض خارجی پیامد دوباره آن خواهد بود. (امری که دولت طی چهار سال گذشته با دشواری بسیار خود را تا حدودی از شر آن خلاص کرده است) تکیه بر استقراض خارجی و سرمایه‌بین‌المللی آسیب‌پذیری اقتصاد کشور را تشدید خواهد کرد و این هر دو، در کنار جا به جایی در سرمایه‌بین‌المللی چنان که در مورد بهره‌های جنوب شرقی آسیا شاهد بودیم اقتصاد کشور را با بحرانی مهلک‌تر مواجه خواهد کرد. به عبارت دیگر، شرایط عینی برای احیا و گسترش یک سرمایه‌داری ملی و مستقل آنگونه که بخش راست در جنبش اصلاحات بر آن تاکید می‌کند- وجود ندارد و هر کوششی در این زمینه تحت شرایط موجود محکوم به شکست است.

- تحت سیاست‌هایی اینچینی، شکاف طبقاتی موجود در جامعه نه تنها تخفیف نخواهد یافت، بلکه افزایش نیز پیدا خواهد کرد. در این صورت، چه بخواهند و چه نخواهند، چه مانع تراشی بر سر حضور چپ‌انقلابی در جامعه بکنند و چه نکنند، گرایش به چپ در جنبش کنونی ایران روز به روز بیشتر تعمیق خواهد یافت و پیوند توده‌های مردم با آرمان‌های چپ‌انقلابی، که بدرستی این نوع راه‌حل‌ها را راه‌حل واقع بیرون رفت جامعه از بحران و گام برداری در جهت عدالت اجتماعی نمی‌داند، بیشتر فراهم می‌شود. یعنی شرایط عینی شکل می‌گیرد و این شرایط عینی، سرانجام و زیر فشار سنگین آن، شرایط ذهنی حضور و تاثیر گذاری قطعی چپ‌انقلابی را در جامعه بدنبال خواهد آورد.

- پیوند و ادغام در حاشیه سرمایه‌داری جهانی باعث انتقال بحران‌های آن نظام به اقتصادهای وابسته کشورهای پیرامونی می‌شود و به طور متناوب اقتصاد ایران را دستخوش بحران می‌سازد.

- رشد گرایش‌های فکری، سیاسی و اقتصادی نسبت به اندیشه‌ها و مدل‌ها و راهکارهای مدرنیته غربی در سال‌های اخیر در ایران، در واقع عکس‌العملی است در برابر فشار توأم با جبر و خشونت ارتجاع. سیاست‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی این جریان دو گرایش متضاد را به طور عکس‌العملی در جامعه ما رشد داده‌است. بخشی از توده‌های پای‌بند به عقاید و رفتار سنتی مذهبی را به دلایل گوناگون بیش از پیش به سنگر سنت رانده‌است، اما همان‌ها نیز از روحانیون حاکم و

یورش مرحله به مرحله به نیروهای ملی-مذهبی و روزنامه‌نگاران می‌شوند و به سبک ژنرال‌های کودتای زندان‌های ویژه برپا کرده و محاکمات کودتائی را ترتیب می‌دهند از بحث‌های این محافل پیرامون "نظامی کردن اوضاع"، بعنوان قطعی‌ترین راه‌حل جهت غلبه بر جنبش مردم آگاهی دارند. اگر غیر از این بود، باید مدافعان، مروجان و سخنگویان این راه‌حل نهائی مواخذه و حتی محاکمه می‌شدند!

ورود فرمانده سابق نیروی دریائی و وزیر دفاع کابینه محمدخانی به کارزار انتخابات ریاست جمهوری و ظهورش با لباس رسمی نظامی در تلویزیون جمهوری اسلامی، با توجه به این بحث‌های پشت صحنه رهبران جبهه مخالف جنبش و اصلاحات چندان غیر منتظره نبود. همانگونه که استقبال شتابزده و بی پروای رهبران جمعیت موفله اسلامی از ورود این تیمسار سپاه پاسداران به کارزار انتخابات ریاست جمهوری غیر منتظره نبود. این جمله اسدالله بادامچیان، دبیر اجرائی جمعیت موفله اسلامی را، که بلافاصله پس از اعلام کاندیداتوری شمخانی و تأیید سریع صلاحیت او از سوی شورای نگهبان برزبان وی جاری شد و مطبوعات نیز آن را منتشر کردند هرگز نباید از خاطر برد: «ورود یک نظامی به صحنه انتخابات، معادلات جناح رقیب را بر هم زد! ما این ورود را به فال نیک می‌گیریم!»

بنابراین، شکست سنگین تیمسار شمخانی در انتخابات ریاست جمهوری، به معنای شکست و از دست روز خارج شدن طرح نظامی کردن اوضاع سیاسی کشور توسط مخالفان اصلاحات و جنبش مردم نیست. آنها طی چهار سال گذشته بارها طرح‌های دیگری را برای رسیدن به این هدف به اجرا گذاشته بودند. یورش به خانه آیت‌الله منتظری و برپائی تظاهرات حکومتی برای تأیید این یورش در تهران، اصفهان و مشهد، حمله ۱۸ تیرماه به کوی دانشگاه، یورش به تحصن دانشجویان به بهانه تظاهرات خیابانی چند ده تن از دانشجویان در اطراف دانشگاه و سپس حمله تخریبی به اماکن عمومی توسط تشکل‌های وابسته به جبهه ضد جنبش، تظاهرات حکومتی ۲۴ تیرماه با هدف سقوط دولت خاتمی و تشکیل یک دولت نیمه نظامی و دهها نمونه دیگر که نه تنها در تهران، بلکه در تعدادی از شهرهای بزرگ ایران نیمه کاره عقیم ماند، نمونه‌های تاریخی این تلاش‌اند. آن دست‌هایی که در آغاز دهه دوم حیات جمهوری اسلامی بخشی از فرمانده سپاه و بسیج را در تجارت، بازرگانی خارجی، تاسیس شرکت‌های نیمه دولتی جهت سهیم شدن در خصوصی سازی‌های دوران تعدیل اقتصادی و باصلاح سازندگی شریک و سهیم کرد، پیش بینی چنین روزهایی را کرده بود! طرح بازسازی بسیج و بنیانگذاری "بسیج جدید" برای عملیات شهری در دوران صلح متکی به همین پیش‌بینی به اجرا گذاشته شد. ورود شمخانی به صحنه سیاسی، ادامه طرح تشنج آفرینی در جامعه و به صحنه کشاندن نظامی‌ها برای باصلاح کنترل اوضاع بود، که اینبار در پوشش انتخابات، اما در لباس نظامی به مرحله اجرا گذاشت شد. شکست حادثه آفرینی‌های چهار سال گذشته برای نظامی کردن اوضاع کشور و شکست انتخاباتی برای به صحنه کشاندن نظامی‌ها حاصل هوشیاری جنبش از یکسو و پیوند عملی بدنه نیروهای نظامی و سپاهی با جنبش مردم از سوی دیگر است.

در کنار این پیوند، بیم و هراس بسیاری از روحانیون ایران از به صحنه کشاندن و به قدرت رساندن نظامی‌ها و به حاشیه رانده شدن روحانیون توسط همین نظامی‌ها نیز تاکنون در عقیم ماندن طرح سپردن امر مقابله باجنبش مردم به نظامی‌ها موثر بوده‌است. (بقیه در ص ۳۲)

## درس‌هایی که از پدیده حضور و شکست سردار شمخانی در صحنه انتخابات ریاست جمهوری باید گرفت!

# نظامی کردن حکومت

## آخرین امیدی است که باید مردم آن را به ناامیدی تبدیل کنند!

نظامی کردن اوضاع داخلی ایران و سپردن امر مقابله با جنبش مردم بصورت مستقیم به نظامی‌ها، طرحی است که در چند سال اخیر نه تنها در مقاطع مختلف بر زبان روحانیون و غیر روحانیون وابسته به مافیای اقتصاد و قدرت آورده شده، بلکه در این مدت بارها نیز کوشیده‌اند آن را به مرحله اجرا در آورند. سخنرانی‌های مکرر و تهدید آمیز همین طیف از روحانیون و غیر روحانیون به مناسبت‌های مختلف در پایگاه‌های بسیج و مساجد و حسینیه‌ها و سازماندهی بخشی از بسیج برای عملیات شهری، همسو ساختن بخشی از نیروهای انتظامی (بویژه حفاظت اطلاعات آن) با این بخش بسیج، سازماندهی واحدهای عملیاتی پاسداران ولایت "نویس"، تهدیدهای آشکار تعدادی از فرماندهان سپاه و سلسله آموزش‌ها و سخنرانی‌های تحریک آمیز در پادگان‌های سپاه و ارتش برای آماده سازی افراد جهت ورود نظامی به صحنه سیاسی کشور تنها بخشی اندک و آشکار از این تلاش است.

بنابراین، ورود درباردار شمخانی به صحنه انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم، با آنکه به ظاهر غیر منتظره بود، اما دور از انتظار نبود! این اعلام آمادگی علی‌اکبر ناطق نوری، پس از شکست در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری «من سرباز آماده به پوتین رهبری‌ام»، اگر ریشه در بحث‌ها و تمایلات پشت صحنه سیاسی محافل طرفدار مقابله خونین با جنبش مردم نداشت، اینگونه صریح و بی پرده از دهان یک روحانی بیرون نمی‌آمد. ناطق نوری این آمادگی را زمانی اعلام داشت که هنوز ریاست قوه مقننه را برعهده‌داشت!

با آگاهی از همین بحث‌ها در محافل سیاسی رهبران آشکار و پنهان جبهه مخالف اصلاحات است، که افرادی از همین جبهه، اینجا و آنجا حتی از قاطعیت رضاخان میرپنج، که همان دیکتاتوری نیمه فاشیستی رضاخان سردار سپه و سپس رضاشاه است، تحت عنوان دیکتاتوری مصلح و سازنده تمجید می‌شود! امثال سردار سرلشکر رحیم صفوی، وقتی وعده بریدن زبان و شکستن قلم را می‌دهند و پروائی از انتشار این وعده‌های خود در مطبوعات داخل کشور ندارند و یا مبتکر و مجری طرح انگلیسی

ریاست جمهوری سال ۷۶ بصورت یک قیام مسالمت‌آمیز خود را نشان داد و امروز در عین تکرار همان قیام مسالمت‌آمیز و قانونی در انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، در اعتصابات و تظاهرات مهم کارگران کارخانه‌های بزرگ در استان‌های مرکزی، اصفهان، تبریز و ۰۰۰ ادامه دارد.

ابعاد قیام به خون کشیده شده مردم اسلام‌شهر، هرگز آنگونه که باید مورد ارزیابی تشکلهای چپ و متمایل به تحولات در داخل کشور و یا توسط اپوزیسیون چپ خارج کشور قرار نگرفت. این در حالی است که اکنون مشابه آن قیام را در کشورهای منطقه خاورمیانه، آسیای میانه، آسیای دور و امریکای لاتین شاهدیم و همه آنها ریشه‌های مشترک دارند: قیام علیه نتایج طبیعی برنامه خصوصی‌سازی، قیام علیه برنامه‌های دیکته شده صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی. آنچه که امروز در اندونزی، مراکش، الجزایر، مصر، ترکیه، پرو، شیلی، نیکاراگوئه و ۰۰۰ می‌گذرد ریشه‌های مشترک با قیام مردم در اسلام‌شهر و دو انتخابات قیام‌گونه ریاست جمهوری دوره‌های هفتم و هشتم در ایران دارد!

**قیام و شورش به خون کشیده شده مردم در اسلام شهر،  
بعدها در قیام قانونی مردم و رای به محمدخانی تکرار شد  
و اکنون در شرکت وسیع و دوباره مردم در انتخابات دوره  
هشتم ریاست جمهوری و اعتصابات و تظاهرات کارگری  
ادامه دارد!**

اگر در ایران پیش از کشورهای یاد شده در بالا مردم در شهرهای مختلف علیه نتایج برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی لجام گسیخته دست به شورش و قیام زدند، این به دلیل ظرفیت باقی مانده از انقلاب ۵۷ در جامعه ایران است. ظرفیتی که امروز در دو شکل اعتراضی خود را نشان می‌دهد:

- ۱- شرکت وسیع در هر انتخاباتی که برگزار می‌شود و مردم شرکت در آن را تاثیر گذار تشخیص می‌دهند،
- ۲- اعتصابات و تظاهرات کارگری.

اینکه در خارج از کشور و در جنجال‌های روشنفکرنمایانه پیرامون دمکراسی و ظرفیت‌های نظام سرمایه‌داری و فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی چه بحث‌هایی جریان داد و به آنها دامن زده می‌شود و تا چه حد باعث انفعال و زمین‌گیر شدن سازمان‌های مهاجر چپ ایران شده، آنقدر اهمیت ندارد، که طرح دیدگاه‌های اقتصادی رادیکال در داخل کشور و پیوند یافتن آنها با خواست‌های آزادیخواهانه مطرح شده در ۴ سال دوره اول ریاست جمهوری محمدخانی اهمیت دارد!

در واقع جبران برخی غفلت‌های چهار سال گذشته در داخل کشور و طرح آنها برای بسیج توده‌های مردم جهت دفاع از اصلاحات اساسی و عمیق امروز از اهمیتی به مراتب فراتر از موضع‌گیری‌های منفعلانه سازمان‌های سیاسی مهاجر پیرامون رویدادهای سیاسی ایران یافته است و به همین دلیل باید عمده‌ترین توجه را به این بخش از

**برای گشایش فضای سیاسی کشور  
و مقابله ریشه‌ای با مخالفان اصلاحات**

# ساختار تجاری باید به ساختار صنعتی تبدیل شود!

**شعارها و خواست‌های جنبش مردم با  
عملکرد اقتصادی دولت در چهار سال گذشته  
هم‌خوان نبود!**

ناهمخوانی شعارها و اهداف جنبش عمومی مردم ایران و سیاست‌ها و عملکردهای دولت، بویژه در عرصه اقتصادی در چهار سال گذشته، یکی از عمده‌ترین تناقضات درونی در رابطه بین دولت و جنبش مردم بوده‌است!

این امر آشکاری است که از همان ماه‌ها و هفته‌های نخست تشکیل دولت محمدخانی، حتی در جریان بحث‌های مربوط به تشکیل کابینه "راه‌توده" در سرمقاله‌های خود بر آن انگشت گذاشت و با صراحت نوشت، که جنبش کنونی مردم ایران ماهیتا، همانگونه که دارای خواست‌های رادیکال سیاسی است، خواست‌های اقتصادی رادیکال نیز دارد و به همین جهت این جنبش یک جنبش رادیکال و چپ است!

این سمت‌گیری در جنبش مردم ایران، که ریشه در ماهیت غیر ملی برنامه "تعدیل اقتصادی" دولت هاشمی رفسنجانی دارد، در چند قیام ناکام و شورش کور مردم در مشهد، قزوین، همدان و سرانجام و بویژه در "اسلام‌شهر" تهران به وضوح قابل ارزیابی بود. قیامی که در سال ۱۳۷۴ بوقوع پیوست و آن را باید سرآغاز توقف در روند شتابگیر برنامه تعدیل اقتصادی در دولت هاشمی رفسنجانی دانست. ادامه آن قیام که در اعتراض به گران شدن قیمت بلیت اتوبوس آغاز و به خون کشیده شد، در انتخابات

اصلاحات معطوف کرد! بخشی که با ورود به مرحله اجرائی، بی شک توطئه‌هایی به مراتب عظیم‌تر و خونین‌تر از توطئه‌های چهار سال گذشته را علیه اصلاحات بدنبال خواهد آورد، زیرا پایگاه ارتزاق توطئه‌ها را هدف می‌گیرد و اصلاحات را به نان و آب و مسکن مردم پیوند می‌زند!

در چهار سال اول ریاست جمهوری محمدخاتمی، علیرغم همه اهمیتی که گشایش اندک فضای سیاسی جامعه داشته‌است و با همه ارزش و اعتباری که چهره‌های افشاگر مافیای قدرت در مطبوعات داخل کشور داشته‌اند، کم کاری در زمینه افشاگری‌های اقتصادی و غفلت از بحث‌های کارشناسانه پیرامون دیدگاه‌های اقتصادی مطرح شده در مطبوعات همین دوره را نمی‌تواند در سایه فراموشی قرار دهد.

طی یکسال گذشته و با پیروزی مردم در تغییر ترکیب نمایندگان مجلس و خارج شدن اکثریت این مجلس از چنگ نمایندگان سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی-اقتصادی بحث پیرامون ضرورت پرداختن به پایگاه اقتصادی توطئه‌ها و بردن اصلاحات به عرصه‌های اقتصادی و ساختار اقتصادی حاکم بر کشور تا حدودی آغاز شد و اکنون با پیروزی قاطع و دوباره محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم و بحث پیرامون تشکیل کابینه‌ای متناسب با نیازهای اقتصادی-سیاسی جنبش این بحث در مطبوعات در اشکال صریح‌تری آغاز شده‌است، که ما به سهم خود از این بابت بسیار خرسندیم. گشایش این بحث در مطبوعات و در ارتباط با تشکیل کابینه جدید محمدخاتمی در حالی آغاز شده‌است، که از آنسو، یعنی از سوی مخالفان اصلاحات نیز با استفاده از کارشناسان اقتصادی که در اختیار دارند فشار سنگینی را با تبلیغ خصوصی سازی وارد می‌آورند تا تحولات در ساختار اقتصادی جامعه عقیم بماند. این کارشناسان، همگی طرفدار لیبرالیسم اقتصادی‌اند و اغلب نیز تحصیل‌کردگان دانشگاه‌های امریکا و انگلستان، که اکنون به مدافعان لیبرالیسم اقتصادی در جمهوری اسلامی و در سنجر مخالفان اصلاحات تبدیل شده‌اند و در صف این مخالفان شمشیر می‌زنند! سیمای جمهوری اسلامی، بعنوان مهم‌ترین ابزار تبلیغاتی مخالفان اصلاحات بی‌وقفه از این کارشناسان برای باصطلاح بحث‌های اقتصادی بهره می‌گیرند و آنها نیز با استدلال‌های یکطرفه و در میزگردهایی که جز همفکران خودشان کسی در اطراف آن ننشسته در تعریف و تمجید از لیبرالیسم اقتصادی داد سخن می‌دهند! یعنی کسانی که دم از مبارزه با لیبرالیسم می‌زنند و ملی-مذهبی‌ها را به اتهام تبلیغ لیبرالیسم سیاسی به زندان برده و به بند کشیده‌اند، اکنون بیشترین حجم تبلیغاتی سیمای جمهوری اسلامی را در اختیار مبلغان و مدافعان لیبرالیسم اقتصادی گذاشته‌اند تا مبدا نظارت دولت بر بخش اقتصادی همان گونه پیش رود که جنبش مردم خواهان آن هستند!

این بحث، در خلاصه‌ترین کلمات و تعریف‌ها، همان نکته بسیار مهم و جمعبندی شده‌ایست که آقای محسن آرمین، از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نماینده مجلس ششم در مصاحبه با خبرگزاری ایسنا مطرح کرده و روزنامه صدای عدالت نیز آن را در شماره ۱۴ خرداد خود منتشر ساخته‌است. وی در ارتباط با ضرورت تغییرات اساسی در کابینه محمدخاتمی، با هدف تغییرات اساسی در سمت‌گیری اقتصادی کشور به درستی می‌گوید:

«... واقعیات اقتصادی و ساختار اجتماعی و اقتصادی ما به هیچ وجه ظرفیت پذیرش یک اقتصاد لیبرالیستی و مبتنی بر بازار آزاد، بدون هرگونه نقش دولت در عرصه اقتصادی را ندارد. تصور می‌کنم بر آیند نظرات جریان اصلاح طلب در عرصه اقتصادی، بیشتر یک اقتصاد دمکراتیک و مردم‌سالار است تا اقتصاد لیبرالیستی و فکر می‌کنم دولت آقای خاتمی بر اساس چنین دیدگاهی عمل کند. یعنی اقتصادی که عدالت اجتماعی را به عنوان یکی از دغدغه‌ها و اهداف اصلی خود در نظر خواهد گرفت!»

از نظر ما، چنین درکی از تحولات، نه تنها تعمیق جنبش عمومی مردم ایران را نشان می‌دهد، بلکه رشد واقع بینی را در میان اصلاح طلبان حکومتی نیز به نمایش می‌گذارد و به سنگرهای اصلی مخالفان اصلاحات نزدیک می‌شود. امری که با تاخیر آغاز شده و به همین دلیل ضرورت دارد که عقب‌ماندگی‌های گذشته با سرعت بیشتری جبران شود تا بتوان از تثبیت دستاوردهای جنبش سخن گفت.

حال ببینیم در کنار کوشش‌های آگاهانه کسانی که خود را در صف اصلاح طلبان جای داده و از لیبرالیسم و گلوبالیسم دفاع می‌کرده و می‌کنند و نقشی نیز در کارزار افشاگری سیاسی نداشته‌اند (از جمله نظرات امثال صادق‌زیا کلام) در چهار سال گذشته، حتی از سوی کسانی که نقش مهمی در افشاگری‌های سیاسی داشتند، در این عرصه چه غفلت‌هایی صورت گرفته‌است.

۱- کتاب "تاریکخانه اشباح" از جمله پرتیرازترین کتاب‌های سال‌های اخیر است که حاوی مجموعه مقالات اکبر گنجی پیرامون قتل‌های سیاسی-حکومتی و مافیای قدرت است. اکبر گنجی که نقشی احترام برانگیز در افشاگری‌های خود بر جای گذاشته عمدتاً متأثر از نظرات اقتصادی عبدالکریم سروش است. در پایان کتاب وی، یک پیوست یازده صفحه‌ای وجود دارد که تحت عنوان «دولت دمکراتیک توسعه‌گرا» و با نقل قول زیر از «مانیفست کمونیسم» نوشته مارکس آغاز می‌شود: «ایجاد انقلاب مستمر در تولید و در انداختن آشوب بلاوقفه در تمامی روابط اجتماعی و تلاطم پایان ناپذیر، عصر بورژوازی را از تمام اعصار قبلی متمایز می‌سازد. تمام روابط ثابت و منجمد و آراء و عقاید محترم وابسته به آنها به حاشیه رانده می‌شود و روابط تازه شکل یافته قبل از آنکه استوار شوند منسوخ می‌گردند. هر آنچه چنین سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود، هر آنچه چنین مقدس است دنیائی می‌شود و دست آخر آدمیان مجبورند با صبر و عقل، با وضعیت واقعی زندگی و روابطشان با دیگر هموعان روبرو شوند.» (ص ۴۴۸)

اکبر گنجی نوشته خود را سپس با نقل قولی از اثری که نوید آغاز دوران نوین، یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را داده و

**ایران در میان کشورهای امریکای لاتین، منطقه آسیای میانه و خاورمیانه نخستین کشوری بود که مردم آن در برابر ادامه خصوصی سازی و اجرای برنامه تعدیل اقتصادی قیام کردند و جنبش کنونی ریشه در همین قیام و شکست آن برنامه غارتگرانه و غیر ملی دارد. ظرفیت‌های باقی مانده از انقلاب ۵۷ در قاطعیت مقاومت مردم ایران در برابر «تعدیل اقتصادی» خود را نشان داد!**



مolf آن یکی از بنیانگذاران اولین حزب کمونیست در تاریخ است چنین به پایان می‌برد:

«رقابت تمام عیار موجب کاهش فساد می‌شود. یعنی هرگونه اقدام اصلاحی که شرایط رقابتی را در اقتصاد افزایش دهد موجب کاهش انگیزه برای ارتکاب فساد خواهد شد. بنابراین سیاست‌هایی که نظارت بر تجارت خارجی را کاهش می‌دهند، موانع ورود به صنعت خصوصی را حذف و بنگاه‌های دولتی را به طریقی خصوصی می‌کنند تا رقابت افزایش یابد، همگی به مبارزه با فساد یاری خواهند رساند. اگر دولت هیچ قدرتی برای محدود کردن صادرات یا دخالت در تجارت نداشته باشد، آن گاه هیچ فرصتی برای پرداخت یارانه در این زمینه‌ها نیز وجود نخواهد داشت. اگر برنامه پرداخت یارانه‌ها حذف شود، هرگونه رشوه‌ای هم که همراه آن پرداخت شود حذف خواهد شد. از قدرت دولت در حوزه اقتصاد باید کاست.» (ص ۴۵۸)

تناقض در خواست‌های رادیکال جنبش و ماندگاری کارزار مطبوعاتی در سطح افشاگری‌های سیاسی و نه اقتصادی که در بالا یاد شد، در لابلای این جملات مشهود است. آنجا که امثال اکبر گنجی به مصاف سیاسی با مولفه اسلامی و امثال هاشمی رفسنجانی می‌روند و گریبان امثال فلاحیان را می‌گیرند جاده جسارت را طی می‌کنند، اما آنجا که در افشای زمینه اقتصادی رشد مافیای اقتصادی-سیاسی و یورش افشاگرانه به آن ساختار اقتصادی که این مافیا در آن رشد کرده غفلت می‌کنند در بیراهه طی مسیر می‌کنند! چرا نباید گفت که دولتی که سیاست خصوصی سازی، قطع یارانه‌ها و عدم نظارت دولت بر تجارت را در صدر برنامه‌های اقتصادی خود قرار داده بود، بصورت بسیار طبیعی دست به آن جنایاتی می‌آلاید که در دهه ۷۰ آلتاید و در دهه ۶۰ نیز از پشت صحنه سرگرم جنایاتی بود که بر مبنای آن می‌شد خصوصی سازی امپریالیسم خواسته را به جامعه تحمیل کرد!

در چهار سال گذشته، مطبوعات کشور بندرت شاهد افشاگری‌های ساختاری اقتصادی بوده‌اند. مثلاً در اسفند ماه گذشته، در سمینار همکاری‌های صنعتی و اقتصادی ایران و ایتالیا که در تهران برگزار شد.

۱- «علینقی خاموشی»، عضو رهبری مولفه اسلامی و رئیس اتاق بازرگانی، ضمن انتقاد از نحوه توسعه روابط اقتصادی تهران و رم گفت: «تاکنون شرکت‌های ایتالیائی تنها در پروژه‌های بزرگ و ملی در ایران مشارکت و سرمایه‌گذاری کرده‌اند که این طرح‌ها همگی دولتی هستند، این که توسعه اقتصادی نیست. توسعه اقتصادی زمانی محقق می‌شود که شرکت‌های کوچک و متوسط ایتالیائی با شرکت‌های کوچک و متوسط ایرانی همکاری کنند.» (آفتاب یزد ۲ اسفند ۷۹)

۲- «بیژن نامدار زنگنه»، وزیر نفت در حاشیه مراسم افتتاح ششمین نمایشگاه صنعتی نفت، گاز و پتروشیمی، طی گفتگو با خبرنگاران گفت: «ادامه سیاست خصوصی سازی یکی از اهداف اصلی است و هر طور شده بخش خصوصی را در عرصه نفت فعال خواهیم کرد. دیگر تحت هیچ عنوان شرکت‌های دولتی را از نظر کمی توسعه نمی‌دهیم و سعی ما بر این است که پروژه‌های جدید با حضور شرکت‌های خصوصی انجام گیرد. البته بعضی‌ها ۲۰ سال است به انحصار عادت کرده‌اند و چشم دیدن رقیب را ندارند!» (حیات نو ۳۰ فروردین ۸۰)

کسی به خاطر ندارند که در همین دو روزنامه طرفدار دولت و اصلاحات، به این اظهارات پاسخی در خور اصلاحات اقتصادی و نیاز اقتصادی جنبش مردم داده شده باشد. وابستگی علینقی خاموشی به جمعیت مولفه اسلامی دیدگاه او را توجیه می‌کند، اما چگونه وزیر کابینه دولت اصلاحات می‌تواند و مجاز است اینچنین بگوید و اینچنین عمل کند؟ در نگاه اول، چنین به نظر می‌رسد که وزارت نفت در پی مبارزه با انحصارات است، ولی بیژن نامدار زنگنه در پایان این گفتگو ضمن اشاره به اجبار به واگذاری پروژه‌ها به شرکت‌های خارجی می‌افزاید: «مسئله مهم دیگر عدم تمایل شرکت‌های نفتی ایران به ادغام است، در حالیکه تجربه نشان می‌دهد شرکت‌های کوچک امروز نمی‌توانند به موفقیتی در عرصه نفت و گاز دست یابند و پیمانکار اول شوند» (همانجا)

هدف وزارت نفت، از بین بردن انحصار دولتی و ایجاد انحصار خصوصی داخلی است. باید پرسید این انحصار داخلی از درون چه قشر و گروه اجتماعی بیرون خواهد آمد؟

جالب است که در همان روز رئیس بانک مرکزی جذب ۳۰ میلیارد دلار نقدینگی در دست بخش خصوصی را هدف اصلی زیرپا گذاشتن قانون اساسی و ایجاد بانک‌های خصوصی اعلام کرد. در شرایطی که اکثریت شکننده جامعه با مشکل بسیار مایحتاج ضروری خود را تهیه می‌کند، این ۳۰ میلیارد دلار نقدینگی که برابر میزان بدهی خارجی کشور در زمان دولت هاشمی رفسنجانی است و دولت خاتمی به بهای تنگنای شدید اقتصادی توده مردم، آن را از جیب مردم پرداخت کرد تا کشور را از زیر بار بدهی خارجی بیرون آورد، در دست چه کسانی است؟

آنگونه خصوصی سازی که وزیر نفت می‌گوید و رئیس اتاق بازرگانی از آن دفاع می‌کند جز به آنجا ختم می‌شود که صاحبان همین نقدینگی نفت کشور را تصاحب کنند؟ و انحصار خود را جانشین انحصار دولت کنند؟

گفته می‌شود، که مجلس پنجم در اختیار طرفداران تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی و مخالفان اصلاحات بوده و به همین دلیل کابینه خاتمی متناسب با این واقعیت و همچنین حضور و ائتلاف با کارگزاران سازندگی تشکیل شد. این ترکیب و این واقعیت را عامل عدم تناسب عملکرد اقتصادی دولت با خواست‌های رادیکال اقتصادی جامعه اعلام می‌کنند. اگر این استدلال‌ها قابل قبول باشد، در این دوره که آگاهی جنبش و عزم آن بسیار استوارتر از چهار سال گذشته خود را نشان داده است و نمایندگان حاضر در مجلس ششم برای پاسخگویی به خواست‌های رادیکال اقتصادی و سیاسی مردم به مجلس رفته‌اند، دیگر جای مماشات برای تغییرات و تصمیمات اساسی برای تغییر ساختار اقتصادی کشور نیست. دولت موظف است افسار اقتصادی کشور را از چنگ غارتگران درآورده و در گام اول محدودیت‌های جدی بر سر راه واردات اجناس مشابهی که در داخل کشور می‌تواند تولید شود بوجود آورد، جلوی غارتگری به بهانه خصوصی سازی را بگیرد، صنایع کشور را احیاء کند و بازرگانی دولتی با کشورهای منطقه را خود راسا سازمان بدهد و بصورت تعاونی‌های خصوصی-دولتی اداره کند! معادن، راه‌آهن، نفت و ۰۰۰ را تحت کنترل خود بگیرد و ساختار اقتصادی کشور را از بازرگانی و تجارت به تولید و صنعت تبدیل کند!

- ♦ بخشودگی روحانیون مرتبط با ساواک شاهنشاهی و جاسازی کردن آنها در ساختار اداری و کمتر علنی مجمع تشخیص مصلحت نظام، کمیته امداد، سازمان اوقاف، مجتمع‌های تازه تاسیس قضائی،
- ♦ برقراری پل پیوند با سرمایه‌داران وابسته به دربار سلطنتی که در امریکا و اروپا دفاتر تجاری-سیاسی برقرار کرده‌اند،
- ♦ تقسیم ثروت کشور بین سران مافیای سیاسی حاکم، که ابتدا تحت عنوان خصوصی سازی در طرح "تعدیل اقتصادی" آغاز شد و اکنون تا حد نوعی ملوک‌الطوایفی در جمهوری اسلامی پیش رفته و شامل نفت و گاز کشور نیز شده‌است!

این لیست سیاه را می‌توان- حتی در همین حد کلی و وارد نشدن در جزئیات- ادامه داد تا آن تغییرات اساسی و ضروری در ساختار سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی و خانه‌تکانی بزرگی که جنبش مردم خواستار آن هستند بیشتر نمایان شود. این تغییر ساختار و این خانه‌تکانی مهم، که فارغ از خودفریبی‌های چپ‌نمایانه و یا خوش‌خیالی‌های راست روانه، که اولی عمدتاً در خارج کشور و دومی عمدتاً در ساختار حکومتی طرفداران تحولات و اصلاحات ریشه دارد اجتناب ناپذیر است. برای درک ضرورت این خانه‌تکانی و تغییر ساختار، ابتدا باید واقعیت را شناخت، این شناخت را به آگاهی عمومی تبدیل کرد و سپس ابزار لازم برای تغییر این واقعیت را برگزید. بحث توده‌ای‌ها با همه نیروهای خواهان تحولات در ایران، از همینجا شروع می‌شود: از حرکت با جنبش مردم و نه در حاشیه آن، از تقویت آگاهی خود و سپس بردن این آگاهی به میان مردم. راه‌توده، مشی دیگری را جز این نمی‌شناسد و این نیز همان مشی توده‌ای و مشی شناخته شده حزب توده ایران.

آنچه را در ادامه می‌خوانید کوشش دیگری است برای همان آگاهی و جهت‌شناسی که در بالا به آن اشاره شد. پاسخی به بخش اندکی از سر فصل‌های مطرح شده در باره بحران اقتصادی در جمهوری اسلامی و ضرورت بازشناسی و تغییر آن!

## کارگزاران تعدیل اقتصادی نمی‌توانند کارگزار اصلاحات باشند!

### آغاز دولت هاشمی رفسنجانی و برنامه «تعدیل اقتصادی»

سال ۱۳۷۲ در چارچوب سیاست تعدیل اقتصادی و برپائی مناطق آزاد دولت هاشمی رفسنجانی قانون چگونگی اداره مناطق آزاد تجاری-صنعتی با تبلیغات بسیار از تصویب مجلس چهارم گذشت. مجلسی که در اختیار روحانیت مبارز و مولفه اسلامی بود و بخش وسیعی از آرمان‌خواهان مذهبی انقلاب ۵۷ از آن تصفیه شده بودند. یعنی کسانی که در چهار سال گذشته نیز، در عین حال که بحران اقتصادی را طرح می‌کنند، بدون هیچ اشاره‌ای به نقش خویش در بوجود آمدن این بحران کوشیدند با کارشکنی در کار دولت خاتمی مانع دوری دولت وی از برنامه‌های اقتصادی مصوبه مجلس چهارم و پنجم شوند!

### منابع کشور، مثل گوشت نذری بین خودی‌ها تقسیم شده!

# آقازاده‌ها کی قد کشیدند!

## نفت و گاز سرخس به تولیت آستانقدس واگذار شده و واعظ طبسی برای آن مدیر تعیین می‌کند؟

آنچه که امروز، در ایران از آن به عنوان بحران اقتصادی یاد می‌شود ریشه در بسیاری از رویدادهای سیاسی-اقتصادی نیمه دوم دهه اول انقلاب ۵۷ و بویژه دهه اول نیمه دوم جمهوری اسلامی دارد:

- ♦ فاجعه ادامه جنگ با عراق،
- ♦ بستن فضای سیاسی کشور به بهانه جنگ،
- ♦ به زنجیر کشیدن نیروهای دگراندیش مدافع انقلاب و قتل‌عام آنها،
- ♦ به حاشیه راندن نیروهای مذهبی مدافع آرمان‌های اقتصادی انقلاب، بزرگترین و در عین حال، خونین‌ترین توطئه‌ها برای تقویت و تحکیم موقعیت نیروهای ارتجاعی و مخالف انقلاب در حاکمیت جمهوری اسلامی،
- ♦ تغییر قانون اساسی و گنجاندن "ولایت مطلقه فقیه" در آن، با هدف احیای سلطنت و بازگشت به قبل از انقلاب،
- ♦ زدوبند و معامله سیاسی برای تعیین "رهبر" مطیع و سخنگوی این تغییر توازن نیروها در حاکمیت،
- ♦ به زانو درآمدن در برابر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و بردن کشور زیر بار بدهی ۴۰ میلیارد دلاری با قبول برنامه ضد ملی «تعدیل اقتصادی»،
- ♦ برتری مطلق تجارت بر تولید در اقتصاد ایران،
- ♦ چنگ اندازی بورژوازی تجاری و فربه شده ایران بر مهم‌ترین ارگان‌های نظامی و کشوری،
- ♦ ادامه و تشدید غارت مردم در سال‌های بعد از جنگ که در طول جنگ سازمان یافته بود،
- ♦ سرازیر شدن بخش اعظم ۴۰ میلیارد بدهی خارجی به جیب تجار بزرگ و روحانیون کودتاچی و حکومتی،
- ♦ رشد اختاپوسی مافیای اقتصادی-سیاسی در کشور،
- ♦ تغییر سنگر و موضع جمع قابل توجهی از روحانیون و غیر روحانیون مذهبی تا حد تواب شدن آنها و قرار گرفتنشان در صفوف رهبران مافیای یاد شده و صف نخست غارتگران اجتماعی،
- ♦ تبدیل شدن همین توابین حکومتی (کسانی که در سال‌های اول انقلاب، در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی چیز دیگری می‌گفتند و در دهسال دوم جمهوری اسلامی بکلی در موضع دیگری قرار گرفتند) به بزرگترین تجار و هدایت‌کنندگان بازرگانی خارجی و نابودکننده صنایع داخلی،
- ♦ صحنه گردان شدن رهبران حجتیه و ادامه جنایت علیه نیروهای دگراندیش و حتی مذهبی مدافع آرمان‌های انقلاب،

هیات وزیران تعیین خواهد شد، ایجاد و از امتیازات مناطق آزاد برخوردار می‌گردد.»

به این ترتیب و به موجب این قانون نیمی از میداین نفت و گاز کشور در چارچوب قانون مناطق آزاد قرار گرفته و بودجه و سرپرست جداگانه خود را خواهد داشت. به این ترتیب، میلیاردها دلار سرمایه ملی در این مناطق گام به گام بین آقازاده‌های همان‌هایی تقسیم می‌شود، که در نماز جمعه‌ها برای محرومان جامعه دلسوزی می‌کنند و اجر از زیرپای دولت اصلاحات می‌کشند! چرا دولت باید مماشات و سکوت کند؟ این اساسی‌ترین سؤال و اعتراض است!

به گوشه دیگری از غارت ثروت کشور و دست اندازی آقازاده‌ها بر آن نگاه کنیم: در منطقه عسلویه طرح ۲ میلیارد دلاری پتروشیمی با ظرفیت ۱٫۵ میلیون متر مکعب در سال برای تولید «اتلی لین» و طرح ۳۵۰ میلیون دلاری تولید فرآورده‌های نفتی در دست اجراست.

در سرخس یکی از بزرگترین ذخائر گاز ایران و بخشی از حاصلخیزترین مراعات دامداری کشور قرار دارد. میدان پارس جنوبی که قرار است درصدی از درآمد سالانه آن در اختیار مدیران و در عمل صاحبان منطقه آزاد عسلویه قرار گیرد، دارای ذخائر ارزی برابر ۳ میلیارد متر مکعب بوده و بهره برداری از آن به یک شرکت فرانسوی واگذار شده‌است. پیش‌بینی می‌شود که این میدان در عرض ۳۰ سال یکنه معادل ۴۰ میلیارد دلار گاز تولید کند.

این برخورد نسبت به ثروت ملی کشور شبیه برخورد به گوشت نذری است که آن را بین خودی‌ها تقسیم می‌کنند.

## نیکاراگوئه در تدارک انتخابات ریاست جمهوری!

انتخابات ریاست جمهوری در نیکاراگوئه در پائیز امسال برگزار خواهد شد. پس از ۸ سال اجرای سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، احتمال پیروزی ساندنیست‌ها در این انتخابات بسیار واقعی به نظر می‌رسد. از همین رو، ایالات متحده سیاست مخالفت با دانیل اورتگا، نامز ساندنیست‌ها را از هم اکنون آغاز کرده‌است. بنا به گزارش واشنگتن پست مورخ ۱۵ مه ۲۰۰۱ «سطح خشونت در فعالیت‌های انتخاباتی، با توجه به زمانی که به انتخابات باقی است، تقریباً بی‌سابقه است. استراتژی ضدیت با اورتگا، به زبان امریکا تمام خواهد شد. حزب ساندنیست‌ها تنها حزب سیاسی است که برای مردم جذابیت دارد. اورتگا مخالف استراتژی پیشنهادی نهادهای مالی بین‌المللی است و برنامه خود را برای مبارزه با فقر دارد. این در حالی است که لیبرال‌ها حتی وجود فقر در این کشور را هم قبول ندارند!

ماه گذشته «آرنولدو آلمان»، رئیس‌جمهور نیکاراگوئه از کارگزاران صندوق بین‌المللی پول در آن کشور، طی سخنانی چیزی را خواست که بسیار شبیه به ارزیابی و خواست رهبران موفتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی و علیه میرحسین موسوی در انتخابات سال ۷۶ بود. او گفت: «بازگشت اورتگا به قدرت یک فاجعه برای کشور خواهد بود. اگر اورتگا که نظراتش راجع به بازار آزاد و اقتصاد رقابتی را هنوز حفظ کرده انتخاب شود نیکاراگوئه و اقتصاد کشور چندگام به عقب برخواهند داشت!»

در عرض ۸ سال، مناطق آزاد به مراکز فعالیت‌های اقتصادی مافیای تجاری، خارج از کنترل و نظارت دولت تبدیل شد. بررسی علمی عملکرد این مناطق در ایران و مقایسه آن با تجربه موفق عملکرد مناطق آزاد در جمهوری خلق چین در نوشته جداگانه‌ای صورت خواهد گرفت، در اینجا بخشی از مصاحبه مهدی امرالهی، مدیرکل گمرک مهرآباد و مشاور رئیس کل گمرک ایران را در ارتباط با عملکرد این مناطق می‌آوریم. این کنکاش با آن امید صورت می‌گیرد که در دوره دوم ریاست جمهوری محمدخاتمی، بخش معتقد به دنباله روی از برنامه تعدیل اقتصادی که با خواست‌های جنبش همخوانی ندارند از مواضع کلیدی دولتی کنار گذاشته شوند و در پیوند و اتحاد با بخشی از کارگزاران دولت تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی تجدید نظر اساسی صورت گیرد.

مهدی امرالهی در پاسخ به این انتقاد که «یخچال ساید بای ساید» که دیگر پارچه دور کمری نیست که آن را بتوان مخفیانه وارد کرد می‌گوید: «من هم با این صحبت موافقم، یخچال ساید بای ساید را نمی‌توان زیر لباس قایم کرد و به داخل کشور آورد، اما این را هم مطمئنم که گمرک ایران بر اساس قانون اقدام به ترخیص تمام کالاها می‌کند. در این مورد تقصیر متوجه گمرک نیست، چرا که وجود سه منطقه آزاد تجاری صنعتی در کشور و بازارچه‌های مرزی اعمال تمام قوانین ممنوعیت واردات را خنثی کرده‌است.» (دوران امروز ۲۷ اسفند ۷۹)

فاجعه با وصل شدن سرلوله‌های نفت به دفاتر تجاری و تجارخانه‌ها کامل‌تر می‌شود، چرا که مناطق آزاد به صنایع استراتژیک نفت و گاز هم گسترش یافت!

دولت اصلاحات، که اساساً بعنوان مجری خواست‌های مردم و علیه برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی و سپرده شدن جهت‌گیری‌های اقتصادی کشور در اختیار بازاری‌ها، تجار بزرگ و مافیای اقتصادی-سیاسی شکل گرفته و تشکیل شده بود، بدلیل نقش بسیار کلیدی و مهم بخشی از کارگزاران تعدیل اقتصادی در کابینه مصوبه‌ای در مهرماه ۱۳۷۸ گذراند که به موجب آن «از تاریخ تصویب این قانون منطقه حراست شده انرژی «عسلویه» در استان بوشهر که به موجب بند «د» تبصره ۲۵ قانون برنامه دولت توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد گردیده، به عنوان منطقه آزاد تجاری-صنعتی انرژی پارس، بر طبق این قانون و قانون چگونگی اداره ماطق آزاد تجاری-صنعتی مصوب ۱۳۷۲ و اصلاحات بعدی آن اداره می‌شود: تبصره ۱- وسعت منطقه فوق‌الذکر ۲۷ کیلومتر مربع، برابر نقشه پیوست می‌باشد. تبصره ۲- سازمان منطقه فوق‌الذکر وابسته به وزارت نفت می‌باشد و مدیرعامل و اعضای هیات مدیره آن با پیشنهاد وزیر نفت و تصویب هیات وزیران انتخاب می‌گردد. تبصره ۳- به منظور تسریع در ایجاد تاسیسات زیربنایی مورد نیاز آبادانی منطقه، همه ساله با تصویب هیات وزیران در **صد مشخصی** از ارزش نفت و گاز و میعانات تولیدی از میدان پارس جنوبی در اختیار سازمان منطقه قرار خواهد گرفت تا در قالب بودجه سالیانه هزینه گردد.

ماده ۲- مناطق ویژه اقتصادی معادن و فلزات در بندر عباس، پتروشیمی ماهشهر، سرخس و انزلی به منطقه آزاد تجاری-صنعتی تبدیل و قانون چگونگی اداره مناطق آزاد تجاری-صنعتی جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۷۲ و اصلاحات بعدی آن در مورد آنها اعمال می‌گردد.

تبصره- مدیرعامل **منطقه ویژه سرخس** بنا به پیشنهاد **تولیت آستانقدس رضوی** و تصویب هیات وزیران منصوب خواهد شد.

ماده ۳- منطقه گاز آغاچاری به عنوان منطقه ویژه اقتصادی و همچنین منطقه آزاد تجاری-صنعتی در استان اصفهان، در محدوده‌ای که توسط

## بناپارتیسم، در ج.ا. امکان پذیر است؟

ناپلئون از لحاظ تاریخی پدیده‌ایست که دیگر هیچگاه و در هیچ جا نمی‌تواند بوجود آید، زیرا در تاریخ جهان، هرگز وضعی که در پایان قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ چه در فرانسه و چه در دیگر کشورهای اروپایی بوجود آمد پدیدار نخواهد گشت. تاریخ سال‌های ۱۸۰۵-۱۸۴۸ اروپا با مطالعه ناپلئون تا ناپلئون سوم امکان پذیر است.

پنج سال پس از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه، "روبسییر" و یارانش یک روزه دستگیر و اعدام شدند و علیه حکومت انقلابی کودتا شد. در سال ۱۷۹۵ بورژوازی مواضع خود را محکم کرد و از تعمق انقلاب جلوگیری کرد. سلطنت طلب‌ها در این دوران تصور می‌کردند شرایط برای بازگشت آنها فراهم می‌شود. آنها نمی‌دانستند که عصر فتوالی سپری شده است و جمهوری بورژواها در تدارک پیروزی‌ها و بازارهای جدید است. در سال ۱۷۹۹ ناپلئون فرانسه را تسخیر کرد. این پایان انقلابی بود که ۱۰ سال طول کشیده بود. کودتای ناپلئون ۱۸ برومر روی داد که ۹ نوامبر می‌شود. بورژوازی بزرگ فرانسه در این دوران و علیه تعمیق انقلاب، خواهان برقراری یک دیکتاتوری پر قدرت بود. آنها فقط با دیکتاتورخاندان بوربن (سلطنتی) مخالف بودند.

کارگران پاریس پس از خلع سلاح دسته جمعی و کشتار وحشیانه ۱۷۹۵ نتوانستند از انقلاب دفاع کنند. آنها که از گرسنگی می‌مردند و از بیکاری و بالا رفتن هزینه زندگی رنج می‌بردند، به عیان می‌دیدند که حکومت در جهت منافع بورژوازی بزرگ، سفته بازان و خاصه کسانی که از راه صحیح منحرف شده اند گام بر می‌دارد. کارگران فصلی و کارگران روزمزدی که از روستاها به شهر می‌آمدند تنها یک شعار داشتند: «ما طرفدار رژیم هستیم که به ما نان بدهد». بیکاران، لمپن‌ها، فاحشه‌ها و به ارتش طرفدار کودتا تبدیل شده بودند.

ناپلئون کلیه آثار عصر انقلاب را از بین برد و در محو وقایع تاریخی و حوادث آن دوران تلاش بسیار کرد، تا آنجا که نوشتن کتاب درباره انقلاب و حتی اشاره به روزهای انقلاب و انقلابیون ممنوع گشته بود. گوئی نه "روبسییر"، نه "مارا" و نه "بابوف" هرگز وجود نداشته‌اند و یا اینکه "میرابو" اصلاً بدنیا نیامده و خطابه و شعری در ستایش از انقلاب نگفته است.

برحسب آمار، شمار فرانسویانی که در نبردهای عصر ناپلئون کشته یا ناپدید شدند از میلیون می‌گذرد. البته این جدا از نابودی سه یا چهار میلیون بیگانه‌ایست که در صفوف ارتش ناپلئون می‌جنگیدند. همچنین میلیون‌ها انسانی که در صفوف مقابل جنگ و یا از میان مردم بی‌دفاع کشته، ناپدید و ناقص شدند نیز در آمار نیامده‌است.

انگلس بارها در آثارش به نقش ناپلئون، بعنوان مؤسس "بناپارتیسم" ارتجاعی که جوانه‌های آزادی‌سازی را در فرانسه لگد مال ساخت می‌پردازد... انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ آغاز شد و ناپلئون در این دوران ستوان توپخانه بود. او پس از تسخیر زندان باستیل به جزیره کرسی که زادگاهش بود رفت. در سال ۱۸۷۱ انقلاب کمون پاریس روی داد. این دوران سال‌های پر کار مارکس و انگلس است که به دو مرحله اقامت آنها در فرانسه و مرحله اقامت آنها در آلمان تقسیم می‌شود. (مقاله نظامی کردن حکومت را در ص ۱۰ بخوانید)

## شبح ناپلئون در بیت مخالفان اصلاحات و جنبش مردم پرسه می‌زند!

حضور ژنرال شمخانی در تلویزیون جمهوری اسلامی، یکباره بحث پیرامون "۱۸ برومر بناپارت" را به مطبوعات داخل کشور کشاند. چپ مهاجر، غرق در بحث پیرامون تحریم و یا شرکت در انتخابات بود و به عمق پدیده‌ای که تدارک وقوع آن را دیده بودند بی‌اعتناء ماند. سلطنت طلب‌ها نیز یکباره ژنرالی را بر صفحه تلویزیون جمهوری اسلامی دیدند که شباهت‌هایی با ژنرال‌های دوران شاه داشت و نویدهایی را تازه می‌کرد! این حضور، برای آنها که خطر "بناپارتیسم اسلامی" را زیر گوش خود احساس کرده بودند نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد. ژنرالی که روح‌الله حسینیان "هالو" خطابش کرده بود (در همین شماره راه‌توده و به نقل از نطق حسینیان، برگرفته شده از کتاب حمید کاویانی می‌خوانید) به میدان آمده بود تا بناپارت ایران شود؟ سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران و زمینداران بزرگی که حالا تفنگ بدست در نماز جمعه‌ها حاضر می‌شوند، برای استقرار "حکومت مقتدر" او را پیش کشیده بودند؟ آیا او را بعنوان ژنرالی ساده لوح و ناتوان پیش کشیده بودند تا مبادا شیرازه کار از دست خودشان هم در برود؟

شاه نیز ژنرال ازهارای را به ژنرال "اویسی" و سرلشکر "خسروداد" ترجیح داده بود، سرلشکر زاهدی کودتاجی را هم یک درجه نظامی داد و بازنشسته کرد تا رقیب نداشته باشد. تیمور بختیار را هم از صحنه حیات سیاسی خارج ساخته بود تا مدعی نشود. این همان اندیشه‌ای نبود که زمینه ترور سپهبد رزم‌آراء، حاج علی رزم‌آراء را بدست فدائیان اسلام فراهم کرد؟ ژنرالی که دانش و هوش را در کنار توانمندی نظامی یکجا در اختیار داشت!

همه این بحث و بررسی‌ها می‌توانست پشت صحنه انجام شده و حاصل آن عبور ناگهانی شمخانی از صافی شورای نگهبان و ظهورش در تلویزیون جمهوری اسلامی باشد. مردم آنهایی را شکست دادند که شمخانی را به میدان فرستاده بودند، گرچه به ظاهر شمخانی در انتخابات شکست خورد! اما این شکست به مفهوم پایان اندیشه حکومت مقتدر و نیازمندی سرمایه‌داری بزرگ تجاری، زمینداران و به ثروت دست یافتگان جمهوری اسلامی برای بناپارتیسم است؟ زمینه‌های چنین حکومتی در ایران امروز فراهم است؟ اینهمه فشار اقتصادی بر مردم، تشدید بیکاری، اخلال در تولید و صنایع و فلج‌سازی دولت، در پی سازمان دادن همان ارتش بیکاران، معتادان، فواحش، لمپن‌هایی در ایران امروز و در کنار جنبش مردم است که در فرانسه به ارتش بناپارتیسم تبدیل شد و نقطه پایان بر انقلاب کبیر فرانسه گذاشت؟ آیا حادثه به قدرت رسیدن ژنرال مشرف در پاکستان در جمهوری اسلامی و در ایران امروز قابل تکرار و وقوع است؟ اساساً جامعه آگاه و از انقلاب بیرون آمده ایران را می‌توان با جامعه پاکستان امروز و یا فرانسه عصر انقلاب کبیر مقایسه کرد؟

برای پاسخ به همین سئوالات است که با استفاده از کتاب "ناپلئون اثر "تارله"، وزیر خارجه ناپلئون و هیجدهم برومر لوئی بناپارت گزیده‌ای را انتخاب کرده و در ادامه منتشر می‌کنیم:



## حزب توده ایران با سرمایه ۶۰ سال مبارزه و تجربه در میدان انقلاب و ضد انقلاب، جنبش و ضد جنبش، اصلاحات و ضد اصلاحات در میدان ایستاده است!

# توده‌های‌ها و تاریخ!

- ❖ کابینه چندگانه و چند گرایشی دکتر مصدق، که در آن از دکتر حسین فاطمی تا سپهد زاهدی کودتای حضور داشتند،
- ❖ توطئه‌های بی‌امان دربار شاهنشاهی که با تمام قوا می‌کوشید با در اختیار داشتن نیروهای نظامی سلطنت را به حکومت دربار تبدیل کند،
- ❖ رقابت بر سر منافع و اتحاد بر سر مقابله با جنبش ملی مردم ایران از سوی امریکا و انگلیس،
- ❖ تکروی دکتر مصدق،
- ❖ کم‌تجربگی حزب توده ایران که در مرکزیت آن ۲ تا ۳ گرایش و برداشت مختلف از اوضاع ایران و جهان حضور داشت و عملاً رهبری یکپارچه حزب را ناممکن ساخته و تعلل در تصمیم‌گیری‌ها را موجب شده بود،
- ❖ ناهمخوانی و ناهماهنگی چنین مرکزیت چندگانه‌ای با سازمان متمرکز نظامی‌های هوادار و عضو حزب توده ایران،
- ❖ خروج بخشی از رهبری حزب پس از شکست حکومت خودمختار آذربایجان و خروج از کابینه ائتلافی احمد قوام، ماجراجویی‌های رهبری غالب بر سازمان جوانان حزب که پیش از تعقل و تأمل حضور اعضای خود در خیابان‌ها را می‌پسندید،
- ❖ گرایش‌های باقی مانده از فاشیسم هیتلری در برخی گروه‌ها و سازمان‌های کم‌جمعیت، اما پر تحرک و خشن، که امثال پزشکپور، داریوش همایون و حتی زنده یاد "داریوش فروهر" در یک دوره کوتاه هدایت آنها را برعهده داشتند،
- ❖ حادثه جوئی‌های تروریستی گروه فدائیان اسلام و آلودگی‌های سیاسی در اطراف آیت‌الله کاشانی که امور مجلس را از خانه‌اش و در مشورت با انگلوفیل‌هائی نظیر دکتر مظفر بقائی‌ها، مکی‌ها و حائری زاده‌ها رهبری می‌کرد و نمایندگانی نظیر حجت‌الاسلام شمس قنات آبادی (داماد دربار پهلوی بعد از کودتا) را در مجلس پیش انداخته بود،
- ❖ پرهیز احزاب ملی از همکاری با حزب توده ایران در یک جبهه ائتلافی که متاثر از بمباران تبلیغاتی امریکا و انگلیس و پیشداوری‌های غلط در ارزیابی نیروهای خود و تمایلات و امکانات حزب توده ایران،
- ❖ فعالیت شبانه‌روزی حقوق بگیران و وابستگان سازمان‌های جاسوسی انگلیس و امریکا که در مطبوعات علیه جنبش ملی، دکتر مصدق، حزب توده ایران و بخشی از بدنه صادق کابینه دکتر مصدق فعال بودند و بعدها اسناد آن از سوی امریکا و انگلیس انتشار یافت و نام آنها «بدمان» فاش شد،
- ❖ بحث‌های ایدئولوژیک در اردوگاه سوسیالیسم و بویژه در اتحاد شوروی که عمدتاً متاثر از غرور ناشی از پیروزی بر فاشیسم و جهش‌های بزرگ صنعتی در این کشور بود و در کانون آن مسئله همکاری و یا عدم همکاری با بورژوازی ملی در کشورهای جهان از سوی احزاب کمونیست قرار داشت،
- ❖ انتقال همین بحث‌ها به داخل رهبری حزب توده ایران و رشد و نمود مخالفت با همکاری و اتحاد حزب با دولت مصدق از سوی امثال قاسمی، شرمینی و... که بصورت مقالات در نشریات حزبی انعکاس می‌یافت،
- ❖ خوش باوری دکتر مصدق نسبت به تحمیل انزوا به دربار شاهنشاهی،
- ❖ نقش مخرب روحانیون مرتجع و بشدت ضد کمونیست ایران در جلوگیری از شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف با حزب توده ایران، همکاری و همسوئی همین روحانیون و حتی برخی از روحانیونی که در ابتدا همگام دکتر مصدق بودند با دربار شاهنشاهی و حتی انگلستان و...

نظیر همین مسیر را بخشی از مذهبیبون مبارز طی کردند. از دل نهضت آزادی ایران و از کنار شخصیت‌های نظیر آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله زنجانی، مهندس بازرگان و دیگران و دیگران که طرفدار فعالیت علنی، قانونی و آشکار در جامعه بودند و به این جرم زندانی شده بودند، ابتدا حزب ملل اسلامی به رهبری امثال حجت‌الاسلام حجتی کرمانی، مهندس کاظم بجنوردی، کیوان مهشید، ابوالقاسم سرحدی زاده و پس از دستگیری آنها همراه با چند قبضه اسلحه کم‌ر، رهبری اولیه سازمان مجاهدین خلق از قلعه نهضت آزادی بیرون آمد و شانه به شانه سازمان چریک‌های فدائی خلق مشی چریکی جدا از توده‌ها را برگزید. آنها جان برکف نهاده و خود را به کوه و دشت و خیابان زدند. چند تنی از کارگزاران نظامی و غیر نظامی رژیم کودتا و مستشار امریکائی را ترور کردند که جز پلیسی تر شدن فضای سیاسی ایران پیامدی نداشت و جایگزین ترور شدگان، افراد درنده‌تر به میدان آمدند و خود بزرگترین ضربات را خوردند و به این ترتیب جمعی از کادرهای جوان و جان بر کف جنبش مردم، در دوران رکود کشته شدند و جنبش خارج شده از رکود در نیمه دوم دهه ۵۰ را از حضور خود محروم ساختند.

همه این تجربه تلخ، که همراه بود با شناخت از جنبش‌های جهانی و تجربه اندوزی از آنها موجب شد تا در همان نخستین روزهای پس از شلیک گلوله در "سپاهک" رادیو "پیک ایران" بعنوان سخنگوی حزب که صدایش به ایران می‌رسید این حرکت جدید را نادرست، ماجراجویانه و درعین حال صادقانه و ناشی از جانبازی انقلابی نیروی جوان و مبارز کشور ارزیابی کند. حزب توده ایران، زیر فشار سنگین کفدراسیون دانشجویی خارج از کشور و زیر رگبار انواع اتهاماتی نظیر "پورتونیست"، "سازشکار"، "ترس از مبارزه"، "سیاست پیشگان بازنشسته"، "توده‌ای‌ها خارج کشور"، "رهبری فراری"، "ریویزیونیست‌ها" و انواع دیگر اتهامات دهها مقاله توضیحی در باره مشی چریکی و غلط بودن مبارزه مسلحانه جدا از توده‌ها منتشر کرد، اما در تمام آنها بر صداقت قربانیان این مشی پای فشرده.

نیمه دوم دهه ۴۰ و نیمه اول دهه ۵۰ به مدت ۱۰ سال این کشاکش ادامه یافت تا سرانجام در بدنه نحیف شده و تکه پاره و خون چکان سازمان چریک‌های فدائی خلق و در غیاب تئوریزه کنندگان در خون خفته مشی چریکی، نظیر احمدزاده‌ها و پویان‌ها مرور دوباره کارنامه گذشته‌ها، گذشته جنبش ملی، گذشته حزب، گذشته خویش آغاز شد. در ۵ سال دوم این دهه، سازمان "نوید" وابسته به حزب توده ایران نیز در داخل کشور پیکاری افشاگرانه، آگاه کننده و توده‌ای را آغاز کرد. محاصره نظامی دکتر هوشنگ تیزابی در یکی از کوچه‌های فرعی خیابان شاهرضا (پل چوبی)، انتقال تیزابی تیرخورده به شکنجه‌گاه کمیته مشترک بجای بیمارستان و سرانجام قتل او در زیر شکنجه امکان نداد تا تیزابی در رهبری و بنیانگذاری سازمان نوید سهم خود را بر عهده بگیرد. او با انتشار فصل‌نامه تئوریک «بسوی حزب» نقش بزرگی در زدودن زنگارهای تبلیغاتی دشمنان حزب و آشنائی دوباره نسل جدید با گذشته واقعی حزب توده ایران داشت. گفتگوها و رایزنی‌های تیزابی با رحمان هاتفی برای یافتن اشکال سازمانی متناسب با شرایط جهت مبارزه سیاسی و نه چریکی بدین ترتیب نیمه کاره ماند. تیزابی که دو دوره کوتاه مدت و دراز مدت زندان را از سرگذرانده و از دل بحث‌های شبانه روزی درون زندان بین افسران توده‌ای، گروه جزئی، مذهبیبون ملل اسلامی و ۰۰۰ بیرون آمده تجربه و شنیده‌های خویش را منتقل می‌کرد که بر اثر یک اتفاق پیش بینی نشده که به مناسبات خانوادگی وی باز می‌گشت به دام افتاد. زیر شکنجه لب از لب باز نکرد تا چشمانش برای همیشه بسته شد. به این ترتیب، بنیانگذاران سازمان نوید از خطر دستگیری، پیش از آنکه وارد عمل شوند دور ماندند.

این کارنامه، که بی شک شرح آن و افزون و کاستن از آن در مجال این مقدمه نیست، امکان پیروزی کودتاجیان را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فراهم ساخت. در دهه ۴۰ که آن را می‌توان دهه تثبیت کودتا نام نهاد همه آوار ناشی از شکست جنبش و پیروزی کودتاجیان بر سر حزب توده ایران فرو ریخته شد! هیچکس از ملیون و دکتر مصدق نپرسید: شما که حکومت را در اختیار داشتید، مسئولیت وزارت دفاع را از چنگ دربار شاهنشاهی درآورده بودید، شهربانی را در اختیار داشتید، سیاست خارجی را رهبری می‌کردید، بودجه دولتی در اختیارتان بود، امکان فراخواندن مردم به خیابان‌ها و مقابله با کودتاجیان را داشتید و ۰۰۰ چرا از وقوع کودتا با خبر نشدید و چرا دست به عمل نزدید؟

کسی از رهبران گروه‌های شبهه فاشیستی، که بعدها در کنار دربار شاهنشاهی قرار گرفتند و حتی داماد سربار سلطنتی شدند نپرسید چرا با راه‌انداختن دارو دسته‌های مسلح به چوب و چماق و پنجه بکس و زنجیر و قمه و چاقو مانع از گشایش فضای سیاسی ایران شدید؟

از آیت‌الله کاشانی، که بعد از کودتا از سوی دربار شاهنشاهی به «سید کاشی» ملقب شد و شیخ پرحرف و پر مغله‌ای بنام «نصرالله فلسفی» که بعد از کودتا هم به منبر رفت کسی نپرسید که چرا کودتا را تأیید کردید؟ از رهبران ملیون کسی نپرسید که شب کودتا و یا روز کودتا و روزهای بعد از کودتا کجا بودید و چه کردید؟ چرا در کنار مظفربقائی انگلیسی قرار داشتید؟ چرا به مصدق فشار نی‌آوردید تا شهربانی را از وجود نظامی‌های طرفدار سرلشکر زاهدی و دربار شاهنشاهی پاکسازی کند؟ چرا وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش کودتاجی از آب درآمدند؟ چرا معیار انتصاب‌ها در کابینه و بویژه در پست‌های نظامی نه اعتقاد به جنبش ملی بلکه اعتماد خانوادگی و فامیلی بود؟ چرا دولت گارد ملی تاسیس نکرد؟ چرا حفاظت از رادیو به نظامیان طرفدار دولت و جنبش ملی سپرده نشد؟ در سازماندهی دانشگاه و مدارس چرا تعلل شد؟

اینها و دهها و صدها سؤال دیگر بی پاسخ ماند و بجای همه آنها همه حملات همانگونه متوجه تعلل حزب توده ایران برای مقابله با کودتا شد که پیش از کودتا متوجه حزب توده ایران برای جلوگیری از همکاری ملیون و دولت مصدق با حزب بود! دربار شاهنشاهی و دو طراح و هدایت کننده کودتا، یعنی انگلستان و امریکا با تمام قدرت این تبلیغات را دامن زدند تا در عین حال که توده‌ایها را دستگیر، زندانی و اعدام می‌کنند، در جامعه نیز آن را مقصر تعلل در مقابله با کودتا و حتی زمینه ساز کودتا معرفی کنند و پایگاه اجتماعی و بالقوه آن را از بین ببرند.

از دل این کارزار و این رویدادها جنبش ملی دانشجویی در دانشگاه تهران سر برآورد و بخشی از جوانان حزبی که در زمان کودتا در سنین نوجوانی بودند گرایش به چپ را در این فصل از جنبش ملی رهبری کردند. آنها خود به نوعی جمع‌بندی از دهه ۳۰ و کودتای ۲۸ مرداد برای حضور در جنبش یافته بودند. این جمع‌بندی در غیاب رهبری حزب که عمدتاً تن به مهاجرت داده و خود در مهاجرت اسیر انواع بحث‌های فلج کننده ناشی از شکست جنبش و آوار تلخ ماجرای نفوذ عباس شهرداری در میان بخشی از توده‌ای‌های داخل کشور و ممکن شدن تماس وی با بخشی از رهبری حزب در خارج از کشور بود بدست آمده بود!

بیژن جزئی حاصل این فصل از تاریخ جنبش چپ در داخل کشور است، که تلاش و پیکارش چندان به درازا نکشید و زندان نشین شد. از دل اندیشه‌های او و همفکرانش، بعداً سازمان چریک‌های فدائی خلق در خارج از زندان شکل گرفت، که آشکارا چند گام عملی و ایدئولوژیک از اندیشه‌ها و فعالیت سیاسی جزئی فاصله داشت و از تجربه و دانش وی نیز بی بهره بود.

برای امثال او پذیرش این حق و بیان آن باید ساده تر از امثال بابک امیر خسروی باشد که درابتدای پیروزی انقلاب با همین مشی (مشی و سیاست حزب توده ایران) به ایران بازگشت و مسئولیت‌های حزبی برعهده‌اش گذاشته شد اما در مهاجرت موج سواری پس از شکست و یورش به حزب را بر پافشاری بر واقعیت ترجیح داد و در یک گردش به بیراهه، نقش مهمی در ضربه به وحدت حزب، تشنج آفرینی در مرکزیت حزب، لجن پراکنی بر چهره رهبران اسیر و در بند و یا در خاک خفته حزب و جدا سازی سازمان اکثریت از حزب ایفاء کرد. برای او، که اکنون یکبار دیگر به مشی و سیاست سال‌های اول پیروزی انقلاب حزب بازگشته و از اصلاحات، خاتمی، انتخابات، جناح بندی در جمهوری اسلامی دفاع می‌کند، البته این اعتراف و پذیرش اشتباه دشوارتر از علی کشتگر است. اما، مگر جز این ممکن است؟

امروز وقتی پس از ۲۲ سال تجربه، در رهبری سازمان اکثریت، در مهاجرت و برای اعلام حمایت از خاتمی و یا تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم هنوز داستان اقلیت و اکثریت در مرکزیت این سازمان تکرار می‌شود و یک یا چند تن نظر اکثریت را نپذیرفته و اعلامیه مستقل در تحریم انتخابات می‌دهند، باید گفت تراژدی در شکل طنزگونه آن به صحنه آورده شده است. همان داستان کهنه علی کشتگر که شاید کسانی فکر کنند ۲۲ سال دیگر عمر سیاسی خواهند کرد تا نتیجه آن را شاهد باشند! لنین در باره مهاجرین روس یکبار نوشت: مهاجرین روس نه چیزی آموختند و نه چیزی را فراموش کردند!

این چپ‌روی‌ها، که سر از راست روی درمی‌آورد، درحالی است که با صراحت باید گفت: اساسا اعتبار سازمانی که اکنون بنام "اکثریت" شهرت یافته براساس پیوند سال ۶۱ با مشی و سیاست توده‌ای بدست آمده است، والا انواع تشکل‌های فدائی اکنون حضور دارند و فعالیت هم می‌کنند، منتقد آن نزدیکی و آن پذیرش سیاست هم هستند و ای بسا فعال تر از سازمان اکثریت هم باشند، اما نه دوست و نه دشمن آنها را جدی نمی‌گیرند. این جدی نگرفتن نه به این دلیل است که اعضای اینها بیشتراند یا آنها (آنهم در مهاجرت از هم پاشیده) کمتر، نه به این دلیل است که آنها نام اقلیت و یا اتحاد فدائی و یا سازمان چریک‌های فدائی و غیره را دارند و اینها نام "اکثریت"، نه به این دلیل است که در سازمان کنونی اکثریت در مهاجرت انواع گرایش‌ها و سیاست‌ها حضور دارند و مانع تحرك سیاسی جدی آن شده‌اند، نه به این دلیل است که این سازمان را به کلوپ بحث‌های روشنفکرانه و یا مبلغ تئوری‌های سوسیال دموکراسی تبدیل کرده است، بلکه به این دلیل است این نام در پیوند با حزب توده ایران شناخته می‌شود و اصطلاح «توده‌ای-اکثریتی» شناسنامه آنست. به سبب پیگیری با حزب توده ایران، پس از قتل عام هولناک رهبران آن - در جامعه امروز ایران نگاهی بیاندازید. دشمن از یک جریان جدی سیاسی چپ، از یک مشی واقعی و جدی سیاسی وحشت دارد و می‌بینیم که این بیم و هراس همچنان در پیکار با آن مشی حزب توده ایران که اکثریت از آن فاصله گرفته در جمهوری اسلامی ادامه دارد. شما شاهدید که مخالفان جنبش و اصلاحات با آنچه که امروز نشریه نامه مردم می‌نویسد اساسا کاری ندارند، چون می‌دانند که این مشی نه تنها به نیروئی در جامعه تبدیل

تهیه و تدوین گزارشی که «حیدری بیگوند» از اعضای مرکزیت باقی مانده سازمان چریک‌های فدائی خلق تهیه کرده و بین هواداران این سازمان دست به دست می‌شد، بسرعت به سازمان نوید رسید و از این طریق به خارج کشور منتقل شده و در اختیار رهبری حزب قرار گرفت. این جزوه در رد مشی چریکی و نبرد مسلحانه در برابر مبارزه سیاسی بود. حیدری بیگوند پیش از آنکه سازمان نوید موفق به تماس مستقیم با او و انتقال وی به داخل شبکه خود و انتقال احتمالی او به خارج کشور شود، بر سر یکی از قرارهای سازمانی خویش توسط ساواک محاصره و کشته شد. او را در یک خانه سازمانی و تیمی منزوی کرده بودند و یگانه ارتباط با او، در شبکه های چریک شهری از طریق قرارهای خیابانی ممکن بود.

انتشار جزوه بیگوند، سرآغاز پذیرش درستی و صحت نظرات حزب توده ایران در باره مشی چریکی جدا از توده‌ها بود، که بسرعت در سازمان چریک‌های فدائی خلق رشد کرد و سرانجام نیز، در آستانه انقلاب ۵۷ از درون این بحث‌ها و ارتباط‌هایی که با سازمان نوید برقرار شده بود "سازمان چریک‌های منشعب توده‌ای" بیرون آمد!

چاپ فصل سوم از جزوه ۵۲ صفحه ای نورالدین کیانوری، بدون این مقدمه بسیار فشرده و کوتاه نمی‌توانست معنای واقعی «به ثمر نشستن تلاش حزب ما ۰۰۰» را که کیانوری در این جزوه و در ارتباط با سازمان فدائیان خلق ایران می‌نویسد درک کرد و ارزش باری که یک دهه بر شانه‌های حزب حمل شد و کیانوری خود سهم بسیار قابل توجهی در آن داشت را دانست!

او در این بخش، خرسند و ذوق زده و درعین حال بسیار کوتاه و موجز به نزدیکی و آغاز روند وحدت حزب و سازمان اشاره می‌کند و در همین اشاره کوتاه از دیداری نیز یاد می‌کند که در آن فرخ نگهدار، مهدی فتاپور، علی کشتگر و دیگر رهبران وقت سازمان فدائیان برای حل اختلاف نظرهای خود با خویش و یافتن پاسخ پرسش‌هایشان از رهبری حزب حضور داشتند.

دیداری ۵ ساعته، که به نوشته کیانوری باید جلوی انشعاب در سازمان را می‌گرفت، اما در آن نشست بودند کسانی که از پیش تدارک انشعاب را دیده بودند و منتظر نتیجه این بحث‌ها نبودند. آنها مخالف نزدیکی سازمان به حزب بودند نه به این خاطر که حزب را قبول داشتند و یا نداشتند، بلکه به آن خاطر که با مشی حزب و سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و جناح بندی‌های درون حاکمیت جمهوری اسلامی مخالف بودند. علی کشتگر و هلیل رودی از آن جمله بودند. آنها انشعاب را سازمان داده بودند. وقتی امروز "علی کشتگر" در پاریس و پس از ۱۸-۱۹ سال از اصلاحات در ایران، از خاتمی، از اصلاح طلبان مذهبی و از ضرورت پذیرش جناح بندی‌ها در جمهوری اسلامی سخن می‌گوید و همان نگرش و سیاستی را تبلیغ می‌کند که حزب توده ایران در سال‌های اول پیروزی انقلاب بر آن پای می‌فشرد و به جرم این مشی و سیاست آماج انواع اتهامات قرار گرفت، انصاف و حق آنست که از چپ روی خویش و دوستانش در آن سال‌های پرهیاهو و در گردباد هنوز فرو نشسته پیروزی انقلاب که بسیاری را سرمست کرده و عنان از کفشان برده بود یاد کرده و پیش از آنکه ما طلب حق کنیم، خود او حق را بگوید! بگوئید که ما چپ روی کردیم و نتوانستیم اوضاع را در آن شرایط درست تشخیص بدهیم و استدلال‌های حزب توده ایران را هم در آن زمان نپذیرفتیم، اما حالا پس از ۱۸ سال تجربه به همان نقطه‌ای رسیده‌ایم که رهبری حزب توده ایران در سال ۱۳۵۸ رسیده بود و کیانوری در جلسه و دیدار اعضای رهبری وقت سازمان بر قبول آن از طرف همه ما و جدا نشدن از هم پای می‌فشرد.

حمایت نشد و این حزب نیز با آگاهی از نظر آیت‌الله خمینی سکوتی اختیار کرد که معنای آن حمایت از بنی‌صدر بود. سیر رویدادهای بعدی، که توأم شد با یورش نظامی عراق به ایران و سپس تغییر سیاست و مشی سازمان مجاهدین خلق و اتحاد بنی‌صدر با این سازمان نشان داد که رهبری حزب پیش بینی درستی در باره وی کرده بود. شاید بنی‌صدر می‌توانست برای انقلاب و حتی جمهوری اسلامی در پست و مقام دیگری ثمربخش‌تر باشد، اما وقتی امروز صبر و پشتکار و بردباری محمدخاتمی را با وی مقایسه می‌کنیم، بیشتر پی به دقت نظر رهبری حزب در آن سال‌های پرحادثه می‌بریم، که بنی‌صدر را دارای ظرفیت ریاست جمهوری پر اختیار در آن سال‌ها را نداشت. ریاست جمهوری که فرماندهی قوا را نیز با فرمان آیت‌الله خمینی در اختیار داشت. او در آن سال‌ها بسیاری از واقعیات مربوط به گرایش‌ها و وابستگی‌های طبقاتی طیف‌های روحانی و غیر روحانی و کسانی که در رهبری حزب جمهوری اسلامی قرار داشتند تشخیص نداد و مواضعی اتخاذ کرد که به ارتجاعی‌ترین بخش حاضر در حزب جمهوری اسلامی از آن بیشترین سود را برد، با روحانیونی خود را درگیر کرد که آنها خود طعمه بعدی ارتجاع بودند و شدند.

### توطئه‌های کودتائی - فصل دیگری از قسمت سوم مقاله

کیانوری مربوط به تلاشی است که حزب ما برای خنثی کردن عملیات و توطئه‌های کودتائی از جانب کسانی مانند صادق قطب زاده کرد. حادثه آفرین دیگری که هیچ قرابتی با انقلاب ۵۷، آرمان‌های آن و اساسا مبارزه و سیاست نداشت. امثال او را سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلیس بدقت زیر نظر گرفته بودند تا بموقع از آنها استفاده کنند و اتفاقا بر سر یکی از همین توطئه‌ها بدام افتاد. کینه و نفرت توأم با انتقام از حزب توده‌ایران و رهبران آن از یکسو و شوروی ستیزی کوری که دنبال می‌کرد عملا یادآور تبلیغاتچی‌های دوران سلطنت محمدرضا بود. کسانی مانند محمود جعفریان و رضا قطبی که اولی حزب رستاخیز را ابتدا از پشت صحنه و بعدها در برابر صحنه هدایت و رهبری می‌کرد و دومی سالها تلویزیون شاهنشاهی را در اختیار داشت. گرچه دانش و تجربه و تحصیل قطب زاده از این هر دو نیز کمتر بود و جاه طلبی و جسارتش برای خشونت بیشتر!

### دولت موقت - فصل دیگری از این نوشته، بار دیگر بازگشت

به دولت موقت و مقایسه رهبران نهضت آزادی ایران با امثال بنی‌صدر است، که در این قسمت با صراحت کامل حساب امثال مهندس بازرگان و بنیانگذاران نهضت‌آزادی از هر نظر از حساب بنی‌صدر و قطب زاده جدا می‌شود.

### یورش به حزب - بازگشت به خیانت تاریخی یورش به

حزب توده‌ایران و ارائه خلاصه‌ترین جمع‌بندی از دلائل یورش به حزب، دخالت و توصیه مستقیم امریکا و انگلیس برای این یورش به رهبران جمهوری اسلامی، نقش حاج‌حسین‌الله عسگرآلادی بعنوان پیام آور یورش از طریق واسطه‌های انگلیسی، ماجرای سرهم‌بندی شده اعترافات کارمند امنیتی سفارت شوروی که به انگلستان گریخت و ضرباتی که با یورش به حزب بر انقلاب ۵۷ وارد آمد همگی در فشرده‌ترین کلمات و جملات خاتمه بخش فصل پایانی این مقاله است.

این بخش از مقاله را در ادامه می‌خوانید و راه‌توده امیدوار است که در فرصتی مناسب‌تر، فصل دیگری از این مقاله را بتواند منتشر کند. فصلی که انتشار این بخش از مقاله بتواند به جنبش کنونی و تاریخ ۲۰ ساله اخیر ایران کمک کند. از نظر شورای سردبیری و سیاست‌گذاری راه‌توده زمان برای انتشار این بخش از مقاله کیانوری اکنون مناسب نیست!

نمی‌شود، بلکه کمک به توطئه دشمن برای انزوای حزب نیز هست. (به مطالب همشهری در همین شماره راه‌توده مراجعه کنید) بنابراین بحث نه بر سر نزدیکی و پیوند با حزب، یا رابطه داشتن و یا نداشتن با نامه مردم و یا راه‌توده، بلکه در نزدیکی و پیوند با مشی توده‌ای مطرح است. دشمن با این مشی و این سیاست کار دارد و از آن بیمناک است. دشمن همچنان سازمان اکثریت را سایه حزب در سال ۶۱ می‌شناسد و آن را جدی می‌گیرد. تلخ است، اما واقعیت است! اگر توده‌ای ستیزی و یا رفتن در جلد سوسیال دموکراسی، تبدیل شدن به کلپ بحث سیاسی و یا چپ‌نمائی اعتبار و حضوری در جامعه ایران را می‌توانست دنبال آورد، بابک امیرخسروی و حزب او «حزب دمکراتیک مردم ایران» خیلی دقیق‌تر، پخته‌تر و منسجم‌تر و با کارنامه و پیشینه بیشتر این تبلیغ را کرد و می‌کند و تحریم انقلابی انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم را هم بر پیشانی نشریه ارگانش دارد. سئوالی از طیف چپ داخل کشور بکنید، ببینید اساسا این تفکر و این حزب، در ایران امروز مطرح هم هست؟ اگر بخشی از این دیدگاه‌ها طرفدارانی هم داشته باشند، بسیار طبیعی است که کسانی آن را در جبهه مشارکت ایران اسلامی و یا حزب همبستگی، حزب کار اسلامی، نهضت آزادی، گرایش‌های ملی-مذهبی و ... جستجو کنند، که در داخل کشور، برخی از آنها فعالیت قانونی و علنی هم دارند و مطالب و دیدگاه‌های مشابهی را هم، گرچه همسو با تفکرات مذهبی خود در نشریاتشان منتشر می‌کنند. شاید اینها اشارات تلخی بنظر بیاید، اما گاه باید شربت تلخ را سرکشید تا از رختخواب بیماری برخاست! دشمن هویت اکثریت را در نشست رهبران وقت آن در کنار کیانوری و طبری در تلویزیون جمهوری اسلامی و در مناظره با رهبران حزب جمهوری اسلامی می‌شناسد. آنها این واقعه را بسیار جدی‌تر از رهبران کنونی این سازمان در مهاجرت ارزیابی می‌کنند! متکی به همین واقعیت است که آنها هنوز «فرخ نگهدار» را رهبر این سازمان می‌شناسند و با پدر مهدی فتاپور در تهران تسویه حساب سیاسی کردند! کار با انواع نام‌هائی که در نشریه اکثریت مقاله می‌نویسند و دیدگاه مطرح می‌کنند ندارند، گرچه رهبر سازمان هم در مهاجرت شده باشند!

اگر رویداد سال ۶۱ پیش نیامده بود، شاید امروز سازمان اکثریت هم موجودیتی در حد دیگر شاخه‌های فدائی در جامعه سیاسی ایران داشت. بنابراین تیغ بر چهره حزب و حادثه مهم نزدیکی حزب و سازمان و بویژه تصحیح مشی و سیاست سازمان در آن سال کشیدن یک اشتباه است. پذیرش آن سیاست و دوری از سیاست ابتدای پیروزی انقلاب برای «اکثریت» یک افتخار است و نه ضعف و خجالت.

در بخش سوم مقاله ۵۲ صفحه کیانوری، ابتدا آغاز روند وحدت حزب و سازمان را می‌خوانید و سپس موضع گیری قاطع حزب در برابر نخستین انتخابات ریاست جمهوری و اعلام عدم حمایت از ابوالحسن بنی‌صدر را. رهبری حزب توده‌ایران بدلیل شناختی که از گرایش‌های سیاسی و خصلت‌های ماجراجویانه و خود محوربینی‌های وی داشت، علیرغم آنکه حدس می‌زد آیت‌الله خمینی به او رای خواهد داد، طی اعلامیه‌ای گفت که به وی رای نمی‌دهد و بجای آن، به دکتر حسن حبیبی رای می‌دهد. حسن حبیبی حتی از سوی حزب جمهوری اسلامی نیز



با هم و از قلم کیانوری بخوانیم:

## سومین قسمت از مقاله ۵۲ صفحه‌ای نورالدین کیانوری (۹ اردیبهشت ۱۳۷۸)

# توده‌های‌ها برای انقلاب ۵۷ از هیچ جانفشانی دریغ نکردند!

**نهال وحدت و یگانگی حزب توده ایران و فدائیان اکثریت با چه بهائی به بار نشست؟**

در سال ۱۳۶۰ بالاخره نهالی که حزب از سال ۱۳۵۰ کاشته بود به بار آمد و سازمان فدائیان خلق آغاز به تصحیح روش‌ها و موضعگیری‌های نادرست خود کرد و گام به گام و با احتیاط کامل در راه نزدیک شدن به سیاست حزب توده ایران اقدام نمود. کاری که به هم‌گرایی کامل دیدگاه‌ها و کارکرد حزب و سازمان پایان یافت.

این فعالیت فراکسیونی خیلی زود برای همگان آشکار شد و گروه کشتگر تصمیم گرفت رسماً از سازمان جدا شود. پیش از علنی شدن این انشعاب، رهبری سازمان از رهبری حزب خواست که بعنوان "داور" در جلسه مشترکی از رهبری سازمان و گروه کشتگر شرکت کند. در این دیدار ۵ ساعته هنگامی که کشتگر و یارانش دیدند هیچگونه دلیل قانع‌کننده‌ای در برابر سیاست حزب توده ایران - ندارند، پذیرفتند که فعلاً از پخش بیانیه انشعاب خودداری کنند تا دوباره با هم جمع شویم و راهی پیدا کنیم. متأسفانه، آنها صادقانه با این دیدار برخورد نکردند، زیرا بیانیه انشعاب را قبلاً به شهرستان‌ها فرستاده بودند و بامداد روز بعد پخش گردید!

همزمان با این جریان منفی، در دو سازمان "راه‌کارگر" و "رزمندگان" نیز انشعابی رخ داد و انشعاب‌کنندگان مستقیماً به حزب توده ایران پیوستند. رهبری این دو سازمان هم تغییرات مثبتی در خط مشی سیاسی خود بوجود آوردند.

به موازات این جریان، پیوستن دو دختر از اعضای حزب مائوئیستی "رنجبران" به حزب، تا مدتی توجه‌ها را به خود جلب کرد. این دو دختر در نامه دردناکی به حزب توده ایران، از اینکه سالها عمر خود را در این سازمان - با کلمات بسیاری موهن از رهبرانش نام برده بودند- تلف کرده‌اند، ابراز تاسف شدید نمودند.

## آغاز پیوند سازمان فدائیان خلق ایران به حزب توده ایران

### و انشعاب در چند گروه چریکی

پس از قطعی شدن همگونی سیاست سازمان فدائیان خلق (اکثریت) با حزب توده ایران، گروه دیگری مرکب از "علی کشتگر" و "هللیل‌رودی" در آغاز پنهانی و بالاخره علنی تدارک انشعاب از سازمان را دیدند. حرف آنها این بود که تصمیم رهبری سازمان در زمینه نزدیکی به حزب توده ایران با عجله و بدون مراجعه به همه اعضای سازمان گرفته شده‌است. «علی کشتگر» سابقه‌ای طولانی در سازمان نداشت. تا آنجا که به ما گفته بودند، او پس از پیروزی انقلاب به سازمان پیوسته و پس از مدتی به عضویت کمیته مرکزی سازمان انتخاب شده بود. او، که از همان آغاز نزدیکی سازمان به حزب با این نزدیکی مخالف بود به کمک یک عضو دیگر کمیته مرکزی سازمان بنام "هللیل‌رودی" گروهی از کادرهای ناراضی را همراه چند تن از اعضای هیات سیاسی سازمان متشکل کرد و یک فراکسیون را تشکیل داد و یک نشریه را نیز علیه سیاست رهبری سازمان ترتیب داد که علیه آن موضع می‌گرفت.

## از دشمنی تا دوستی

بازرگان و یارانش از سوی دیگر تضاد آشتی ناپذیر وجود داشت. بازرگان و یارانش افرادی شریف، میهن پرست، بی‌غل و غش و دور از جاه طلبی بودند.

بنی‌صدر پس از تأیید انتخابش به ریاست جمهوری در اولین سخنرانی‌اش چنین گفت: «درست است که امریکا دشمن ماست، ولی خطری برای ایران ندارد چون خیلی دور است. دشمن خطرناک‌تر پشت سرحدات شمالی ایستاده‌است!»

«ما باید برویم و جمهوری‌های مسلمان نشین شوروی را آزاد کنیم و دولت افغانستان را سرنگون سازیم.» (انقلاب اسلامی اوائل دیماه ۱۳۵۹)

او در سمت فرمانده کل قوا این اظهارات را می‌کرد و همزمان با او، وزیر خارجه‌اش «قطب زاده» نیز دستور داد ۲۱ نفر از نایب اول‌های سفارت شوروی بدون هیچ‌گونه دلیلی، ظرف یک هفته خاک ایران را ترک کنند و بطور یکطرفه اعلام کرد که مهمترین ماده پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی که شامل تعهدات متقابل ایران و شوروی بود، لغو است!

## گروگان‌های امریکائی

در اوج تلاش‌های امریکا برای آزادی گروگان‌های امریکائی سفارت امریکا در ایران، کورت والد‌هایم، دبیرکل سابق سازمان ملل با پیشنهادات امریکا به ایران آمد. با ارائه پیشنهادهایی که او همراه خود آورده بود تلاش‌های قطب زاده و بنی‌صدر تشدید شد.

آن تلاش‌ها و اقدامات بنی‌صدر و قطب زاده را در مقایسه با پیشنهادات کورت والد‌هایم باید مقایسه کرد:

- ۱- دولت ایران سیاست ضد کمونیستی و ضد شوروی آشکاری در پیش گیرد و به امریکا اطمینان بدهد که از راه ایران هیچ‌گونه راهی برای نفوذ کمونیسم به مناطق نفت خیز جنوب وجود نخواهد داشت.
- ۲- ایران در کنار سایر نیروهای مخالف دولت افغانستان و در جبهه امریکا، پاکستان، مصر و عربستان سعودی قرار بگیرد.
- ۳- ایران همکاری اقتصادی خود را با کشورهای غربی طرح ریزی کند و توسعه دهد و از هرگونه همکاری وسیع اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی خود داری کند.
- ۴- دولت جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از حرکات ماجراجویانه چپ‌نماها، که زیر پرچم کمونیسم انجام می‌شود، حزب توده ایران را سرکوب کند.
- ۵- گروگان‌های امریکائی را بطور گام به گام تحویل دهد و با امریکا روابط حسنه برقرار کند.

در برابر این اقدامات و تعهدات، امریکا به ایران وعده می‌دهد:

- ۱- انقلاب ایران را به رسمیت بشناسد.
- ۲- استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را می‌پذیرد و دیگر مانند دوران شاه در امور داخلی ایران دخالت نخواهد کرد.
- ۳- در مورد برگرداندن و محاکمه شاه مقاومتی نخواهد کرد.

کمسیون رسیدگی به جنایات امریکا، از سوی سازمان ملل به ایران آمد و در ظاهر رسیدگی‌هایی کرد، اما در همان دوران قطب زاده برای خفه کردن این سروصدا یک کنگره دیگری در مورد افغانستان برآه انداخت.

روش انتقادی و دوستانه حزب ما نسبت به سازمان فدائیان خلق، از سالها پیش، از همان اوائل دهه ۵۰ آغاز گردید. در آن زمان این سازمان از جوانان انقلابی مبارزی که جهان بینی مارکسیستی را پذیرفته بودند تشکیل می‌شد، که در شرایط حاکمیت اختناق سیاسی وحشت آور ساواکی دوران شاه، به اشتباه شیوه مبارزه چریکی را بعنوان یگانه راه براندازی نظام استبدادی حاکم برگزیده بودند. هواداران مشی چریکی سازمان فدائیان خلق، هم زمان در میان دانشجویان خارج کشور هم زیاد بود. حزب ما در سال‌های رو به انقلاب، روش انتقادی دوستانه‌ای را نسبت به این سازمان برگزید و مقالات مفصلی که در مجله دنیا می‌نوشت و در رادیو "پیک ایران" پخش می‌کرد، می‌کوشید این نظرات را به گوش چریکها برساند. از سوی دیگر، کار حزب در فرستادن آثار لنین و دیگر انتشارات مارکسیستی به صورت جزوه‌های ریز و کوچک شده در سطح وسیع و رسیدن آنها بدست افراد سازمان فدائیان خلق که تشنه آن بودند از یکسو و شکست‌های دردناک گروه‌های پیشگام این سازمان در راه پیاده کردن شیوه جنگ چریکی - مائوئیستی «تسخیر شهرها از راه روستاها» در سیاهکل، سازمان فدائیان خلق را به طرف جنگ چریکی در شهرها و بویژه در تهران کشاند. تشکیل خانه‌های تیمی و ترور کسانی از مرتجعین رژیم شاه شیوه کار این دوران این سازمان و گروه‌های دیگر غیر مارکسیست، مانند سازمان مجاهدین خلق ایران و گروه‌های دیگر مسلمان و برخی گروه‌های مائوئیستی گردید، که بازده آن حتی خراشی بسیار سطحی هم بر دست و پای رژیم استبدادی وارد نی‌آورد و تنها شمار روز افزونی از فدakarترین فرزندان انقلابی خلق را از آنها گرفت.

در ابتدا، انتقادات حزب توده ایران با سخت‌ترین واکنش توأم با توهین و تهمت‌های ناروا به حزب در پیوند با عملکرد حزب در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۴ و پس از آن در مهاجرت روبرو گردید.

پس از انقلاب و پس از آغاز فعالیت حزب در سال ۱۳۵۸ و علنی شدن فعالیت سازمان فدائیان خلق و دیگر سازمان‌ها و گروه‌های کوچک مائوئیستی، رهبری این سازمان تا مدت‌ها حتی حاضر به دیدار و گفتگو با رهبری حزب توده ایران هم نمی‌شد!

## انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری

پنجم بهمن ماه ۱۳۵۸، کمی پس از استعفای مهندس بازرگان، بنی‌صدر با پشتیبانی آشکار رهبر انقلاب و با هزینه سنگین تبلیغاتی، با اکثریت سنگین آرای مردم، به عنوان رئیس جمهوری اسلامی برگزیده شد. رهبری حزب، که بنی‌صدر را از دوران طولانی اقامتش در پاریس می‌شناخت و با افکار، اندیشه‌ها و شخصیت او آشنائی داشت، پس از انتخاب وی به ریاست جمهوری با صراحت کامل اعلام کرد که ملت ایران مرتکب اشتباه بزرگی شده و چیزی نخواهد گذشت که به این اشتباه خود پی خواهد برد!

## تفاوت بنی‌صدر با مهندس بازرگان و رهبران نهضت آزادی

بنی‌صدر و مهندس بازرگان و یارانش در نهضت آزادی در عین حال که در دشمنی با کمونیسم و اتحاد شوروی و علاقه به جلب دوستی و همکاری با امریکا اشتراک نظر داشتند، ولی در دیگر ویژگی‌ها و بستگی‌های زندگی میان بنی‌صدر و قطب‌زاده از یک طرف و مهندس

## توطئه قطب زاده

روز ۳۰ فروردین ۱۳۶۱ صادق قطب زاده مقدمات یک کودتای خطرناک را برای کشتن آیت‌الله خمینی و یک سلسله کشتارهای دیگر و در دست گرفتن قدرت تدارک دید. او تنها چند ساعت پیش از آغاز این عملیات بازداشت شد. کشف و جلوگیری از اجرای این توطئه مانده کودتای نوژه، طیس و ۰۰۰ منحصر بوسیله حزب توده ایران عملی گردید. قطب زاده (بعد از برکناری از سمت وزیر خارجه)، در یکی از خیابان‌های شمال تهران یک دفتر بسیار بزرگ و پر زرق و برق برای خود ترتیب داده بود و عده‌ای از افرادی که بیشترشان از قشرهای لایالی تهران بودند در آنجا رفت و آمد می‌کردند. ضمناً او با شماری از **بازاریان پولدار** هم روابط نزدیک داشت و احتمالاً هزینه دفتر او را آنها می‌پرداختند.

یکی از اعضای حزب ما توانسته بود در دفتر قطب زاده رفت و آمد کند. او به ما گزارش داد که قطب زاده به یاران خود وعده می‌دهد بزودی در کشور اوضاع عوض خواهد شد!

این عضو حزب در مقام و موقعیتی نبود که بتواند از قطب زاده اطلاعات دقیق تری درباره نقشه‌هایش بدست آورد. حزب تصمیم گرفت "سرهنگ کبیری" را که در میان ضد انقلابیون از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود به قطب زاده نزدیک کند. اعتبار و اعتماد افسران ضد انقلاب دوران شاه که در کشور باقی مانده بودند به سرهنگ کبیری از اینجا بود که او در زمان رژیم سرنگون شده شاه معاون فرمانده کل هوانیروز بود و به همین دلیل او را یکی از وفاداران به آن گرایش می‌شناختند.

سرهنگ کبیری پس از آغاز فعالیت حزب، پس از پیروزی انقلاب از اولین افسرانی بود، که با حزب ارتباط گرفت و توانست نقشه‌های کودتائی چندین گروه را خنثی کند. از آن جمله است گروه شاه‌پرست «نیما». سرهنگ کبیری و حجت‌الاسلام ریشهری که در آن زمان دادستان نظامی ارتش بود، با یکدیگر در ارتباط بودند. (ریشهری، بعدها و در جریان محاکمه افسران عضو حزب توده ایران برای کبیری حکم اعدام صادر کرد! در حالیکه از گرایش‌های او، از پیش از یورش به حزب اطلاع داشت و با او همکاری می‌کرد!)

حزب به سرهنگ کبیری ماموریت داد تا مستقیماً با «ریشهری» که در آن زمان دادستان نظامی بود رابطه بگیرد و کارهای خود را با او هماهنگ کند. مقامات سپاه هم که احتمالاً قطب زاده را زیر نظر داشتند کاملاً وارد جریان بودند.

قطب زاده نقشه‌ای را که در پیش داشت به شرح زیر با دوست ما در میان گذاشت: «من در نظر دارم با تدارک دقیق و با کمک دوستانم قدرت را در دست بگیرم و نقشه کارم چنین است: من در شمال خانه محل سکونت "امام" در جماران، در جایی که کاملاً مشرف به خانه امام است و از آنجا حتی امام در موقع گردش روزانه قابل دیدن است، خانه‌ای را اجاره کرده‌ام و به کمک دوستان چند خمپاره انداز و مقدار کافی مهمات به آنجا خواهم برد و در ساعت مقرر خانه امام را با خاک یکسان خواهیم کرد و در همان زمان خانه‌های سایر مسئولین درجه اول را با ساکنینش داغان خواهیم کرد. بلافاصله خودم به دستگاه رادیو تلویزیون می‌روم و اعلام می‌کنم که حزب توده در صدد کودتا برآمده و امام و دیگر مسئولان را کشته و مردم را دعوت می‌کنم که در همه جا دست بکار شوند و توده‌ای‌ها

را قتل عام کنند. همزمان با این اقدامات اولیه، همه سران حزب توده بازداشت و اعدام شده‌اند و به این ترتیب من ناجی جمهوری اسلام شده‌ام.» قطب زاده از سرهنگ کبیری خواست که دیگر دوستانش را بدون آنکه تمام نقشه را به آنها بگوید آماده سازد. در مورد هزینه این اقدامات هم قطب زاده گفت که فعلاً برای مخارج اولیه از صندوق حق امام که نزد آیت‌الله شریعتمداری است یک میلیون تومان گرفته‌ام و اگر لازم شد بیشتر خواهیم گرفت، ولی منبع اصلی بودجه ما در عربستان است و من هم اکنون نماینده‌ام را به آنجا فرستاده‌ام که پول کافی را بصورت ارز بیاورد.»

پس از اینکه کار تدارک کمی پیشرفت کرد، قطب زاده به دوست ما گفت که او به افسران ارشدی نیاز دارد که در درون ارتش نفوذ و اعتبار زیادی داشته باشند و بتوانند در لحظه معین، واحدهای معینی را برای خنثی کردن عمل احتمالی مخالف از سوی واحدهای دیگر ارتش و سپاه وارد عمل کنند. سرهنگ کبیری به ما اطلاع داد، که در نظر دارد سرهنگ عطاریان را که مشاور نظامی رئیس جمهور بود و در میان افسران نیروی زمینی نفوذ و اعتبار زیادی داشت برای همکاری دعوت کند. در این وقت، او نمی‌دانست که عطاریان هم عضو حزب است. ما موافقت کردیم و سرهنگ کبیری هم این پیشنهاد خود را با ریشهری در میان گذاشت و او هم موافقت کرد. پس از چندی دیدیم بهتر است سرهنگ عطاریان و سرهنگ کبیری را با هم آشنا کنیم، زیرا ممکن است بی‌اطلاعی این دو از اینکه دیگری هم عضو حزب است دشواری ایجاد کند. همینطور کردیم.

در جریان این تدارکات، "ریشهری" مرتباً روند هر روزه کار دارودسته قطب زاده را از طریق رفسنجانی و خامنه‌ای به "امام" اطلاع می‌داد. همین که قطب زاده خمپاره اندازها و مهمات را به خانه مشرف به خانه امام برد، رفسنجانی از سوی دیگر مقامات گفت که دیگر خطر بلافاصله قرار گرفته و نباید صبر کرد و دستور بازداشت قطب زاده داده شد. رابط میان قطب زاده و شریعتمداری روحانی بنام "مناقبی" بود که از کادریهای بالای انجمن **حجتیه** بود.

ما، قبلاً چند بار در دیدار با رفسنجانی در باره وابستگی قطب زاده به امریکا صحبت کرده بودیم، اما همیشه پاسخ رفسنجانی چنین بود: «من می‌پذیرم که قطب زاده آدم احمقی است، ولی نمی‌پذیرم که با امریکا رابطه دارد.»

این در حالی بود که در همان زمان مقامات شوروی به ما اطلاع داده و از ما خواسته بودند این خبر را به رهبری انقلاب برسانیم: «**آقا شاهی، وزیر خارجه پاکستان در یک جلسه فوق‌العاده سری، از توجه خاص رئیس جمهور امریکا و سازمان "سیا" نسبت به "قطب زاده" صحبت کرده‌است.**»

ما این خبر را به مقامات و از جمله به رفسنجانی رساندیم ولی از سوی همان مقامات این خبر را به قطب زاده داده بودند. این تجربه ما را بر آن داشت که این بار و در باره توطئه کودتای قطب‌زاده حزب را مستقیماً وارد جریان نکنیم و به همین دلیل سرهنگ کبیری بصورت غیر مستقیم وارد جریان شد.

## کودتای گروه "نیما"!

برای به پایان رساندن رشته کودتاهائی که حزب توانست با کمک سازمان نظامی خود خنثی سازد جریان کشف گروه "نیما" را می‌آورم که بعد از دستگیری در نیمه اول تیرماه ۱۳۶۱ محاکمه شدند.

"سلوکی"، یکی از گردانندگان این گروه در دفاع خود در

دادگاه چنین گفت:

«من از خودم دفاع نمی‌کنم، بلکه از سلطنت دفاع می‌کنم. مساله‌ای که باعث ناراحتی ما می‌شد، راحت گردیدن توده‌ای‌ها در جامعه بود. در مورد حزب توده معتقد بودیم که چند ساعت قبل از اجرای کودتا باید اعضای حزب توده ترور شوند تا فرصت مناسب از آنها گرفته شود و نتوانند دست به کاری علیه ما بزنند.»

"گورش صدی" سر کرده این گروه هم در دادگاه چنین گفت:

«سرهنگ "پورموسی" دو نفر نظامی را به ما معرفی کرد که یکی از آنها بنام "سرهنگ افرائی" وابسته نظامی ایران در ایتالیا بود. ضمناً ما تصمیم گرفتیم با کمک "امیر فروزان" یک نشریه‌ای بنام "توحید" انتشار دهیم که اگر کارمان به هدف نرسید، کار مطبوعاتی را در زمینه اقتصادی ایران و خلیج فارس مطرح و مسائل را از همین طریق دنبال کنیم. اساسنامه‌ای رادر باره نشریه "توحید" تنظیم کردیم و به ارشاد اسلامی فرستادیم. دفتری اجاره کردیم و مشغول فعالیت تبلیغاتی شدیم. یعنی بطور موقت پوسترهای مختلفی از جمله پوستر امام، حجت‌الاسلام خامنه‌ای و حجت‌الاسلام رفسنجانی و غیره را چاپ و توزیع می‌کردیم.»

اینها نمونه‌ای بود از تلاش‌های پیگیر حزب توده ایران برای درهم کوبیدن توطئه‌های دشمنان درونی و بیرونی انقلاب و اکنون نمونه‌ای از عملکرد "دوستانان" و گردانندگان جمهوری اسلامی که دستکم از خنثی ساختن سه توطئه بزرگ کودتائی "طبس"، "نوزه" و "قطب‌زاده" و توطئه‌هایی نظیر همین گروه "تیمما" آگاهی داشتند در مورد حزب توده ایران:

در تظاهرات اول ماه مه کارگران یکی از برجسته ترین شعارهای نوشته شده روی پارچه این بود «جماران گلباران، قطب زاده تیرباران». روزنامه جمهوری اسلامی که آقای خامنه‌ای صاحب امتیاز و آقای هاشمی رفسنجانی از گردانندگان و خط دهندگانش بودند این شعار را اینگونه تغییر داده بود: «جماران گلباران، توده‌ای تیرباران»

سرهنگ کبیری و سرهنگ عطاریان در میان اولین ده نفری از کاردهای حزب توده ایران بودند که اعدام شدند!

## یورش به حزب

در فروردین یا اردیبهشت سال ۱۳۶۱ یک افسر پائین رتبه "سازمان امنیت کشوری" اتحاد شوروی که در کنسولگری آن کشور در تهران مشغول کار بود و از مدت‌ها پیش از سوی "اینتلجنت سرویس" انگلستان جلب شده بود، پنهان شد. پس از مدتی، دراوائل زمستان خیر رسید که او با کمک ترکیه از ایران خارج شده و به انگلستان پناهنده شده‌است. بلافاصله از سوی سازمان جاسوسی انگلستان - همان انگلستان که وسائل ساختن بمب شیمیائی و میکروبی را در اختیار عراق گذاشت - پرونده قطوری به نام او علیه حزب توده ایران سر هم کرده و از راه دولت پاکستان به جمهوری اسلامی رسانید. "عسگر اولادی" که در آن زمان وزیر بازرگانی بود و برای مذاکرات به پاکستان رفته بود، در آنجا دولت پاکستان این پرونده را در اختیار او گذاشت تا به ایران ببرد.

به این ترتیب، انگلستان و آمریکا انتقام خود را از حزب توده ایران که بسیاری از توطئه‌هایشان را خنثی کرده بود گرفتند.

از همه گویاتر مسافرت نماینده "وال استریت جورنال" به ایران و "توصیه‌هایش" به مقاماتی بود که با آنها ملاقات کرد. مسلماً رهبران

جمهوری اسلامی ایران خوب می‌دانستند که "وال استریت جورنال"، ارگان سیاسی محافل مالی بزرگ آمریکا و از سخنگویان سیاست دولت ایالات متحده است. این نماینده به ایران آمد و نقش دوست ایران را بازی کرد و رسانه‌های گروهی ایران هم تفسیرهای این نماینده کینه‌توزترین دشمنان ایران را چاپ و پخش کردند. جالب اینجاست که این نماینده، اجازه دیدار با بلندپایه‌ترین مقامات جمهوری اسلامی را پیدا کرد و با صراحت کامل دو پرسش زیر را مطرح ساخت:

۱- چرا حزب توده ایران را تعطیل نمی‌کنید؟

۲- چرا رابطه با اتحاد شوروی را بالاخره قطع نمی‌کنید؟

او از یکسو، با تمجید از پیشرفت‌های جمهوری اسلامی هندوانه زیر بغل سیاستمداران کشور گذاشت و از سوی دیگر خواستار تعطیل حزب توده ایران شد. حزبی که طی این سالها باتمام نیرو و امکانات خود در خنثی کردن توطئه‌های رنگارنگ امپریالیسم آمریکا در ایران نقش موثر و در مواردی تعیین کننده داشته‌است.

این نماینده خواستار قطع رابطه با شوروی شد. همان شوروی که از روز اول انقلاب آمادگی خود را برای کمک به ایران اعلام داشت و از آغاز تجاوز عراق با وجود داشتن «پیمان دوستی و کمک متقابل» با این کشور و تأمین کننده همه تسلیحات نظامی، بلافاصله فرستادن سلاح را به آن کشور قطع کرد.

توصیه این نماینده وال استریت جورنال در باره قطع رابطه سیاسی با شوروی دقیقاً انجام همان دستوری بود که "کارتز"، رئیس جمهور آمریکا بوسیله "برژینسکی" به وزارت خارجه آمریکا داد و در باره آن در جای خود توضیح داد.

با این مقدمات، این پرسش مطرح می‌شود که تشدید بی سابقه شوروی ستیزی و توده‌ای ستیزی در رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی با توصیه‌های دوستان ینگه دنیائی پیوند مستقیم نداشت؟

همانطور که در بالا نوشتیم، دولت انگلستان، در باره غیر قانونی کردن حزب توده ایران نسبت به آمریکا دست پیش را گرفت!

اولین اقدام جمهوری اسلامی در راه سرکوب حزب توده ایران، پس از توقیف روزنامه ارگان حزب "نامه مردم" جلوگیری از انتشار جزوه‌های پرسش و پاسخ بود. افشاگری‌های این جزوه، موضعگیری روشن حزب در زمینه فاجعه آمیز بودن دنبال کردن جنگ به مذاق آنان که تصور می‌کردند در ظرف چند هفته کربلا و نجف و بغداد را تصرف کرده و صدام را به زانو در خواهند آورد بهیچ وجه سازگار نبود.

همانگونه که حزب توده ایران پیش بینی کرد، آمریکا یک جنگ فرسایشی ۶ ساله را به ایران تحمیل کرد. صدها هزار جوان مبارز و انقلابی و میهن دوست را به خاک و خون کشید، بیش از یکصد و پنجاه میلیارد دلار خسارت به ایران وارد ساخت و بالاخره آیت‌الله خمینی را مجبور ساخت که جام زهر را بنوشد و قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را بپذیرد. دهها هزار معلول، صدها هزار خانواده بی سرپرست و محصول این اشتباه بزرگ تاریخی رهبری جمهوری اسلامی است که هنوز هم آثار آن پس از ۱۱ سال پاک نشده‌است.

رهبری جمهوری اسلامی، بلافاصله پس از توصیه نماینده "وال استریت جورنال" برای سرکوب حزب توده ایران دست به کار شد و دقیقاً دو ماه و ۱۸ روز پس از افشاگری تاریخی حزب ما در جزوه پرسش و پاسخ ۲۹ آبان ۱۳۶۱، در باره فاجعه ادامه جنگ و خطراتی که انقلاب را تهدید می‌کند، در روز ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ ضربه اول را برای نابودی حزب وارد آورد. تاریخ آینده که حتماً با این واقعات آشنا خواهد شد داوری خواهد کرد که حزب توده ایران به میهن خود خیانت کرده‌است یا آنها که ما را به خیانت متهم کرده و می‌کنند.



# بازار کتاب و کارزار ضد توده‌ای از هر طرف!

## دستورات رئیس جمهور وقت امریکا

یاد داشت برژینسکی مشاور امنیتی جیمی کارتر رئیس جمهور وقت امریکا به وزارت خارجه- از سوی رئیس جمهور در باره سیاست امریکا در باره ایران.

این یادداشت دو یا سه ماه پیش از اشغال سفارت امریکا بوسیله دانشجویان پیرو خط امام، یعنی تقریباً در ۱۵ مرداد نوشته شده است. یاد داشت چنین است: «بموجب این یادداشت شما مجاز هستید اقداماتی را که در حیطه شایستگی مسئولیت وزارت امور خارجه است به عمل آورید. در مورد اقداماتی که برای نفوذ کردن در سیر تحولات ایران مشخص شده‌اند، رئیس جمهور معتقد است که اقدامات مورد نظر می‌بایستی با هماهنگی وزارت دفاع و سیا و همچنین سایر ادارات و موسسات، هر کجا که لازم باشد.

در نیمه خرداد ۱۳۸۰ دو کتاب در تهران انتشار یافت که توجه بسیاری از دنبال‌کنندگان پیگیر رویدادهای ایران و بویژه ستیز کهنه با چپ ایران و حزب توده ایران را به خود جلب کرد. همچنین، کتاب دیگری از هاشمی رفسنجانی در دست انتشار است که بی ارتباط با دو کتاب انتشار یافته نیست! ابتدا از قول روزنامه همشهری، درباره کتاب هاشمی رفسنجانی بخوانیم و سپس درباره دو کتاب دیگر و نویسندگان و اهداف انتشار از آنها.

## روزنامه همشهری پرده از رابطه‌های انگلیسی بر می‌دارد!

«همشهری ماه» ضمیمه روزنامه همشهری که در نخستین شنبه هر ماه منتشر می‌شود، در چهارمین شماره خود (اول تیرماه ۱۳۸۰) پرونده‌ای تحت عنوان «گزارشی از دو دهه اعتراف به براندازی» تهیه کرده که شامل دو بخش است. بخش اول «اعتراف در تلویزیون» و بخش دوم مصاحبه با حجت‌الاسلام موسوی تبریزی، دادستان کل وقت انقلاب در سال‌های ۶۰ و ۶۱.

در این گزارش که بی شک رویکردی به یورش انگلیسی به ملی-مذهبی‌ها و به تقلید از یورش به حزب توده ایران دارد و اهدافی را در جهت همین یورش دنبال می‌کند آمده: «نورالدین کیانوری، دبیر اول حزب توده در خاطراتش گفت که اطلاعات کوزنچکین در باره حزب توده از طریق اینتلیجنس سرویس (سازمان جاسوسی انگلیس) به پاکستان داده شد و مقامات جمهوری اسلامی نیز از طریق این کشور در جریان اقدامات حزب توده قرار گرفتند.»

تا اینجا، گزارش همشهری حرف تازه‌ای را در دست داشتن سازمان جاسوسی انگلستان در طرح یورش به حزب توده ایران و ارتباط‌های جاسوسی آن با برخی مقامات جمهوری اسلامی مطرح نکرده است. شرح کامل‌تری در این مورد به قلم کیانوری وجود دارد که بارها در راه‌توده منتشر شده و در همین شماره نیز می‌توانید آن را بخوانید.

گزارش همشهری اشاره به کتاب خاطرات تازه چاپ شده و در آستانه توزیع هاشمی رفسنجانی می‌کند، که نکات قابل توجهی در آن وجود دارد و تازگی دارد. همشهری می‌نویسد:

«خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی که در این گزارش نیز آمده است، با توجه به عضویت پاکستان در جامعه کشورهای مشترک‌المنافع بانگلیس این نظر را تأیید می‌کند.»

همشهری سپس به نقل خاطرات هاشمی رفسنجانی می‌پردازد که در کتابی تحت عنوان «پس از بحران» به چاپ رسیده و قرار است یک ماه دیگر در ایران منتشر شود. ظاهراً، روزنامه همشهری به دلیل اینکه ناشر کتاب است قبل از انتشار کتاب و به بازار آمدن به مندرجات آن

## درخواستی منصفانه از صادق زیباکلام!

دکتر صادق «زیبا کلام» در مصاحبه‌ای با هفته‌نامه جدیدالتاسیس «پیام‌نو» به بحث در باره جریان روشنفکری دینی می‌پردازد و در پایان می‌گوید: «همیشه در کشور ما روشنفکر برای تفکرش یک حالت تقدیس قائل بوده، این تنها مختص به جریان روشنفکری دینی هم نیست، بلکه جریان غیر دینی‌اش هم همینطور است. شما ملاحظه کنید به جریان چپ. این حزب توده هیچوقت نیامد بگوید که این عملکرد ما پس از انقلاب درست بود؟ آیا نقشی که در ضربه زدن به دولت موقت داشتیم درست بود؟ مرحوم کیانوری در آخرین مصاحبه‌ای که از او خواندم با تمام وجود از عملکرد حزب دفاع کرد. در جریان کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید که تقصیر دکتر مصدق بود، ما تا آخرین لحظه منتظر بودیم که ایشان بگویند شما وارد صحنه شوید. (پیام نو شماره ۸ ۲۱ خرداد ۱۳۸۰)

توده‌ایها ابتدا از این لحن غیر خصمانه آقای زیبا کلام استقبال می‌کنند و راه‌توده در پاسخ به ایشان اعلام می‌کند: اکنون که در داخل کشور و در مطبوعاتی که شما در آن مطلب می‌نویسد و مصاحبه می‌کنید امکان بحث باز در باره آنچه که در باره حزب توده ایران و سیاست آن در برابر دولت موقت نیست، می‌توان این بحث را روی سایت اینترنتی که اخیراً باز کرده‌اید دنبال کرد. آنچه که شما مطرح کرده‌اید، ظاهراً نظر و یا ابهام دیگرانی نیست هست و ابتکار شما می‌تواند کمکی به باز شدن گره‌های ذهنی دیگران نیز باشد. نباید مانند کودتای ۲۸ مرداد ۲۵ سال منتظر و فراموش شدن بسیاری از واقعیات شد! منتظر اقدام شما و طرح مستقیم پرسش‌ها هستیم!

کنجکاو طبیعی افکار عمومی برای اطلاع از هویت واقعی مهندس "جواد مادر شاهی" کنجکاو به موقع برای یافتن "خسرو تهرانی"، معاون امنیتی وقت نخست وزیری در دستگاه امنیتی کنونی جمهوری اسلامی، حضور ریشه‌ری در جلسه سران قوا برای سازمان دادن یورش به حزب و سپس ادامه این نقش و وظیفه تا برپائی دادگاه ویژه روحانیت و برکناری آیت‌الله منتظری و قرار گرفتن در راس وزارت اطلاعات و امنیت، دلائل پنهان مانده تاخیر چند ماهه تصمیم جلسه سران قوا برای یورش به حزب و بالاخره طرح دوباره و فراموش نشدنی یورش به حزب و قتل‌عام رهبران و کادرهای آن در جامعه‌ایست که بسیار فراتر و همه جانبه‌تر از گذشته و با تجربه کاملی که طی چهار سال گذشته از عملکرد مخالفان اصلاحات و انقلاب بدست آورده به این نوع یورش‌ها نگاه می‌کند، نسبت به آنها کنجکاو است و آنچه امروز در جامعه روی می‌دهد را ادامه همان یورش‌ها و مشابه آن می‌داند و حالا در پس جزئیات رویدادهای گذشته و ارتباط آنها با رویدادهای امروز است!

از این نگاه، باید از انتشار گزارش همشهری استقبال کرد، همانگونه که از سؤالات صادق زیباکلام باید استقبال کرد و انگیزه انتشار کتاب ضد توده‌ای "مازیار بهروز" و رابطه‌های وی با مافیای ارتجاع-ثروت در جمهوری اسلامی را بر ملا کرد! و سرانجام نیز این نتیجه را گرفت که اگر حزب توده ایران و سیاست آن در برابر جمهوری اسلامی و برای تثبیت دستاوردهای انقلاب ۵۷ در جامعه ایران و سایه‌اش بر سر هر تحول و رویداد مثبتی در جمهوری اسلامی وجود نداشت، اینهمه تلاش تبلیغاتی برای مقابله و مبارزه با آن هم نیاز نبود و چنین لشکری به میدان کشانده نمی‌شد.

## "شورشیان آرمانخواه"

کتاب اول "شورشیان آرمانخواه" نام دارد، با نام فرعی "ناکامی چپ در ایران" که تصاویر خسرو روزبه و نورالدین کیانوری را روی جلد دارد و از این نظر بسرعت در بازار کتاب جلب نظر کرده‌است. نویسنده کتاب "مازیار بهروز"، فرزند جهانگیر بهروز است. شخصیتی که حداقل بین دست‌اندرکاران مطبوعات و سیاست در ۵۰ سال گذشته نه خوشنام اما نامی آشناست! نویسنده کتاب، اکنون استادیار دانشگاه برکلی در امریکاست و از چند سال پیش به ایران و رفت و آمدهای ویژه دارد! رفت و آمدهائی که رد پای آن در تهیه و تنظیم این کتاب پیدا شده‌است. کتاب را که به انگلیسی نوشته شده، مهدی پرتوی ترجمه کرده، که -حداقل- از طرد شدگان توده‌ایست!

مازیار بهروز که در حال حاضر نیز در ایران اقامت دارد، در کتاب خود می‌کوشد جنبش چپ ایران را وابسته، پوچ، بی‌هدف، پراکنده و محکوم به شکست معرفی کند و البته مرکز حمله هم حزب توده ایران، بویژه در دوران بعد از انقلاب و دبیر اولی نورالدین کیانوری است. وجه تحقیق کتاب آنقدر قلابی است که حتی ذکر سند از کتاب خاطرات کیانوری درباره سازمان نوید هم (ص ۷۹) قلابی است و اساساً چنین سندی در کتاب خاطرات کیانوری وجود ندارد! اغلب اسناد و اشارات باصطلاح مستند کتاب نیز همینگونه و عمدتاً برگرفته شده از چند کتابی است که توسط سرهنگ زیبایی و ساواک تهیه شده بود و یا اعترافات دروغ در زیر شکنجه. ظاهراً نویسنده و مترجم کتاب، با این تصور که نسل

دسترسی داشته است و به همین دلیل به نقل مستقیم از این کتاب ادامه می‌دهد:

«در پنجم مهرماه ۱۳۶۱ مهندس جواد مادرشاهی و فردی که حبیب (۰۰۰) در خاطرات حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی معرفی شده است به دیدار رئیس مجلس وقت رفتند. آنان که برای گرفتن اطلاعات از فردی مطلع به پاکستان رفته بودند، به آقای هاشمی رفسنجانی اطلاعات بسیار جالب و مفیدی از عملکرد کا.گ.ب و حزب توده ارائه کردند. در بیست و سوم همان ماه رئیس مجلس سرگرم مطالعه گزارش‌هایی از یک منبع روسی پناهنده به غرب در مورد فعالیت‌های جاسوسی روس‌ها در ایران از طریق سفارت شوروی و کا.گ.ب و حزب توده بود. این روسی پناهنده به غرب کوزنچکین افسر اطلاعاتی شوروی نام داشت.

روزنامه همشهری می‌نویسد: «با وجود این که از آغاز پائیز ۶۱ اتهام حزب توده و اطلاعات اثبات کننده آن بدست آمده بود، بازداشت رهبران حزب تا بهمن ماه آن سال به طول کشید.» (نه همشهری می‌نویسد و نه رفسنجانی و موسوی تبریزی می‌گویند، اما قریب به یقین به نظر می‌رسد که در این مدت انواع توطئه‌ها برای قانع کردن آیت‌الله خمینی برای یورش به حزب جریان داشته‌است)

آیت‌الله موسوی تبریزی در مصاحبه خود با روزنامه همشهری از فعالیت شدید اطلاعاتی در این فاصله خبر می‌دهد: «اول موضوع را در میان سران قوا مطرح کردیم. آن موقع ما هر هفته جلساتی را در خدمت آیت‌الله خامنه‌ای که رئیس جمهور بودند و آقای هاشمی رفسنجانی و آقای موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور، آقای میرحسین موسوی، نخست وزیر داشتیم و به تناسب موضوعات افرادی هم دعوت می‌شدند. پرونده حزب توده هم در آن جلسه و با حضور مسئول اطلاعات سپاه و آقای ریشه‌ری، رئیس دادگاه انقلاب و خسرو تهرانی، معاون نخست وزیری در امور امنیتی بررسی شد و با یک هماهنگی این افراد دستگیر شدند.»

نکته دیگر در گزارش همشهری، بعنوان نشریه‌ای همسو و هماهنگ با کارگزاران سازندگی و شخص هاشمی رفسنجانی - علاوه بر انتشار اطلاعات فوق - در کنار هم قرار دادن مصاحبه تلویزیونی علی‌افشاری، آیت‌الله شریعتمداری، رهبران حزب توده ایران و سید مهدی هاشمی است. سیاق گزارش به گونه‌ایست که نشان می‌دهد اعترافات گرفته شده از دستگیر شدگان اخیر در هماهنگی با سناریوی انگلیسی براندازی است که یورش به حزب توده ایران نیز بر اساس آن صورت گرفت و این همان نکته‌ایست که راه‌توده در اطلاعیه مربوط به یورش به نیروهای ملی - مذهبی بدقت آن را تشریح کرد. همشهری در پایان گزارش خود اعتراف، خود به این شکل اعتراف به ادامه مبارزه و حیات حزب توده ایران و باطل بودن انحلال حزب می‌کند: «حزب توده نیز از اردیبهشت ۶۲ رسماً منحل شد و تنها بقایای آن هم اکنون در خارج از کشور نشریه راه‌توده را منتشر می‌کنند.»

نکات مهم گزارش همشهری و نقل قول‌هایی که از هاشمی رفسنجانی و مصاحبه موسوی تبریزی شده، نه ادعاهای آنها در باره اعترافات و انکار شکنجه دستگیرشدگان، بلکه این مستندات است که "حبیب" که در کتاب رفسنجانی نام کامل آن سانسور شده همان حاج "حبیب‌الله عسگرولادی" است که در پاکستان با انگلیس‌ها ملاقات کرده و پرونده با خود به ایران می‌آورد، نقش اطلاعات سپاه پاسداران در آن یورش و پرونده سازی و تکرار همان نقش در یورش به ملی-مذهبی‌ها،

می‌کنند و سپس هر دو مبلغ خانم کدی می‌شوند و خانم کدی مشوق و یاری رسان مازیار بهروز برای اضافه کردن یک کتاب دیگر ضد توده‌ای به بقیه کتاب‌های ضد توده‌ای!

تمام این کارزار تبلیغاتی هم بر سر همان سیاست و نگرش حزب توده ایران نسبت به انقلاب ۵۷ است که اکنون صحت آن در صحنه عمل به اثبات رسیده و بسرعت در جنبش جای خود را باز کرده و به نگرش یک جنبش تبدیل شده‌است!

جدید ایران با خواندن همین کتاب اطلاعات تاریخی خود از حزب توده ایران را کامل شده تصور خواهد کرد، هر ادعائی که دلشان خواسته و یا به آنها توصیه شده در کتاب آورده‌اند، تا هیزمی زیر اجاق کهنه توده‌ای ستیزی بگذارند.

در یکی از پی‌نویس‌های کتاب، اشاره می‌شود که وزارت اطلاعات در انتشار "کتابچه حقیقت" نقش داشته‌است، که خود نوعی اعتراف به دست داشتن مترجم در تهیه این کتابچه است!

## دعوا بر سر چیست؟

### مازیار بهروز کیست؟

## معمائی که آسان حل می‌شود!

کتاب دوم "معمای هویدا" نام دارد. نویسنده کتاب عباس میلانی است، که نام او در میان زندانیان دهه ۵۰ در زمان شاه آشناست. از فعالان گروه‌های مائوئیست در کنفدراسیون که برای انقلاب به سبک راهپیمائی بزرگ مائو به ایران بازگشت و خیلی زود سر از کمیته مشترک و زندان اوین در آورد! روی جلد کتاب عکس بسیار نفیسی از امیرعباس هویدا با پیپ و گل اورکیده معروف بر یقه کت وی چاپ شده است. عباس میلانی کتاب را به انگلیسی نوشته و خود نیز آن را به فارسی برگردانده است!

شیوه قابل توجهی که در این کتاب به کار گرفته شده، مصاحبه‌های متعدد، مراجعه به منابع گوناگون ۰۰۰ است که شاید در تاریخ معاصر ایران کمتر نظیر داشته باشد.

نثر کتاب دلنشین و ویراستاری شده است و در بعضی فصول - مانند فصول اول و شانزدهم - تکان دهنده‌است. نویسنده با دقت تمام کوشیده‌است حتی موضوعات فرعی و بی‌اهمیت را از چند زاویه بنگرد و با در کنار هم گذاشتن اظهارات شفاهی و کتابی به واقعیات دست یابد.

ظاهراً، برای نویسنده کتاب فقط در یک مورد نیاز به موشکافی و مراجعه به اسناد ضروری نبوده‌است و آن تاریخ حزب توده ایران است. دکتر میلانی که همچنان گذشته کینه خود نسبت به حزب توده ایران را حفظ کرده در صفحه ۱۴۶ مدعی می‌شود «اسناد و خاطرات سران حزب توده شکی باقی نگذاشته که نورالدین کیانوری در ترور شاه توسط ناصر فخرآرائی دست داشته است» و از میان رهبران و کادرهای حزب توده ایران نیز فقط و فقط به سراغ بابک امیرخسروی رفته و از او نقل قول می‌آورد!

عباس میلانی همان ادعاهای دستگاه‌های جاسوسی امریکا و انگلیس را در مورد نفوذ حزب توده ایران در دادگاه‌های انقلاب و داشتن نقش در محاکمه رهبران رژیم سرنگون شده را اینگونه و در ارتباط با دادگاه هویدا و دادستان آیت‌الله خلخالی مطرح می‌کند:

«در حملات مکرر کیفرخواست به امریکا، زبان مشخص برخی از مواد کیفرخواست و بالاخره سکوت کامل وی (خلخالی) در مورد شوروی، همه طینی از نفوذ اندیشه‌های حزب توده می‌توانست باشد». این پرونده سازی در کنار اسنادی که میلانی برای تبرئه شاه و هویدا فراهم کرده و کنار هم چیده البته طبیعی است. افتخار کینه ورزی علیه انقلاب ۵۷ و حزب توده ایران فقط خاص آیت الله مصباح یزدی در نماز جمع‌ها و بقیه حجج اسلام و آقایان عظام و یا رهبران مولفه اسلامی در تدارک بازگرداندن سلطنت و برقراری حکومت اسلامی نیست، از زبان و قلم میلانی هم می‌توان این کینه و تلاش را بصورت کتاب خواند!

کتاب "شورشیان آرمان خواه"، نسخه بزک شده پایان نامه دکترای مازیار بهروز است که وی در سال ۱۹۹۳ برای اخذ دکترای تاریخ از دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس سر هم بندی شده‌است. آن پایان نامه عنوان «جنبش کمونیستی ایران از ۱۹۵۳ تا ۱۹۸۳» نام دارد.

رابطه‌هایی که این کتاب را در ایران به چاپ رسانده و به بازار کارزار ضد توده‌ای روانه کرده چیست و کدام ریشه‌ها را دارد:

خانمی بنام "نیکی کدی" از مشوقان و همکاران مازیار بهروز در تهیه این پایان نامه و کتاب مورد بحث است و گام به گام وی را برای تهیه این کتاب همراهی کرده‌است. حالا این خانم و نقش و نظر او را به نقل از گفتگوی خبرنگار روزنامه رسالت با "حامد انگار" بخوانید. مصاحبه‌ای که در تاریخ ۵ اردیبهشت ۸۰ در رسالت چاپ شده‌است. ابتدا باید دانست که حامد انگار یکی از اسلام‌شناسان و ایران شناسان امریکائی است که سر و کله انواع آنها در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب ۵۷ در ایران و در ارتباط با انجمن‌های اسلامی پیدا شد و نقش سفرای حسن ارتباط‌های زیر زمینی را در جمهوری اسلامی ایفاء کردند. از این نوع کارشناسان و تازه مسلمان شده‌ها در میان گروه‌های اسلامی افغانی و در میان طالبان کنونی بسیار است. او در رابطه با ارتجاع مذهبی ایران و تئوری‌سازی برای آنها نقش و نظراتی شبیه جلال‌الدین فارسی دارد.

روزنامه رسالت، از این اسلام شناس و مسلمان شده امریکائی و در تأیید "نیکی کدی" و درعین حال پرونده‌سازی برای آیت‌الله خمینی می‌پرسد: «آثار نیکی کدی و آبراهامیان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟» حامد انگار، در این گفتگو که عنوان «آثار نویسندگان غربی و تحلیلگران امور ایران در بوته نقد» را دارد می‌گوید:

«خانم کدی یک شخص دانشگاهی است که زحمت کشیده و چندین کتاب نوشته و یا ویراستار چندین کتاب در باره ایران بوده است. آبراهامیان هم کتاب عجیب و غریبی نوشته که فکر می‌کنم نامش "خمینیسیم" باشد. البته من نخوانده‌ام و تنها نگاهی به آن انداخته‌ام. او ادعا کرده که ایدئولوژی انقلاب چیزی بوده به نام "خمینیسیم" که مخلوطی است از نمی‌دانم افکار چپ و عقاید اسلامی و اینها. بنظر من کتاب جالبی نیست»

به این ترتیب، رسالت و حامد انگار ابتدا در مقابله با آبراهامیان که برخی آثارش در ایران چاپ شده و در راه‌توده نیز مقالاتی در باره آن‌ها منتشر شده و حامد انگار خودش می‌گوید که اصلاً آنها را نخوانده ظهور

## فاجعه تسلط مافیای تجاری بر کشور

# سوخت جنگی طالبان

تولیدی جز مواد مخدر دارد؟ بنابراین، در ازاء مستعمره شدن افغانستان، طالبان می‌تواند مواد مخدر تولیدی خود را از طریق پاکستان و دریا خارج کند و بفروشد. همین پول صرف خرید تسلیحات و نفت و سوختی می‌شود که ماشین جنگی افغانستان به آن نیازمند است. نفت را از ایران و سلاح را از پاکستان می‌خرد! یعنی پول بدست آمده از کشت مواد مخدر به صندوق تسلیحاتی پاکستان ریخته می‌شود که نقش واسطه را برای فروش تسلیحات امریکائی برای افغانستان ایفاء می‌کند و بخش دیگری از این پول نیز صرف خرید نفت غیر سهمیه‌ای (تحت کنترل اوپک) می‌شود که آستانقدس رضوی و شخص واعظ طیبی سهم عمده را در آن دارند. مواد مخدر نیز، که میلیون‌ها نفر را در ایران به خود آلوده کرده از کانال‌های آلوده همین زد و بند و تجارت عبور می‌کند.

این همه ابعاد تجارت و سودی نیست که دولت پاکستان و تجار آشکار و پنهان ایران در حکومت می‌برند.

روزانه ۳۰۰ تا ۳۵۰ کامیون کالا از دویبی وارد خاک ایران می‌شود که ارتباطی با آن ۱۷ میلیارد صادرات از دویبی و امارات متحده عربی به ایران ندارد. اینها کالاهائی است که از مرز افغانستان عبور کرده و از طریق این کشور و مطابق همان قراردادی که در بالا به آن اشاره شد وارد پاکستان می‌شود و تجار و مافیای نظامی حاضر در دولت پاکستان، که ژنرال پرویز مشرف به نمایندگی از آنها قدرت را در اختیار گرفته نباید بابت آن مالیات پرداخت کنند. نام اینگونه کالاها را اصطلاحات "صدور مجرد" گذاشته‌اند. شبکه مافیائی-تجاری ایران در انتقال این کالا از امارات متحده و دویبی از خاک ایران به افغانستان دست دارد و بخشی از نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در منطقه نیز به این تجارت و مناسبات آلوده‌است!

پول سوخت ماشین جنگی و پانترول‌های طالبان اینگونه تامین می‌شود و مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی که نهادهای خارج از نظارت دولت و مردم و مجلس و زیر پوشش نهاد رهبری نیز اینگونه هم از راه فروش نفت و از هم طریق ترانزیت کالا از امارات متحده و دویبی به پاکستان از طریق خاک ایران و هم از کنار شبکه فروش و توزیع مواد مخدر در سراسر ایران سود می‌برد!

فساد، تباهی یک نسل، دزدی، فحشاء، تبعیض و انواع مصیبت‌های اقتصادی و اجتماعی که رهبر برای مبارزه با آن، خطاب به همان‌ها که در مجمع تشخیص مصلحت نظام نشسته و دستشان آلوده در همه این مسائل است پیام صادر می‌کند، ریشه‌هائی اینگونه گسترده و وابسته به نهاد رهبری دارد!

## ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام

آگاهی دوباره از ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام شاید

بی‌مورد نباشد:

- ۱- مصطفی میرسلیم، عضو رهبری موتلفه اسلامی
- ۲- حبیب‌الله عسگرآولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی و نماینده رهبر در کمیته امداد (بنیاد بزرگ مالی).
- ۳- مرتضی نبوی، مدیرمسئول روزنامه رسالت و تشکل‌های همسو با موتلفه اسلامی.
- ۴- علی لاریجانی، سرپرست سیمای جمهوری اسلامی.
- ۵- علی‌اکبر ولایتی، عضو رهبری موتلفه اسلامی، از کادرهای حجتیه و وزیر خارجه سابق.
- ۶- دری نجف‌آبادی، وزیر اطلاعات برکنار شده‌ای که تعدادی از قتل‌های حکومتی در زمان او روی داد.

کامیون‌های جنگی طالبان بی‌وقفه مهمات و نفرات را به جبهه‌های بدخشان و شمال غرب می‌رسانند. صدها پانترول اهدائی به طالبان مدام در مناطق تحت اشغال این گروه درحال رفت و آمد در شهرها برای کنترل منکرات‌اند!

در کنار همه سئوالات و ابهاماتی که در باره ماشین جنگی طالبان وجود دارد، امروز این سؤال اساسی نیز برای ایرانی‌ها مطرح است که بنزین و سوخت ماشین جنگی طالبان از کجا تامین می‌شود؟ پاکستان که خود نیازمند نفت است و افغانستان هم که راه به دریا ندارد، نفت قفقاز گران و دور از دسترس است، خزانه طالبان هم که برای خرید سوخت از بازار آزاد خالی است!

این سوخت جنگی از طریق نهادهای و بنیادهائی در جمهوری اسلامی تامین می‌شود که سهمیه نفتی دارند و این نفت را کمتر از نرخ بازار و خارج از کنترل دولت می‌فروشند. اما قیمت آن چگونه پرداخت می‌شود و چگونه به ماشین جنگی طالبان می‌رسد؟

این پول از راه ۳ میلیارد دلار تجارت دویبی به پاکستان که راه آن از خاک ایران به افغانستان و سپس به پاکستان ختم می‌شود تامین شده و سرمایه‌داری تجاری ایران در آن مستقیماً دست دارد.

این در حالی است که سرمایه‌داری تجاری ایران، در عین حال خود بزرگترین شریک تجاری امارات عربی است. سال گذشته صادرات این شیخ نشین‌ها به ایران بالغ بر ۱۷ میلیارد دلار بوده است. نزدیک به ۳ هزار شرکت ایرانی در امارات و برای همین تجارت فعالیت می‌کنند. (صدای عدالت ۳۰ خرداد)

از طرف دیگر بارانه دولت برای بنزین در سال ۴۳۰۰ میلیارد، یعنی رقمی نزدیک به نیم میلیون دلار است. (آفتاب یزد ۳۰ خرداد)

اینها ارقامی نیست که چند روزنامه در داخل کشور منتشر کرده و مستند نباشد. بانک جهانی اعلام کرده است که سالی ۳ میلیارد دلار کالا از دویبی وارد ایران، آسیای مرکزی، افغانستان و سپس پاکستان می‌شود. به این ترتیب افغانستان به بندری تجاری برای پاکستان تبدیل شده‌است و حفظ این بندر نیازمند حرکت ماشین جنگی و تامین سوخت آنست. میان افغانستان و پاکستان برای این منظور یک قرار داد وجود دارد که در سال ۱۹۵۵ بسته شده‌است و بموجب آن کالائی که از افغانستان وارد پاکستان می‌شود از گمرک معاف است. (زرین نقوی- بانک جهانی ۱۹۹۹) یعنی افغانستان نه تنها بندری در خدمت پاکستان، بلکه مستعمره‌ای است که پاکستان برآن حکومت می‌کند.

در ازاء این امتیاز، دولت پاکستان به طالبان اجازه داده‌است تا از سواحل دریائی پاکستان استفاده کند و در واقع افغانستان به این ترتیب به دریا وصل شده‌است. افغانستان مجاز به صدور کالا از طریق بنادر پاکستان شده‌است، اما اساسی‌ترین سؤال اینست که افغانستان برای صادرات چه



## بازگشت مخملباف از افغانستان، استقرار حکمت یار در زاهدان و نامه سرگشاده میهن دوستان افغانی

# فاجعه انسانی در افغانستان

سکوت مرگباری که تمام وسائل ارتباط جمعی بزرگ جهان پیرامون رویدادهای جنایتکارانه در افغانستان برگزیده‌اند، خود توطئه‌ای در ادامه ۲۳ سال توطئه علیه مردم این کشور است. آنها آن لحظه‌ای را برای شکستن این سکوت انتظار می‌کشند که امریکا تصمیم نهائی خود برای تبدیل نقاط مرزی افغانستان به پایگاه‌های نظامی ناتو و ارتش امریکا بگیرد. در این صورت است که سیل اخبار مربوط به فقر و جنایت در افغانستان روی شبکه‌های بزرگ تلویزیونی جهان قرار خواهد گرفت تا افکار عمومی را آماده این دخالت مستقیم و استقرار نیروهای نظامی در خاک افغانستان کرده و فاجعه بزرگتر را یاری رسانند!

ارتش و تشکیلات امنیتی دولت نظامی پاکستان همچنان به حمایت همه جانبه نظامی خود از جنایتکاران طالبان ادامه می‌دهند و طبیعت نیز خشم خود را با ادامه خشکسالی در این کشور همراه جنگ و نکبت ارتجاع مذهبی کرده‌است.

اخیرا در همین ارتباط نامه سرگشاده‌ای از سوی جمعی از افغان‌های میهن دوست در اختیار راه توده قرار گرفته که خود بازگوکننده گوشه‌های دیگری از ابعاد فاجعه در افغانستان است. این نامه سرگشاده را در ادامه می‌خوانید و از همه کسانی که آن را می‌خوانند انتظار می‌رود که با احساس مسئولیت انسانی با مضمون این نامه برخورد کنند.

در ادامه این نامه سرگشاده خبری را نیز منتشر می‌کنیم که حکایت از نشستن یکی از فاجعه آفرینان افغانستان بر سر خوان نعمت آیت‌الله واعظ طیبی دارد و کمک‌های مالی دریافتی از آستانقدس رضوی را همراه با درآمد حاصله از قاچاق مواد مخدر صرف ادامه توطئه علیه کشور افغانستان می‌کند.

در پایان، بخشی از پیام فیلمساز برجسته ایرانی "محسن مخملباف" را می‌آوریم که پس از دیدار از افغانستان بلاکشیده و در توصیف آنچه در این کشور دیده فرستاده است. این پیام در مصاحبه کوتاه وی با رادیو بی.بی.سی و به مناسبت جایزه‌ای که فیلم "سفرقندهار" وی بدست آورده داده شده‌است.

## نامه سرگشاده جمعی از میهن دوستان افغان!

«فقر زندگی هزاران خانواده هموطن ما را در داخل کشور و پاکستان به نابودی تهدید نموده و زندگی را برایشان جهنم ساخته‌است. اعضای حزب ما در داخل کشور و پاکستان با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند. خانواده‌های شهدا، معلولین و معیوبین ما از ناچاری دست به

۷- محمدمحمدی ریشهری، بنیانگذار دادگاه ویژه روحانیت و از طراحان و مجری برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی آیت‌الله خمینی  
۸- آیت‌الله مهدوی کنی، دبیرکل جامعه روحانیت مبارز، که پیرامون رابطه‌های بین‌المللی او صحبت بسیار است!

۹- آیت‌الله حسن صانعی، سرپرست بنیاد ۱۵ خرداد که اجرای حکم جنجالی و مشکوک قتل سلمان رشدی را عهده دار شده‌است!  
۱۰- آیت‌الله واعظ طیبی، تولیت آستانقدس رضوی و نماینده رهبر در خراسان، که گفته می‌شود لژهای جدید ماسونی و شبکه بازسازی شده حجتیه را از بنیانگذار این انجمن، یعنی شیخ محمود حلبی به ارث برده است.

۱۱- آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان، که در بسیاری از توطئه‌های خونین دهسال دوم جمهوری اسلامی نقش دارد و خانواده او، بویژه پسر بزرگش بزرگترین تجارت‌خانه‌ها را در دوی و امارات متحده دایر کرده و انحصار واردات و وسائل خانه را دارد! او در برج سبزی که موقوفه اسلامی مخصوص او، در ابتدای خیابان نیاوران ساخته زندگی می‌کند.

۱۲- آیت‌الله امینی، امام جمعه موقت قم، که اغلب در جلسات مجمع مصلحت نیز دعوتش نمی‌کنند، زیرا نسبت به حصر آیت‌الله منتظری حرف دارد!

۱۳- آیت‌الله موحدی کرمانی، نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، که بسیاری از توطئه‌های چهار سال گذشته فرماندهان سپاه پاسداران علیه محمدخامنه‌ای با هدایت او صورت گرفته‌است. شبکه صادرات و فروش صنایع نظامی در اختیار اوست!

۱۴- آیت‌الله امامی کاشانی، امام جمعه موقت تهران، دبیرکل سابق روحانیت مبارز.

۱۵- هاشمی رفسنجانی، که بی‌نیاز از معرفی است.

۱۶- حسن حبیبی، معاون اول ریاست جمهوری

۱۷- آقازاده، وزیر نفت (مراجعه کنید به شبکه‌های حاشیه‌ای نفت و تجارت در همین گزارش)

۱۸- بیژن نامدار زنگنه، وزیر بازرگانی.

۱۹- محمدهاشمی، برادر هاشمی رفسنجانی و سرپرست سابق سیمای جمهوری اسلامی.

۲۰- محسن نوربخش، سرپرست بانک مرکزی.

۲۱- حسن روحانی، نایب رئیس ناطق نوری در مجلس پنجم و دبیر شورای امنیت ملی.

۲۲- موسوی خوئینی‌ها، مدیر مسئول روزنامه توقیف شده سلام که معلوم نیست بعد از محکومیت در دادگاه ویژه روحانیت دیگر در جلسات این مجمع شرکت می‌کند یا خیر!

۲۳- عبدالله نوری، نماینده آیت الله خمینی در سپاه پاسداران که اکنون در زندان اوین است.

۲۴- میرحسین موسوی، نخست وزیر دوران جنگ که معلوم نیست در جلسات مجمع شرکت می‌کند یا خیر!

۲۵- فیروزآبادی، سرپرست جدید بنیاد مستضعفان.

بزرگترین سؤال در ارتباط با این لیست اینست: این ترکیب می‌تواند با ثروت اندوزی، فساد، اختلاس و ۰۰۰ مبارزه کند؟ اصلا کی به کی فرمان می‌دهد؟

سقوط کابل بدست ارتش پاکستان و طالبان دست نشانده پاکستان در خاک این کشور قرار داشت، بدون هیچ مقاومتی در برابر طالبان، همراه قوای نظامی تحت امر خویش از افغانستان خارج شد. این عدم مقاومت و خروج از افغانستان به گونه‌ای بود که در تمامی محافل سیاسی افغان، این عقب نشینی یک عقب نشینی فرمایشی که از انگلستان دستور آن داده شده بود ارزیابی شد.

حکمتیار در زاهدان با عربستان سعودی در ارتباط است و مشاورین سعودی وی در کنارش بسر می‌برند. بخشی از شبکه مواد مخدر منطقه در اختیار اوست و از این طریق افراد زیر فرمان وی تجارت می‌کنند! این در حالی است که هزینه نگهداری وی در خاک ایران را آستانفدس رضوی تامین می‌کند و افراد تحت فرمان او برای ماموریت‌هایی که در داخل خاک ایران به وی داده می‌شود همکاری می‌کنند. مشاورین سعودی و فرماندهان نظامی حکمتیار نیز بدون هیچ مانعی در زاهدان رفت و آمد می‌کنند. اخیراً از کوه‌های بلوچستان پاکستان تا بلوچستان ایران به زبان فارسی و بلوچی شعارهایی علیه "شیعه" و "شیعه‌ها" نوشته شده که ناظران محلی آن را کار افراد حکمتیار، توصیه‌های مشاورین سعودی وی و با هدف جدائی اهل سنت از اهل تشیع در منطقه و زمینه‌سازی برای جنگ داخلی در ایران است!

## محسن مخملباف: ای کاش جایزه من نان، کفش، آزادی و باران بود!

بخش‌هایی از گفتگوی رادیویی و پیام محسن مخملباف را در ادامه می‌خوانید:

«من به سبب سفرهایی که برای ساختن فیلم سفر قندهار به افغانستان داشتم، با غم و درد مردم افغان بیشتر آشنا شدم. قحطی که در افغانستان جریان دارد، به موجب گزارش سازمان ملل متحد قحطی است برابر با قحطی «صحرای بیابان» در کشور اتیوپی در ۲۵ سال گذشته. به این سبب بازگرداندن افغان‌های مقیم ایران به میهن بلاکشیدشان مساوی است با مرگ در سرزمینی که بدلیل مصیبت جنگ، آوارگی و قحطی آمادگی پذیرفتن مردم مهاجر خودش را ندارد. به این سبب است که من نامه‌ای به آقای خاتمی نوشتم و از ایشان که دل بزرگی دارد خواستم تا تصمیم به بازگرداندن افغان‌های فاقد کارت اقامت در ایران را به تعویق بیندازند.

در افغانستان تلویزیون وجود ندارد و رادیو هم بنام "رادیو شریعت" فقط در طول روز دو ساعت برنامه دارد که برنامه‌هایش بیشتر مذهبی است، حضور خبرنگاران در افغانستان تقریباً ممنوع است و به همین دلیل کمتر کسی از عمق فاجعه‌ای که در افغانستان می‌گذرد با خبر است. گهگاه بعضی از خبرنگاران فرصت پیدا می‌کنند که گزارش‌هایی را در باره افغانستان به دنیائی که تقریباً نسبت به مسائل افغانستان بی تفاوت است منتشر کنند. من اگر به چشم خودم شاهد جنازه‌هایی که از گرسنگی در بیابان‌ها و در حاشیه شهر هرات ریخته بود ندیده بودم، شاید من هم بی‌خبر بودم. (بقیه را در ص ۳۲ بخوانید)

تکدی دراز کرده‌اند و چنانچه مساعدت نشود ناموس و شرافشان در خطر است. اطفال معصوم حزبی‌ها به کارهای شاقه، دوره گردی و دریوزه‌گی مصروف‌اند و آینده‌ای تیره و بدون امید را در پیش دارند. زنان بی‌پناه هزاران حزبی در کشاکش مشکلات پرشمار اجتماعی - اقتصادی کمرهای شان خم گردیده‌است. تورم، انفلاسیون و بیکاری چون اژدهای بیرحم برای بلعید هموطنان ما دهن باز کرده‌است و هر روز قربانی بیشتری می‌گیرد. سوء تغذیه جان ده‌ها هزار طفل را گرفته و صدها هزار دیگر را معیوب می‌کند. عوامل بالا در پهلوی ده‌ها مشکل دیگر سیاسی و اجتماعی که از جانب تفنگ داران طالب اعمال می‌شود باعث شده تا رفقا و دوستان در افغانستان و پاکستان نسبت به کار فعال سیاسی - تشکیلاتی بی‌علاقه شوند و به صداقت ما نسبت به آنها و سرنوشتشان به دیده شک و تردید بنگرند.»

این نامه سپس چنین ادامه می‌یابد:

«شکم‌های گرسنه، تن‌های نزار و برهنه، بسربردن در دخمه‌های مرگ با حداقل امکانات معیشتی، کمبود مواد سوختی، یاس، حسرت و عسرت از رفقا مرده‌های متحرک ساخته است. میزان خودکشی روز به روز ازدیاد می‌یابد. گوشزد می‌شود که اخیراً رفیق «غلام غوث کارگر» نیز انتحار نمود و راهی جز مرگ نیافت. برای کاستن از دردها و آلام هم‌زمان دلیر ما و خانواده‌های ستم کشیده شان همه اعضای شرافتمند و متعهد حزب را فرا می‌خوانیم که:

- در تمام شهرها و ایالات شبکه حزبی فوند کمک داوطلبانه به رفقا را بوجود آورده و جمع آوری اعانه‌ها را با کار تشدید پیگیری و بدون تاخیر به پیش برند.
- این فوند تا زمان حل کامل مشکلات اقتصادی خانواده‌های رفقا در افغانستان، پاکستان و سایر کشورهای همسایه به شکل دایما فعال، همچون یک نهاد کار حزبی به موجودیت‌اش ادامه دهد.
- همه رفقا وظیفه خود دانند که در تهیه لیست مستحقین بکوشند.
- فامیل‌های شهدا، معلولین و معیوبین در این دریافت مساعدت‌ها حق تقدم خواهند داشت.
- مکانیسم رسانیدن مساعدت‌ها برای مستحقین توسط کمیسیون‌های ویژه و منتخب کمیته‌های موقت کار در ممالک تعیین می‌شود.
- هر نوع ابتکار رفقا برای تقویت فوند پذیرفته خواهد شد، مشروط بر آنکه موانع قانونی و حقوقی نداشته باشد.
- ابتکار شهر بریمن آلمان که در این عرصه پیشقدم شده‌اند قابل تعمیم است.

### رفقا

تقویت روحیه تعاون و احساس مسئولیت در برابر خانواده‌های فقرزده حزبی در داخل و خارج از کشور در محراق وظایف ملی، حزبی و وجدانی ما قرار دارد. برای همه شما در این آزمون بزرگ تاریخ آرزوی سربلندی داریم.»

## گلبودین حکمتیار در زاهدان!

به راه‌توده خبر رسیده‌است: "گلبودین حکمتیار"، که او را از دست نشانندگان مستقیم انگلستان می‌دانند و نقش مهمی در جنگ داخلی افغانستان داشته در مسجد "مکی" زاهدان نماز می‌خواند! او که در زمان

## نامه‌ها و پیام‌ها

### همان امجدید قدیمی خودمان!

**ایران - تهران -** چند روز قبل به همراه ۰۰۰ به امجدیه برای تأیید سخنان خاتمی رفته بودیم. امجدید را از سال ۱۳۳۱ که در یک روز چهارم آبان، علیه شاه در حضور خودش فریاد زده بودیم، ندیده بودم. حضور دهها دختر و پسر جوان دوم خردادی و فریادهای آزادیخواهانه‌شان واقعا که آدم را دگرگون می‌کرد. شعار عمده «زندانی سیاسی آزاد باید گردند» بود. خواستی که از دهها سال قبل از پیروزی انقلاب هم فریاد کشیده شده است. تمام جایگاه‌های امجدیه، زمین چمن و خیابان‌های اطراف امجدید پر بود. اکثرا جوان و تحصیلکرده و روشن و آزادخواه این روزها، جناح راست بواقع "مات" شده‌است، با همه اهرم‌های قدرت و امکانات و تجربه‌یی که دارد. سیل بنیان کن افکار عمومی آنچنان قوی است که وادارشان کرده حتی نتوانند نامزدی برای انتخابات و برای مقابله با خاتمی معرفی کنند. آخرین تیر ترکششان ایجاد شرایط "بنابارتیس" بود که با اطمینان می‌توان گفت به شکست کشانده شده‌است. بیچاره سخنانی که قرار بود نقش ناپلئون را بعد از شکست انقلاب فرانسه به عهده بگیرد، ولی در ایران قانونمندی‌ها حاکمی از آنست که نه انقلاب شکست خورده و نه ملت پدیده ناپلئون را می‌پذیرد!

### از میان گزارش‌های دریافتی راه‌توده، در باره انتخابات

تهران - ساعت ۹ نشده بود، که به آخرین سخنرانی انتخاباتی خاتمی رسیدیم. در سالن هنوز بسته بود. عده زیادی از جوانان دختر و پسر و میانسال در خیابان ایستاده بودند. یک خبرنگار آلمانی با شخص میانسالی صحبت می‌کرد و دلیل انتخاب خاتمی را سؤال می‌کرد. این آقا مشغول پاسخ دادن بود که یک مرتبه یک آقایی با کنار زدن مردمی که دور خبرنگار جمع شده بودند جلو آمد. هیکل دار بود. گفت با من مصاحبه کنید و به مردم گفت شما که خاتمی را نمی‌شناسید، او خائن است. در این مدت ۴ سال فقط مردم را گول زده. کسی که همراه خبرنگار آلمانی بود گفت: آقا چرا دعوا راه می‌اندازی؟ این آقا آلمانی بلده داره از طرف ما جواب می‌ده. مرد درشت هیکل گفت من هم آلمانی بلام، اما اصلا به خبرنگار آلمانی چه ارتباطی داره راجع به انتخابات سؤال کنه؟ اینها کافر هستند، ما مسلمانیم. مردم بسرعت دور خبرنگار و این آقا را خالی کردند و رفتند کنار. حدود ۳۰ دقیقه طول کشید تا در باز شود. همه مردم بی صبرانه منتظر باز شدن در بودند. به محض اینکه جمعیت داخل سالن شد شعار خاتمی خاتمی بلند شد و مردم داخل خیابان هم دم گرفتند. یک آقای درشت هیکل دیگری با ته ریش، کلاه مدل خلبانی، پیراهن سفید یقه سربازی و کفش تابستانی مسیر خیابان را میان جمعیت راه می‌رفت و با حالتی عصبانی به همه ناسزا می‌گفت، اما کسی اعتناء نمی‌کرد و مردم شعار می‌دادند. مرد فقیر همراه پسر بچه خردسالی دم در ایستاده بود. یک کوله پشتی به پشتش داشت که عکس خاتمی را روی آن چسبانده بود. این آقا زد پشت گردن مرد بیچاره و گفت: بدبخت تو دیگه چرا عکس خاتمی را زدی؟ برو دفتر خاتمی چک ۸۰ هزار تومانی بگیر. مردم به مرد کوله پشتی دار دلدار می‌دادند و توصیه کردند که به این حرف‌ها گوشش بدهکار نباشد. در سالن رای، ماموران انتظامات با لباس آراسته و با ادب بودند. یک خبرنگار خارجی آمد که فیلمبرداری کند، همان آقای با ظاهر حزب‌اللهی آمد

از پشت یقه پیراهن خبرنگار را گرفت و کشید به عقب، بطوریکه نزدیک بود روی مردم بیافتد. گفت تو خارجی هستی، اجازه نداری داخل زن‌ها بشوی. کسی که همراه خبرنگار بود گفت خجالت بکش نمی‌بینی خبرنگار است، کارش اینست؟ مردم شروع کردند به اعتراض و دفاع از خبرنگار. در مسیر خیابانی که خاتمی می‌آمد مردم به نفع او شعار می‌دادند. با یک اتومبیل پترول رو باز، حدود ۱۵ دقیقه طول کشید تا به محل رسید. با هر کس که نزدیکش بود حرف می‌زد و دست می‌داد. انتخابات تمام شد. روز دوشنبه مردم جشن گرفته بودند. از ساعت ۹ شب تا ۲۵ صبح. خیابان‌های اصلی شهر تهران مثل ولی‌عصر از میدان ولی‌عصر تا نزدیکی تجریش شور انقلابی در میان جوانها موج می‌زد. همین شور در خیابان جردن هم جریان داشت. نیروهای حزب‌الله سکوت کرده بودند. پارک ملت مرکز تجمع قشرهای مختلف مردم بود، تا اینکه ساعت ۱ بامداد پلیس با بستن در ورودی پارک و مسدود کردن خیابانها شروع به پراکنده کردن مردم کرد. سراسر خیابان نیروی انتظامی، راهنمائی و رانندگی ایستاده بود، اما کسی اعتناء به این نیروها نداشت. البته ساعت یک شب عده‌ای را دیدیم که به زحمت از پارک ملت خودشان را به بیرون رسانده بودند و خیر دادند که لباس شخصی‌ها به مردم در این پارک حمله کرده‌اند. حمله به مردم در پارک ملت تا ۲ بامداد ادامه داشت و همین نیروها به ماشین‌هایی که عکس خاتمی را روی شیشه‌هایشان چسبانده بودند حمله می‌کردند. روزنامه‌های صبح، مثل حیات‌نو و نوروز مجانی در اختیار مردم گذاشته شده بود. مردم هنوز فریاد می‌زدند "یا علی مدد". این یا علی مدد شعار انتخابات ۸۰ بود! شب انتخابات خود من تا ساعت ۱۲ شاهد رای دادن مردم بودم، در حالیکه هنوز ساعت ۱۱ نشده بود رادیو نتیجه آخر انتخابات را اعلام کرده بود! یک کارمند دانشگاه آزاد اسلامی به من گفت که اکثر کارمندان دانشگاه آزاد به خاتمی رای می‌دهند. وقتی ساعت ۴ بعد از ظهر اعلام شد خاتمی ۱۷ میلیون رای آورده و اکثریت مطلق را دارد مردم در صف‌های رای گیری شروع کردند به هل‌هل. اول فکر کردیم حالا که با این عجله رای ۱۷ میلیونی خاتمی را خوانده‌اند و مردم مطمئن شده‌اند که او برنده انتخابات است ممکن است از صف خارج شده و با خیال راحت بروند خانه‌هایشان. احتمالا جناح راست با همین هدف هم این رای را اعلام کرده بود، اما مردم از ساعت ۴ بعد از ظهر به بعد هم در صف‌ها ایستادند و رای گیری تا ۱۲ شب تمدید شد.

**فرانسه** - دوست گرامی "رفیق ۲۴" نامه محبت‌آمیز شما رسید. منتظر تماس دوباره شما هستیم.

**فرانسه** - در مدت انتخابات مرتب سایت راه‌توده را بررسی می‌کردم که خیلی خوب به تحلیل لحظات می‌پرداخت. در ضمن از طریق یکی از دوستان ایتالیا با خبر شدم که در جریان یک جلسه حزبی رفیق خاوری کنار رفته‌است. از کم و کیف جریان بی‌خبرم. در صورت امکان چگونگی را برایم توضیح بدهید. با مسافری که از ایران آمده بود بر سر نقش دولت موقت بحث داشتیم. اتفاقا مقارن با همین بحث‌ها مقاله رفیق کیانوری در پاسخ به انتقادات دیگران راجع به سیاست‌های حزب در اوائل انقلاب و ایجاد تشکیل جبهه دفاع از آزادی بسیار بموقع بدستم رسید. با توجه به اقبال نسبی به نشریه ما و اینکه خوانندگان قابل توجهی دارد تصور می‌کنم امکان تاثیر گذاری نسبی روی بحث‌هایی که در باره انقلاب می‌شود داشته باشید. این بحث‌ها که متاسفانه سازمان اکثریت هم در دامن زدن آن نقش داشته بیشتر تحت تاثیر جامعه‌شناسان و نظریه پردازان قدرت مسلط جهانی، یعنی امریکا قرار دارد. برای من جالب است که سیاستمداران دست راستی فرانسه هم گاهی از وجود ملاحظات ژئوپلیتیک صحبت می‌کنند ولی دوستان ما تصور ختم این منازعات را دارند.

## (بقیه نظامی کردن حکومت از ص ۱۰)

امری که نه تنها در عدم حمایت روحانیون حوزه‌های دینی از علی شمخانی خود را نشان داد، بلکه با جمع شدن آراء متشکل و بسیج شده مخالفان اصلاحات در صندوق‌های رای احمدتوکلی نیز خودنمایی کرد! این درحالی است که علی شمخانی، بعنوان یکی از فرماندهان سپاه پاسداران، بدون اجازه، موافقت و تشویق فرمانده کل قوا نمی‌توانست وارد صحنه انتخاباتی شود و از سد شورای نگهبان بگذرد و ظاهراً طرفداران "ولایت مطلقه فقیه" باید از او حمایت می‌کردند! جمع آراء شمخانی در این انتخابات نشان داد که حتی بخش وسیعی از بدنه بسیج، نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران نیز به وی رای ندادند! طرفداران جمهوری نظامی، حتی نتوانستند آراء بیکاران، لمپن‌ها، شبکه‌های توزیع مواد مخدر و بازار سیاه و... را هم برای تقلید از ۱۸ برومر لوئی بناپارت، برای علی شمخانی بسیج کنند و بر دفتر انقلاب ۵۷ نقطه پایان بگذارند!

هم این گروه از روحانیون، که تن به قبول طرح به ریاست جمهوری رساندن یک نظامی ندادند و هم مردم ایران به خاطر دارند که رضاخان هم در ابتدا به کمک "سید ضیاء" که یکی از روحانیون وابسته به دستگاه‌های جاسوسی انگلستان بود به قدرت رسید. حتی سیدضیاء جواز کودتا را از انگلستان گرفت و بعنوان طراح و حامی کودتا علیه مشروطه به ایران بازگشت و رضاخان را به عنوان مجری کودتا به صحنه کشاند. گرچه سپس عنان اختیار را به رضاخان میرپنج و سردار سپه بعدی سپرد تا بعدها به موسس سلطنت پهلوی و رضا شاه تبدیل شود!

بنابارتیزه کردن، بنی‌صدری کردن و رضاخانی کردن اوضاع سیاسی ایران تا وقتی سران این نوع توطئه‌ها بر بدنه نیروهای نظامی قرار نداشته باشند ناممکن است، اما این امر هرگز به معنای دست کشیدن طرفداران سرکوب جنبش مردم از طرح نظامی کردن اوضاع کشور نیست! همگان دیدند که طرفداران این طرح، حتی از فرصت انتخابات ریاست جمهوری برای تحقق این طرح خود استفاده کردند! از جمله ضرورت‌های تأخیر ناپذیر برای تقویت پیوند نیروهای سپاه و بسیج با جنبش مردم و حتی تلاش همه جانبه برای جلب و جذب فرماندهان غیر وابسته به مافیای قدرت و ثروت به جنبش مردم و جلب حمایت آنها از اصلاحات انقلابی در همین واقعیات نهفته است! این واقعیت که مافیای اقتصادی، هر اندازه که چهره رهبران آن برای توده مردم آشکارتر شده و از فریب مردم با شعارهای مذهبی و غیر مذهبی ناامیدتر می‌شود، به راه حل نظامی برای سرکوب مردم و حفظ قدرت خود بیشتر می‌اندیشد و هر اندازه که نیروی نظامی به جنبش مردم بیشتر نزدیک شود این آخرین راه حل و امیدواری از آنها گرفته می‌شود. به این ترتیب است، که جلب سپاه و بسیج به جنبش مردم به یک وظیفه ملی تبدیل می‌شود و هر نوع غفلتی در این زمینه، یک غفلت تاریخی است! شکست شمخانی در انتخابات ریاست جمهوری نشان داد که این ظرفیت بصورت عینی در میان نیروهای نظامی و سپاهی و بسیجی وجود دارد و باید با تمام قوا برای پیوند همیشگی آن با جنبش مردم استفاده کرد و هر نوع تلاش مخالفان اصلاحات، برای جبران این شکست خود در واحدهای نظامی را در هم شکست! آنها که در این انتخابات و در تلاش برای بناپارتیزه کردن اوضاع کشور و اعلام پایان انقلاب ۵۷ شکست خوردند، همان طراحان انحلال "جمهوریت" و برقراری "حکومت" هستند، که اینبار با طرح "جمهوری نظامی" به میدان آمدند و قطعاً، در آینده با طرح‌های دیگری به میدان خواهند آمد. طرحی که بدون جلب و به کارگیری قوای نظامی علیه جنبش مردم ناممکن است و آنها با آگاهی از همین امر، اینبار کوشیدند نظامی‌ها را آشکارا علیه "جمهوریت"، در قدرت حکومتی سهم کنند!

**آلمان - برلین** - اصل این نامه را برای رفقای "نامه مردم" ارسال داشته‌ام و رونوشت آن را برای شما.

با سلام و درودهای رفیقانه، خبر شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال جاری و توصیه رای به محمدخاتمی از طرف شما مایه بسی امید گشت، اما اخیراً مطلبی در باره شرکت در انتخابات در نامه مردم شماره ۶۰۹ خواندم که مایه حیرت و تعجبام گشت، چرا که این بار نیز اماها و تناقض گوئی‌های قبلی تکرار شده بود و هم چنان مردم را بر سر دو راهی شک و تردید قرار می‌داد. همین سبب گردید تا بعنوان یکی از اعضای ساده خانواده حزب نامه‌ای برایتان تحریر و نکاتی را یاد آور شوم، هرچند که این اولین نامه‌ام نیست. امیدوارم مورد توجه واقع شود. در صفحه ۶ همین شماره چنین آمده‌است: «حزب توده‌ایران نمی‌تواند با برنامه‌های آقای خاتمی که مدعی است می‌توان آزادی و جامعه مدنی را در چارچوب رژیم ولایت فقیه پیاده کرد موافقت داشته باشد، ولی با اعتقاد به تداوم روند اصلاحات و تأیید شرکت در انتخابات هیجده خرداد و رای به نماینده جبهه دوم خرداد را گامی مثبت در جهت تدارک شرایط لازم برای تحقق تحولات استوار و طرد رژیم و قیامت فقیه ارزیابی می‌کند.»

آیا شما رفقای محترم که از جانب حزب توده‌ایران سخن می‌گوئید پاسخی برای این سؤال مردم دارید که می‌پرسند برنامه‌ای را که خود اعتقاد ندارید و آنرا عملی نمی‌دانید چرا آنان را تشویق به رای دادن به همان برنامه‌ها می‌کنید؟ م.الف (بخش‌هایی از یک نامه دریافتی)

## بقیه «یکاش جایزه من...» از ص ۳۰

متأسفانه درهای افغانستان بسته است و این بسته بودن درها مصیبت را دو چندان کرده‌است. حتماً اگر من هم سفر نکرده بودم چنین حساسیتی را نداشتم و علیرغم اینکه سال‌ها پیش فیلم "بایسیکل ران" را ساخته بودم، اگر این فجایع و غم‌های بزرگ انسانی را در جریان تهیه فیلم سفر قندهار ندیده بودم نمی‌توانستم چنین احساسی را داشته باشم و حتماً چنین نامه‌ای را به آقای خاتمی نوشته بودم.

من به وظیفه انسانی‌ام با نوشتن این نامه عمل کردم. گاهی وقت‌ها چشم انداز نتایج انسان را ناامید می‌کند و گاهی وقت‌ها یک سخن و یک کلام که از دل کسی بر می‌آید بر دل دیگران اثر می‌کند. من فکر می‌کنم حتماً آقای خاتمی که دل بزرگی دارد به این مسئله توجه ویژه‌ای را خواهد داشت.

سازمان یونسکو مدال طلایی فلینی را به فیلم سفر قندهار داده است به سبب نگاه انسانی این فیلم به مصائب افغانستان. اواخر اکتبر، در جمع سفرای مختلف جهان قرار است این جایزه به من داده شود. گاهی فکر می‌کنم که آیا این جوایز خاصیتی دارند؟

یکاش این جایزه طلاناتان بود و می‌شد بین گرسنه‌های افغانستان تقسیم کرد،

یکاش این جایزه کفش بود تا می‌شد به آوارگان پابره‌نه افغانستان داد،

یکاش این جایزه باران بود و از آسمان بر سرزمین خشک افغانستان می‌بارید،

یکاش این جایزه نسیم آزادی بود و به بورقه زن پوشیده افغانی می‌وزید تا او بتواند لااقل روی خودش را در آینه ببیند،

حالا که نیست و این فقط یک جایزه است، فکر می‌کنم این را ما به رسم امانت باید نگهداریم تا یک روزی یک موزه هنری در افغانستان ایجاد بشود و این جایزه که متعلق به ملت رنج‌دیده افغانی است به خود آنها داده شود.



## از طریق اینترنت، می‌توان آگاهی انقلابی را به جنبش دانشجویی و جوان کشور منتقل کرد!

**اشاره-** از جمله کمبودهای بسیار جدی مطبوعات داخل کشور، که خواه ناخواه کم اطلاعاتی نسل جدید حاضر در صحنه مبارزه اجتماعی را بدنبال آورده، خودداری و یا کم ارزش تلقی کردن انتشار اخبار و گزارش‌های مربوط به جنبش‌های انقلابی، ملی و اصلاحی در کشورهای مختلف جهان در سال‌های اخیر است. متأسفانه مهاجرین سیاسی که انواع سایت‌های اینترنتی را تزئین کرده و انواع مطالب سرگرم کننده و مورد علاقه خود را روی این سایت‌ها قرار می‌دهند نیز کمترین حجم را به این نوع مطالب اختصاص می‌دهند و این در حالی است که اغلب این افراد خود دارای سوابق سیاسی بوده و زمانی از جمله مبارزان داخل کشور بوده‌اند!

جای خالی این نوع مطالب و این نوع سایت‌های اینترنتی، آنگاه بیشتر احساس می‌شود که سایت‌های دانشجویی داخل کشور نیز متأثر از زندگی کمتر سیاسی مهاجرین سیاسی بتدریج آلوده به مباحث و مطالبی می‌شوند که ارتباطی با جنبش انقلابی داخل کشور ندارد و باری از دوش جنبش بر نمی‌دارد و تجربه‌ای را به جنبش منتقل نمی‌کند. کوشش راه‌توده، که از همان نخستین شماره انتشار دوره دوم خود بر ضرورت انعکاس اخبار جنبش جهانی تأکید کرده‌است، پرکردن بخشی از این خلاء است، که امیدواریم حداقل در این بخش - کسانی که توان و امکان برپائی سایت‌های اینترنتی دارند ما را در این زمینه و برای یاری رسانی به جنبش دانشجویی و جوان داخل کشور یاری رسانند. حتی اگر چنین سایت‌هایی مستقل بوده و تنها از راه‌توده یاری گرفته باشند. راه‌توده، در همینجا آمادگی خود را در این زمینه اعلام داشته و امیدوار است کسانی که چنین امکان و علاقه‌ای را دارند از طریق پیام‌گیر تلفنی و یا پیام‌گیری اینترنتی با ما تماس برقرار کنند.

# جنبش ایران را به جنبش جهانی وصل کنیم!

م. آذر

اوپک است. زبان رسمی ۲۵ میلیون سکنه ونزوئلا اسپانیائی و ۹۰ درصد آنها مسیحی و کاتولیک‌اند. ترکیب قومی جمعیت ونزوئلا به صورت زیر است: ۲۰٪ سفید پوست، ۷۰٪ مستیزو (ترکیب سفیدپوستان و رنگین‌پوستان)، ۹٪ آفریقائی و ۱٪ سرخپوست.

### زمینه‌های تاریخی-اجتماعی جنبش کنونی

از نظر تاریخی ونزوئلا در بسیاری زمینه‌ها پیشگام ملت‌های آمریکای لاتین بوده است. مبارزات آزادی‌بخش آمریکای لاتین علیه استعمار و سلطه خارجی، مدیون رهبران ونزوئلائی مانند سیمون بولیوار و فرانسیسکو میراندا می‌باشد. ونزوئلا در سال ۱۸۱۰ تحت رهبری بولیوار، در جنبش "رهائی‌بخش" استقلال خود را بدست آورد.

پس از پیروزی جنبش استقلال طلبانه زمینداران بزرگ توانستند با سرکوب جنبش مردم، قدرت سیاسی خود را در سراسر کشور تازه استقلال یافته برقرار کنند. طی یکصد سال پس از کسب استقلال، ونزوئلا با یک اقتصاد کشاورزی تک محصولی وابسته به صادرات قهوه (بهره‌برداری از منابع نفت ونزوئلا در سال ۱۹۱۸ آغاز شد). ساختار اجتماعی-سیاسی تحت سلطه نخبگان زمیندار و حکومت نظامیان، نمونه‌ای کامل از جوامع آمریکای لاتین بود. آخرین نفر در سلسله این حکام مستبد "خوان ودسنته گیمز" بود که طی سال‌های ۳۵-۱۹۱۸ بر ونزوئلا حکومت کرد.

در فاصله دو جنگ جهانی، تحولات سیاسی-اجتماعی بزرگی شبیه دگرگونی‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ ایران در ونزوئلا رخ داد و

نزدیک به چهار سال از شکل‌گیری و آغاز جنبش انقلابی در ونزوئلا می‌گذرد. این جنبش را به جرات می‌توان همزاد تاریخی جنبش کنونی ایران، در آمریکای لاتین نامید. این دو جنبش که در شرایط نوین جهانی پس از شکست اولین تجربه ساختمان سوسیالیسم در شرق اروپا و بخشاً در پاسخ به تهاجم بیرونی جهانی شدن نئولیبرالی شکل گرفته‌اند، اساساً دستیابی به آماج اصلی انقلاب‌های ملی و ضد امپریالیستی این دو ملت را فرا رو دارند.

در زمینه اهداف داخلی و خارجی و شیوه‌های مسالمت‌آمیز بکار گرفته شده، شباهت بین جنبش‌های انقلابی در ونزوئلا و ایران خیره‌کننده و غیرقابل انکار است. تفاوت‌های بین دو جنبش را می‌توان حاصل عواملی مانند روبنای سیاسی متفاوت دو کشور، پایگاه طبقاتی رهبران و ظرفیت اجرائی بمراتب بالاتر رهبری جنبش در ونزوئلا دانست. با توجه به اهمیت آشنائی فعالین جنبش با تجربیات و پیروزی‌ها و شکست‌های ملت‌های جهان نوشته حاضر ضمن معرفی جوانب اصلی جنبش انقلابی در ونزوئلا، دلائل سکوت مطبوعات فارسی زبان داخل و خارج کشور در رابطه با تحولات ونزوئلا را نیز بررسی خواهد کرد. لازم به یاد آوری است که پس از انتشار شماره ۱۰۷ راه‌توده که در آن گزارشی پیرامون جنبش اصلاحات در ونزوئلا و سوریه به چاپ رسیده بود، پیام‌های مختلفی همراه با سئوال‌ات متعدد در باره آن گزارش و ضرورت اطلاع بیشتر از جنبش ونزوئلا دریافت داشته بودیم، که از جمله انگیزه‌های تهیه مقاله زیر دریافت این پیام‌ها نیز بوده‌است.

ونزوئلا بزرگترین صادرکننده نفت در آمریکای لاتین، یکی از بنیانگذاران اوپک و از نظر سطح و میزان صادرات نفتی سومین کشور در

رهبران موسوم به "نسل ۱۹۲۸" منشاء تحولات عظیمی در آن کشور شدند.

در مرکز این تحولات دانشجویان "دانشگاه مرکزی ونزوئلا" در کاراکاس قرار داشتند. جنبش دانشجویی به علت ایراد یک سخنرانی ضد دولتی دستگیر شدند. در اعتراض به این دستگیری، قیام دانشجویی به تظاهرات و راهپیمایی وسیع توده‌ای تبدیل شد. پلیس به روی تظاهرکنندگان آتش گشود و صدها نفر را زخمی کرد. اگرچه قیام‌کنندگان توانستند موقتاً کاخ ریاست جمهوری را اشغال کنند، اما در نتیجه دخالت نظامیان، تحت فرماندهی "گیمز" جنبش سرکوب، دانشگاه‌ها تعطیل و رهبران اصلی جنبش بازداشت شدند.

بسیاری از بازداشت شدگان در زندان به هلاکت رسیدند. از میان آن بخش از "نسل ۱۹۲۸" که توانست از کشور خارج و به مهاجرت در اروپا و مکزیک برود، افرادی مانند "ویلایا" "بتانکورت" "رودریگز" و "لئون" سالها بعد نقش مهمی در جنبش سیاسی کشور ایفاء کردند. پس از مرگ "گیمز" در سال ۱۹۳۵ وزیر جنگ او "لی‌پز" از طرف مجلس نخبگان به ریاست جمهوری برگزیده شد. در نتیجه تظاهرات گسترده توده‌ای، رئیس جمهور جدید به خواست مردم برای آزادی‌های سیاسی گردن نهاد. در نتیجه آزادشدن زندانیان سیاسی و بازگشت مهاجرین سیاسی، برای اولین بار در تاریخ ونزوئلا، سازمان‌های سیاسی توده‌ای تشکیل شدند. بتانکورت "سازمان ونزوئلا" را بنیاد نهاد. سازمان مارکسیستی، فدراسیون دانشجویان ونزوئلا به ابتکار ویلایا و یاراتش تاسیس شد. حزب کمونیست ونزوئلا نیز که هنوز بموجب قوانین ضد کمونیستی رژیم سابق غیر قانونی بود، به بازسازی و احیاء تشکیلات خود پرداخت و اولین اتحادیه سندیکاهای کارگری کشور را بوجود آورد. اما عمر آزادی‌های سیاسی بدست آمده دیری نپائید و در نوامبر ۱۹۳۶ "لی‌پز" ضمن رد تقاضای احزاب و سازمان‌های چپ، برای برسمیت شناختن "حزب دمکراتیک ملی" (که جبهه‌ای از نیروهای چپ بود) دستور سرکوب خشن و خونین اعتصاب کارگران صنایع نفت را صادر کرد.

در سال ۱۹۴۱ "مدینا" وزیر جنگ "لی‌پز" به ریاست جمهوری رسید. در نتیجه شرایط ناشی از جنگ جهانی دوم و فضای باز سیاسی حاصل آن، "حزب دمکراتیک ملی" تحت نام "اقدام ملی" اجازه فعالیت قانونی یافت. در ۱۸ اکتبر ۱۹۴۵ جبهه چپ "اقدام ملی" با همکاری "اتحادیه نظامیان میهن‌پرست" طی یک کودتای بدون خونریزی دولت مدینا را سرنگون و رهبری انقلابی متشکل از چهار عضو جبهه "اقدام ملی" در افسر نظامی و یک فرد مستقل را تشکیل داد.

رهبری جدید اصلاحات سیاسی را در صدر برنامه‌های خود قرار داد. در مارس ۱۹۴۶ با وضع قانون انتخابات جدید، برای اولین بار به زنان حق رای داده شد. همه احزاب سیاسی و از آنجمله حزب کمونیست ونزوئلا قانونی شده و کرسی نمایندگی در پارلمان بر اساس درصد آراء احزاب سیاسی تقسیم شد.

جبهه "اقدام ملی" در انتخابات ۱۹۴۷ توانست ۷۳ درصد آرا را بدست آورد. متکی بر حمایت مردمی منعکس در آراء بدست آمده و جبهه "اقدام ملی" دست به یکسری اصلاحات اجتماعی-اقتصادی زد. جهت تحقق عدالت اجتماعی و بهبود شرایط کار کارگران وزارتخانه کار را برای اولین بار در تاریخ آن کشور بوجود آورد. طرح قانون اصلاحات ارضی دمکراتیک را به پارلمان فرستاد. با حمایت از گسترش تعلیمات عمومی و اجباری، قدم‌های اساسی در راه مبارزه با بیسوادی برداشت و وضع ۵۰٪

مالیات بر سود شرکت‌های نفتی خارجی، درصدد احقاق حقوق ملی ونزوئلا و تامین ارز ضروری برای پیشبرد برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی مترقی خود برآمد. این اصلاحات خشم زمینداران بزرگ، سرمایه‌داران وابسته، عناصر محافظه‌کار و ارتجاعی کلیسای کاتولیک و شرکت‌های نفتی انگلیسی و آمریکائی را برانگیخت. در نتیجه در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۸ طی یک کودتای نظامی آمریکائی، حکومت مردمی ونزوئلا سرنگون شد. دیکتاتوری نظامی قانون اساسی ۱۹۴۴ را لغو و قانون اساسی عقب‌گرای ۱۹۳۶ که فعالیت کمونیست‌ها را ممنوع می‌کرد را بجای آن نشاناد. دیکتاتوری نظامی با دستگیری شکنجه و قتل هزاران کمونیست و میلیون هوادار جبهه "اقدام ملی"، انحلال کنفدراسیون کارگری ونزوئلا، بستن "دانشگاه مرکزی ونزوئلا"، تعطیل مطبوعات مستقل و تبعید ده‌ها هزار نفر به اردوگاه مرگ در جزیره گواسینا واقع در منطقه جنگلی کشور، آرامش مطلوب امپریالیسم و ارتجاع را در ونزوئلا برقرار کرد. در سال ۱۹۵۴ "پرز"، رئیس خونتای نظامی حاکم، به پاس خدماتش در سرکوب کمونیست‌ها و میلیون و تامین منافع شرکت‌های نفتی آمریکایی هنگام دیدار رسمی از ایالات متحده از آیزنهاور، رئیس جمهور وقت آمریکا "نشان لیاقت" دریافت کرد.

در اواسط سال ۱۹۵۷ اپوزیسیون غیرنظامی جنبش زیرزمینی بنام "خونتای میهن‌دوستان" را برای سرنگونی دیکتاتوری سازمان داد. مخالفت با "پرز" در صفوف نظامیان، بویژه در بین افسران جوان، که از فساد و زورگوئی ژنرال‌های حاکم به تنگ آمده بودند، رشد کرده بود. در سال ۱۹۵۷ "پرز" نگران از شکست احتمالی در انتخابات ریاست جمهوری آنرا منحل و یک همه پرسی را ترتیب داد. فقط دو ساعت پس از پایان همه پرسی، "پرز" با ۸۵ درصد آراء برنده همه پرسی اعلام شد.

این تقلب آشکار خشم عمومی را برانگیخت. در اول ژانویه ۱۹۵۸ هوپیمای نیروی هوائی با بمباران مشخص پایتخت، قیام عمومی علیه ژنرال‌های حاکم را آغاز کردند. در ۲۲ ژانویه گروهی از افسران نظامی، نگران از سرنوشت خود و خشم مردم که پس از تقریباً یکماه به اوج رسیده بود، "پرز" را وادار به کناره‌گیری کردند. در این اقدام همگانی بالغ بر ۳۰۰ نفر کشته و ۱۰۰۰ نفر زخمی شدند. رهبری جدید، بلافاصله سهم ونزوئلا از قراردادهای نفتی را از ۵۰٪ به ۶۰٪ افزایش داده و با وضع قانون انتخاباتی جدید، زمینه را برای برگزاری یک انتخابات آزاد و دمکراتیک فراهم کرد.

در انتخابات دسامبر ۱۹۵۸ "بتانکورت" نامزد حزب "اقدام ملی" ۴۵٪ آراء، درباردار لارازویال، نامزد مورد حمایت حزب کمونیست ونزوئلا، ۳۵ درصد آراء و "کالدرا" نامزد حزب دمکرات مسیحی ۱۶ درصد آراء بدست آوردند. با این وجود بر اساس قراردادی که قبل از برگزاری انتخابات این سه نامزد بر سر آن توافق کرده بودند، کابینه جدید به تساوی بین هواداران بتانکورت، لارازویال و کالدرا تقسیم شد.

آغاز ریاست جمهوری بتانکورت در ۱۳ فوریه ۱۹۵۹ آغازگر یک دوره دمکراتیک و حکومت غیر نظامیان در تاریخ ونزوئلاست، دورانی که تا به امروز ادامه یافته است. جنبش کنونی در ونزوئلا در بستر این روند دمکراتیک و در جهت گسترش دمکراسی اقتصادی-اجتماعی در کنار و همسو با دمکراسی سیاسی در آن کشور، شکل گرفته است.

**(بخش دوم این مقاله که اختصاص به جنبش اصلاحات دارد در شماره ۱۰۹ چاپ خواهد شد)**

## مجاهدین در گوتنبرگ سوئد

# دو تظاهرات

## علیه امریکا - تقاضا از امریکا!

روزهای ۱۴ تا ۱۶ ماه ژوئن شهر "گوتنبرگ" در کشور سوئد میزبان اجلاس دوره‌ای سران اتحادیه اروپا بود. همزمان با این دیدار تظاهرات وسیع اعتراضی از سوی مردم در همین شهر برپا شد که در آن نه تنها از شهرهای مختلف سوئد کسانی شرکت کرده بودند، بلکه از برخی کشورهای اروپائی نیز نمایندگانی از سوی احزاب و گروه‌های سیاسی مترقی در این تظاهرات شرکت کرده بودند.

شعارها و پلاکاردهای این تظاهرات عمدتاً علیه گلوبالیسم و نئولیبرالیسم و علیه ایالات متحده و سیاست‌های تسلیحاتی و مداخله جویانه این کشور بود. دهها ماسک و آدمک در حالت‌های مختلف از "جورج بوش"، رئیس جمهور امریکا، خود به خود نمایانگر ماهیت ضد امپریالیستی این تظاهرات بود.

در دومین روز این تظاهرات آرام و سازمان یافته، گروهی ماجراجو که عمدتاً از کشور آلمان خود را به شهر گوتنبرگ رسانده بودند، با حمله و تخریب برخی اماکن عمومی و ایجاد درگیری با پلیس سوئد توانستند توجه رسانه‌های گروهی را به سوی خود جلب کرده و اخبار مربوط به تظاهرات واقعی و شعارهای اساسی آن را در حاشیه گزارش‌های مربوط به این اجلاس قرار دهند! این افراد، عمدتاً جوانان کم سن و سال بودند و ماسک بر چهره داشتند و اعمال تخریبی و خشونت آمیز آنها در گوتنبرگ، مشابه همان اعمالی بود که همه ساله به مناسبت اول ماه مه در شهر برلین آلمان و برخی محلات آن به نمایش می‌گذارند و اخبار مربوط به تظاهرات کارگری اول ماه مه را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند. تخریب و خشونت این افراد عملاً به پلیس شدن تظاهرات و اعتراض‌های حقوقی و صنفی منجر می‌شود و افکار عمومی را بصورت نفرت انگیزی به طرف خود جلب می‌کند! در تظاهرات اخیر گوتنبرگ همین عملیات به اجرا گذاشته شد و همان نتایج قابل انتظار نیز از آن گرفته شد! این گروه‌ها، مانند حزب نوظهور کمونیست کارگری در عین به نمایش گذاشتن اعمال تخریبی و خشونت بار خود اصرار دارند تا عکسهای مائو، لینن، مارکس و عده‌ای دیگر از چهره‌های برجسته جنبش چپ و کمونیستی جهان را در دست داشته باشند و آنچه را می‌کنند و باعث نفرت مردم می‌شود بعنوان تفکر و عمل کمونیست‌ها جلوه دهند!

تظاهرات اصلی که در اعتراض و مخالفت با سیاست‌های بازار مشترک و شرکت سوئد در اتحادیه اروپا بود را تا حدود ۲۵ هزار نفر تخمین زده‌اند. تظاهرات خشونت آمیز گروه‌های آنارشیست برای پلیس سوئد این امکان و بهانه را فراهم ساخت تا به مجموعه تظاهرات حمله ور شود و جمع زیادی را دستگیر کند.

بموجب آماري که مطبوعات سوئد منتشر کرده‌اند در جریان تظاهرات خشونت آمیز گروه‌های آنارشیست جمعاً ۵۳۹ نفر دستگیر شدند.

خسارت وارده به اماکن عمومی نیز بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون کرون سوئدی برآورد شده‌است. ضمناً ۶۱ نفر از سوئد اخراج شدند که عمدتاً همان‌هائی بودند که از آلمان خود را سوئد رسانده بودند و در عملیات تخریبی نقش داشتند. مجروحین این رویداد نیز ۶۲ نفر اعلام شده‌است.

**مجاهدین خلق!** همزمان با اجلاس سران کشورهای اتحادیه اروپا در گوتنبرگ سوئد، سازمان مجاهدین خلق نیز تظاهراتی را در همین شهر سازمان داد و از پلیس و مقامات محلی نیز برای این تظاهرات مجوز رسمی کسب کرد. این مجوز در حالی برای مجاهدین خلق صادر شد که از چند روز قبل از تشکیل اجلاس خیابان‌ها و میدانی اطراف محل برگزاری این اجلاس تحت تدابیر شدید امنیتی قرار داشت و حتی رفت و آمد مردم در خیابان‌های اطراف این محل نیز تحت کنترل ویژه بود!

پلیس و مقامات محلی سوئد، میدانی در نزدیکی محل برگزاری اجلاس اتحادیه را در اختیار مجاهدین خلق قرار داد، تا یک روز پیش از برپائی اجلاس مذکور تظاهرات و راهپیمائی کنند. البته این تظاهرات، بر خلاف تظاهرات ۲۵ هزار نفره مردم سوئد علیه جورج بوش و نئولیبرالیسم امپریالیستی نبود، بلکه علیه محمدخاتمی سازمان داده شده و از جورج بوش و سران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری اروپا می‌خواست تا با دولت خاتمی همکاری نکنند! هیچ یک از رهبران و مخالفان تحولات در جمهوری اسلامی در این تظاهرات مخاطب نبودند؛ نه تنها مخاطب نبودند بلکه اساساً شعاری علیه آنها وجود نداشت!

بلندگوهای قوی که روی سقف اتومبیل‌ها نصب شده بود شعارهای این تظاهرات را شعاع گسترده‌ای به گوش‌ها می‌رساند. تقریباً کلیه شعارها به زبان فارسی و بخشی از آنها به زبان انگلیسی و دارای مضمون‌های توهین آمیزی بود که امکان انتشار آنها در راه‌توده وجود ندارد! تظاهرکنندگان که بین هزار تا هزار و پانصد نفر تخمین زده می‌شد عمدتاً از کمپ‌های پناهندگی در کشورهای هلند، دانمارک، نروژ، ایتالیا، آلمان، بلژیک و فرانسه به گوتنبرگ آورده شده بودند و پلیس محلی امنیت کامل آن را برعهده گرفته بود. برخی مطبوعات محلی، در روز افتتاح اجلاس سران اتحادیه اروپا، بصورتی تحریک آمیز تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات را تا ۱۰ هزار نفر تخمین زده و منتشر کرده بودند! تظاهرات سازمان داده شده مجاهدین خلق را دو خواننده‌ای که برای اجرای یک کنسرت دعوت شده بودند کامل می‌کرد. این دو خواننده منوچهر و امیر آرام بودند، که هدف از همزمانی کنسرت و تظاهرات آشکارا جلب ایرانی‌ها، افزایش تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات و نمایش جمعیت بعنوان معترضان به محمدخاتمی بعنوان نماد تمام جنایات انجام شده در جمهوری اسلامی در طول ۲۲ سال و جلب نظر سران اروپا و امریکا بود. نشان دادن سازمان مجاهدین به عنوان پرطرفدارترین سازمان اپوزیسیون خارج کشور نیز از جمله اهداف تظاهرات و کنسرت مذکور بود.

### در حاشیه

هنگام بازگشت از کنسرت و تظاهرات مذکور، که با هدف تهیه این گزارش به محل برگزاری آن رفته بودم با آشنائی برخورد کردم که سالهاست در گوتنبرگ سکونت دارد، حتی پیش از انقلاب ۵۷. او با اطمینان می‌گفت: «به خاطر شغلی که دارم اکثر ایرانی‌های این شهر را می‌شناسم و سلام و علیک دارم. به تعداد انگشتان دست خودم هم در این جمعیت آشنا ندیدم!!»

دیگر سازمان‌های جنبی به اجرا درآمدند. مجری و کارگزار این برنامه‌ها جمعی از ریزنان مشتمل بر ۳۰۰۰۰ مشاور و متخصص بودند. این مشاوران، برای گمراهی افکار عمومی طرح خصوصی‌سازی برای عموم را پیشنهاد کردند. بر طبق این طرح هر شهروند روسی ظاهراً سهمی از موسسه‌های اقتصادی دولتی را که خصوصی می‌شدند بدست می‌آورد.

این طرح در عمل جز نیرنگی بزرگ برای فریب مردم ساده‌ای نبود که با نیرنگ‌هایی اینچنین بکلی بیگانه بودند. وزیر مسئول برنامه خصوصی‌سازی Tschubais قول داد که هر شهروند روسی با سهم خود قادر به خرید یک خودروی ولگا خواهد شد. در واقع امر هر سهم تکافوی خرید یک ماشین رختشویی و یا یک گربه با نژاد را می‌کرد. بدین جهت، بعدها مردم فریب خورده نام او را "گربه" گذاشتند. در پی فقری که دامن‌گیر بسیاری از شهروندان شد، آنها ناگزیر از فروش سهم خود برای رفع نیازهای مبرم روزانه خویش شدند. شعار تبلیغاتی مسئولین خصوصی‌سازی که منادی "مالکیت حقیقی مردم" به جای اصل "عدم مالکیت هیچ کس بر اموال دولتی" بودند بزودی چون حبابی بی‌محتوی ترکید. به گفته Gernot Erler «خصوصی‌سازی در عمل به جای پراکندگی و توزیع مالکیت در میان مردم به تمرکز بی‌سابقه مالکیت کامل بخش‌های اقتصادی در دست گروهی اندک شمار انجامید و بدین طریق الیگارش‌ی کنونی روسیه بشکلی مافیائی-پا به عرصه وجود نهاد» بهمین جهت در روسیه فرآیند خصوصی‌سازی به پیدایش "سرمایه‌داری تاراجگر" ختم گردید.

خصوصی‌سازی با سرعتی سرسام‌آور انجام شد. در مقاله Jan Priewe که در نشریه اقتصاد اروپای شرقی منتشر گردیده است، آمارهای مربوط به فرآیند خصوصی‌سازی درج شده‌اند. در سال ۱۹۹۴ در عمل مالکیت ۵۰٪ از دارائی‌های صنعتی به بخش خصوصی منتقل شده‌بود. در پایان مرحله اول خصوصی‌سازی در آخر سال ۱۹۹۴ تعداد ۱۰۹۰۰۰ موسسه اقتصادی و ملک خصوصی‌سازی شده بود. این رقم در نیمه سال ۱۹۹۷ به ۱۲۸۰۰۰ بالغ شد و در نیمه سال ۱۹۹۹ از رقم ۱۳۲۰۰۰ فراتر رفت. سهم بخش خصوصی در تولید ناخالص داخلی در پایان سال ۱۹۹۷ برابر با ۷۳٪ تخمین زده می‌شود. بنابه نوشته پروادا شماره ۱/۲۰۰۰ مالکیت دولتی در روسیه در سال ۱۹۹۹ به کمتر از ۱۷٪ تقلیل یافته بود. این رقم در مقایسه کمتر از سهم مالکیت دولت در تمام کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است.

فرآیند خصوصی‌سازی هنوز ادامه دارد. Prawda Rossii در شماره ۱۷-۲۳ ژانویه ۲۰۰۱ با استناد به آمار وزارت خصوصی‌سازی گزارش داد که در سال ۲۰۰۰ خصوصی‌سازی از هدف‌های پیش‌بینی شده نیز فراتر رفته است و دولت با فروش مالکیت‌های دولتی ۳۱ میلیارد روبل درآمد داشته است. برای کاستن هر چه بیشتر از مالکیت دولتی در بخش‌هایی که هنوز به مالکیت خصوصی درنیا آمده‌اند دولت روسیه در پی تکنیک و خصوصی‌سازی مالکیت خود در حوزه انحصارهای باصطلاح طبیعی می‌باشد. انحصارهای طبیعی در مرحله نخست شامل بخش معادن کانی و انرژی می‌باشد.

در روسیه کنونی فرآیند خصوصی‌سازی به نابرابری‌های اجتماعی انجامیده است که فراتر از نابرابری‌ها و تفاوت‌های اجتماعی-اقتصادی در بسیاری از کشورهای غربی است.

۱۵٪ از جمعیت روسیه در سال ۱۹۹۹ متجاوز از ۶۵٪ از دارائی‌های ملی را در اختیار داشتند. در زمینه میزان مالکیت بیگانگان بر سرمایه‌های ملی آمار موثقی در دست نیست. لیکن قرائن حاکی از سهم

**حکومت مافیای مالی در روسیه و ایران،  
نتایج یکسان خصوصی‌سازی (تعدیل اقتصادی)**

## روس‌های ساده و بی‌خبر را چگونه فریب دادند!

از نشریه نوشتارهای مارکسیستی شماره ۳/۲۰۰۱

ترجمه: الف. یاوری

دهه سده بیستم میلادی دهه ضد انقلاب در روسیه بود. پیامد این ضد انقلاب احیاء و بازسازی سرمایه‌داری و سقوط اقتصادی-اجتماعی بی‌همانند توده‌های این کشور به ورطه فقر و فاقه است.

بهبان احیاء و بازسازی سرمایه‌داری در روسیه اصلاحات به اصطلاح اقتصادی‌ای بودند که مورد ستایش و پشتیبانی کشورهای امپریالیستی بزرگ است. اکنون که صحنه را دوباره نگاه می‌کنیم، این اصلاحات چیزی جز عملیات تخریب و پاکسازی و اسقاط در ابعادی غول‌آسا و باورنکردنی نبود. اصلاحات اقتصادی یاد شده در راستای رهنمودها و تجویزهای صندوق بین‌المللی پول شکل گرفتند: خصوصی‌سازی مالکیت بر ابزار و وسائل تولید، محدودسازی نقش دولت در تنظیم امور اقتصادی، آزادسازی بازارها و قیمت‌ها از طریق گشودن مرزها به روی کالاها و سرمایه خارجی.

بدیهی است که اجرای سیاست‌های اقتصادی فوق نسخه متعارف صندوق بین‌المللی پول (IWF) برای درمان تمامی بیماری‌های اقتصادی است و پیش شرط اعطای وام از سوی این موسسه است که به همه کشورهای وام‌گیرنده توصیه و تحمیل می‌شود.

معاون رئیس گروه پارلمانی حزب سوسیال دمکرات (PDS) در مجلس آلمان Gernot Erler در یک مقایسه گویا سیاست صندوق بین‌المللی پول را به روش پزشکی تشبیه می‌کند که به تمام بیماران نسخه‌های یکسان تجویز می‌کند، بی‌آنکه ویژگی‌های هر بیماری را در نظر بگیرد. درحالی‌که نسخه‌های تجویزی صندوق بین‌المللی پول بیماری اقتصادی هیچ کشوری را درمان نکرده است. به عکس این نسخه‌ها به تشدید مرض و تخریب دستگاه مقاومتی بیمار نیز انجامیده و بیمار نزار عاقبت ناچار به تسلیم در برابر کوشش شرکت‌های فراملیتی و سرمایه بین‌المللی برای رخنه در کاشانه خویش و تصاحب دارائی‌هایش گشته است. داروی صندوق بین‌المللی پول برای روسیه و به ویژه زحمتکشان این سرزمین سمی مهلک با پیامدهایی ویران‌ساز بوده است.

**خصوصی‌سازی**

دستورالعمل‌های صندوق بین‌المللی پول در روسیه و به ویژه خصوصی‌سازی از طریق برنامه‌های این موسسه و نیز بانک جهانی و



دولتی نبود. پیروزی وزیر دارائی Jelzin از سیاست منجر به بحران آگوست ۱۹۹۸ گردید. اوراق قرضه کوتاه مدت دولت (GKO) که دارای بازدهی تخیل آمیز بود با استقبال سرمایه گذاران خارجی نیز روبرو شد. لیکن بازپرداخت اصل و بهره این اوراق موجب افزایش هر چه بیشتر کسری بودجه گردید. بنابراین دولت ناچار به انتشار اوراق قرضه بیشتر و استقرار گسترده تر از بازار سرمایه خصوصی بود. این امر الیگارش‌های و سرمایه گذاران خارجی و بورس بازان که سودهای کلانی بدست آورده بودند را نگران ساخت. آنها با مشاهده اولین نشانه‌های خطر برق آسا دست به فروش اوراق قرضه دولتی و تبدیل روبل‌های خود به ارزهای معتبر دیگر زدند. بانک مرکزی روسیه به ناگزیر و برخلاف مقررات صندوق بین‌المللی پول برای جلوگیری از سقوط روبل به خریداری اوراق قرضه دولت با استفاده از ذخایر صندوق بین‌المللی پول اقدام کرد و بدین ترتیب ذخایر ارزی روسیه چون توده یخی در حال ذوب توسط الیگارش‌های و سرمایه خارجی به تاراج رفت. بحران و سقوط روبل در ۱۷ آگوست ۱۹۹۸ پس‌انداز شهروندان روسی را نابود کرد. مرده‌ریگ این بحران را محترکان دلار و کسانی که دارائی‌های خود را به موقع به خارج انتقال داده بودند به تطاول بردند.

آزاد کردن ورود کالاهای خارجی صنعت و کشاورزی روسیه را تحت فشار رقابت کالاهای خارجی به نابودی کشاند. ۷۵٪ از واحدهای کشاورزی به زائده‌هایی ناکارآمد و غیر اقتصادی تبدیل شدند. بنا به نوشته نشریه Zeit-punkte در تاریخ ۹۸/۵ که از سوی هفته نامه Zeit (آلمان) منتشر می‌شود در حال حاضر شهرهای روسیه ۶۰٪ از مواد غذایی خود را از طریق واردات تامین می‌کنند و بزرگترین صادرکنندگان مواد غذایی شرکت‌های آلمانی هستند. به نوشته Erieler سهم کالاهای وارداتی مصرفی در تابستان ۱۹۹۸ از ۷۰٪ تجاوز نموده است. پیامد این فرایند در آمارهای زیر منعکس است: تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۹ برابر با ۵۰٪ همین شاخص در سال ۱۹۹۸ بوده است.

ارزش تولید کالاهای صنعتی در سال ۱۹۹۹ برابر با ۴۹٫۷٪ ارزش تولید کالاهای صنعتی در سال ۱۹۹۸ بوده است. تولید کالاهای کشاورزی در سال ۱۹۹۹ به ۴۹٫۲۵٪ از تولید در سال ۱۹۹۸ سقوط کرده است. برای درک ژرف‌نای سقوط اقتصادی باید به این نکته اشاره کرد که حداکثر کاهش تولید در طول جنگ جهانی دوم ۲۳٪ بوده است. در حالیکه در دوران اصلاحات این کاهش برابر با ۵۰٪ می‌باشد. تنها بخش شکوفائی اقتصادی بخش استخراج مواد کانی برای صادرات است. روسیه به انگل‌واره کنسرن‌های خارجی تنزل یافته است.

پیامدهای احیاء سرمایه‌داری در روسیه فاجعه‌آمیز است. در فاصله سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۷ بودجه تحقیقات پایه‌ای و علمی با قیمت‌های ثابت به ۱۵٫۴٪ تعلیل یافته است و تعداد شاغلان موسسه‌های تحقیقی و طراحی ماشین‌آلات در حدود ۵۰٪ کاسته شده است. در مقایسه با سال ۱۹۹۷ در سال ۱۹۹۸ از تعداد شاغلین در این بخش ۸٫۵٪ کاسته شد. در سال ۱۹۹۹ در مقایسه با ۱۹۹۸ دیگر بار تعداد شاغلین ۴٫۱٪ کاهش یافت. بدین ترتیب متخصصان در بخش تحقیقات پیشرفته در سال ۱۹۹۹ در مقایسه با ۱۹۹۰ شاهد کاهش معادل ۴۰٪ بوده است. همراه با وخامت وضعیت شغلی و شرایط اشتغال ده‌ها هزار دانش پژوه روسی به غرب روی آورده‌اند. تا پایان سال ۱۹۹۵ بنا بر آمارهای ناقص موجود ۷۰۰۰۰ متخصص (از جمله ۸۰۰۰ تا ۹ هزار از آنان از نخبگان علوم) به ایالت متحده آمریکا مهاجرت نموده‌اند. بنا بر

چشمگیر خارجی‌ها می‌باشد و بی‌گمان سهم خارجی در ثروت‌های ملی در آینده افزایش خواهد یافت. شرودر، نخست وزیر آلمان در سال جاری همزمان با جشن‌های سال نو از روسیه بازدید نمود. در مذاکراتی که وی با پوتین داشت امکان بازپرداخت قروض روسیه به آلمان از طریق واگذاری سهام شرکت‌های اقتصادی روسی به آلمان بررسی گردید. بی‌شک هدف نخستین آلمانی‌ها در اختیار گرفتن سهام موسسه‌های راهبردی در بخش انرژی و مواد کانی است که خصوصی‌سازی این منابع در دستور روز دولت پوتین قرار دارد. این سیاست‌ها مالکیت خارجی‌ها را در اقتصاد روسیه بیشتر گسترش خواهد داد. قروض خارجی عظیم روسیه برابر با ۱۹۴٫۹ میلیارد دلار اهرم نیرومندی برای تاراج اقتصاد روسیه از سوی سرمایه‌های خارجی است. افزون بر این در صورت موافقت با دعای غربی‌ها برای استرداد موسسه‌های اقتصادی خارجی که پس از انقلاب اکتبر ملی شده بودند به ورثه صاحبان این موسسه‌ها روند نفوذ خارجی را بر اقتصاد روسیه تشدید می‌گردد.

همگام با خصوصی‌سازی تبهکاری و بزهکاری در حوزه اقتصاد گسترش یافته است.

به گزارش پلیس بین‌المللی و وزارت کشور روسیه در سال ۱۹۹۸ در حدود ۱۰۰۰ باند و دسته جنایتکار در روسیه فعال بوده‌اند. این باندها ۴۰۰۰۰ موسسه اقتصادی و ۵۴۰ بانک را در اختیار دارند. به گفته Erieler به تخمین ۵۰٪ از اقتصاد روسیه خارج از چهارچوب قانون به شکل اقتصاد سیاه و مخفی سازمان یافته و بدیهی است که دولت قادر به وصول هیچ مالیاتی از این بخش نیست. به نوشته مجله Spiegel (آلمان) در تاریخ ۲۰۰۰/۲ الیگارش‌های اقتصادی حدود ۳۵۰ میلیارد دلار به واحدهای امن مالیاتی غرب منتقل کرده‌اند. این مبلغ به میزان قابل ملاحظه‌ای بیش از اعتبارهایی است که غرب با نرخ بهره گزاف به روسیه داده است و هر ماه بطور متوسط مبلغی برابر با ۲ میلیارد دلار سرمایه مورد نیاز اقتصاد روسیه از این کشور به سوی غرب جریان دارد.

## سقوط اقتصادی

Priewe در نوشته خود نتیجه می‌گیرد که خصوصی‌سازی یکی از ریشه‌های نابسامانی اقتصادی روسیه است. از دیگر عوامل انحطاط و زوال اقتصادی روسیه فشار صندوق بین‌المللی پول برای آزادسازی قیمت‌ها است. پیامد سیاست آزادسازی قیمت‌ها تورم شتابنده بوده است: نرخ تورم در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ به ترتیب برابر با ۲۵۱٪، ۸۴۰٪ و ۲۵۱٪ بوده است. تورم دست‌افزار الیگارش‌های برای دستیابی و تصاحب مالکیت و دولت به بهائی ارزان بوده است. همزمان، تورم به تاراج پس‌انداز اقشار وسیع کم بضاعت و کاهش چشمگیر و فزاینده درآمد واقعی کارگران و کارمندان از سوی بانک‌ها انجامیده است. پافشاری صندوق بین‌المللی برای کاهش مداخله دولت در امور اقتصادی و آزادسازی ورود کالاها و سرمایه خارجی نتایجی به همان اندازه ویرانگر بدنبال داشته‌اند. کارشناسان روسی سقوط زلزله‌آسای اوراق بهادار و سهام شرکت‌های روسی در سال ۱۹۹۸ را ناشی از زدوبندها و ترندهای سرمایه خارجی می‌دانند. Erieler نیز این نظر را تأیید می‌نماید. وی به این نکته اشاره می‌نماید که دولت روسیه بنا بر دستورات صندوق بین‌المللی پول می‌باید کسری بودجه خود را از طریق وام از بخش خصوصی برطرف نماید و بر خلاف گذشته قادر به اخذ اعتبار از بانک

همراه با فقر توده‌های عظیم مردم بیماری‌های همه‌گیر مانند سل، دیفتری و وبا که در شوروی ریشه‌کن شده بودند دوباره سر برآورده‌اند. در سال ۱۹۹۹ تعداد ۲٫۲ میلیون نفر به سل مبتلا بودند. تنها در سال ۱۹۹۷ دویست و پنجاه هزار نفر در نتیجه ابتلا به این بیماری جان باختند. بیماری‌های جدید را نیز باید به آنچه برشمرديم افزود. ایدز همراه با گسترش انفجار آسای اعتیاد در حال شیوع است. تنها در پنج سال گذشته تعداد معتادان به مواد مخدر سه تا چهار برابر شده است. با وخیم‌تر شدن شرایط کار تعداد کارگران مبتلا به بیماری‌های شغلی در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ ۸٫۹٪ افزایش یافته است. آمار زیر نمایشگر تعداد کسانی است که در این فاصله زمانی تحت شرایط غیربهداشتی کار کرده‌اند: در بخش صنعت ۱۶٫۵٪ در بخش ساختمان ۲۸٫۱٪ و در بخش حمل و نقل ۲۰٫۵٪ علاوه بر این باید در نظر داشت که شرایط کار در بنگاه‌های اقتصادی خصوصی به مراتب بدتر از بخش دولتی است.

تعداد کسانی که در کارگاه‌های خصوصی تحت شرایط نامتناسب و غیر بهداشتی کار می‌کنند ۲۱٫۸٪ بیشتر از تعداد شاغلین در کارگاه‌های دولتی است. در بخش حمل و نقل این رقم برابر با ۳۷٫۱٪ است.

جوهر تمامی این نابسامانی‌های اقتصادی-اجتماعی در میانگین عمر جمعیت بازتاب می‌یابد: میان ۱۹۹۰ و ۱۹۹۷ میانگین عمر در روسیه ۶ تا ۷ سال کاهش یافته است. در سال ۱۹۹۸ میانگین عمر مردها در روسیه ۵۷ تا ۵۸ سال بود. در حال حاضر نرخ مرگ و میر به گونه‌ای فاحش بیش از نرخ زاد و ولد است. نرخ مرگ و میر در سال ۱۹۹۹، ۱۴٫۷ در هزار و نرخ زاد و ولد ۸٫۴ در هزار بوده است. بدین ترتیب در این سال نرخ مرگ و میر ۷۵٪ بیش از نرخ زاد و ولد بود. چنین می‌نماید که احیاء سرمایه‌داری فنانی ملت روس را به ارمغان داشته است. احیاء سرمایه‌داری موجب وخامت شرایط زندگی اکثریت مردم روسیه شده است. قضاوت روس‌ها موید این داورى است: در یک بازپرسی درباره برندگان و بازندگان دوران گذار (۱۹۹۸-۱۹۹۰) ۶۳٪ خود را بازنده و ۵٫۸٪ خود را برنده می‌دانند. ۱۸٫۸٪ برآند که نه باخته و نه برده‌اند و ۱۱٫۸٪ به این پرسش پاسخ ندادند.

از سال ۱۹۹۹ فعالیت‌های اقتصادی تا اندازه رونق گرفته‌اند. البته باید در نظر داشت که این رونق از سطح بسیار نازل شاخص‌های اقتصادی صورت می‌گیرد. افزایش چشمگیر قیمت نفت و بهبود موقعیت تولیدکنندگان داخلی در برابر رقباى خارجی که ناشی از کاهش شدید ارزش روبل است عوامل تعیین‌کننده رونق اقتصادی‌اند. تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۰ نسبت به سال ۱۹۹۰ ۷٫۷٪ افزایش یافته است. ارزش صادرات در ژانویه سال ۲۰۰۰ نسبت به ژانویه ۱۹۹۹ حدود ۳۲٫۸٪ و در ژانویه ۲۰۰۱ در مقایسه با ژانویه سال قبل ۳٫۱٪ رشد داشته است.

بنا به گزارش کمیته دولتی آمار رشد نرخ مزد واقعی نیز قابل ملاحظه بوده است و در ژانویه ۲۰۰۱ نسبت به ژانویه ۲۰۰۰ حدود ۱۵٫۹٪ افزایش یافته است. در ارزیابی پیامد مثبت این رشد چشمگیر در رابطه با قدرت خرید می‌باید به دو عامل تعدیل‌کننده توجه داشت. نخست باید به سطح بسیار نازل سطح مطلق نرخ مزد اشاره نمود. دو دیگر آنکه خدمات شهری رایگان از سوی دولت متوقف شده و خانواده‌ها اکنون ناچار به پرداخت هزینه‌های این خدمات می‌باشند. در محاسبه نرخ رشد مزد واقعی ۱۶ درصدی فوق این عامل در نظر گرفته نشده است. افزون بر این دولت در پی کاهش گسترده سایر خدمات اجتماعی است.

نوشته Michael Thumann خبرنگار نشریه Zeit تنها در سال ۱۹۹۶ روسیه ۱۵٪ از مهندسان خود را از دست داده است. در همین سال ۲۰٪ از ریاضی‌دانان، ۱۹٪ از فیزیک‌دانان و ۱۸٪ از دانشمندان رشته شیمی-زیستی (بیوشیمی) به خارج مهاجرت کرده‌اند. بی‌شک این متخصصان به نخبگان این رشته‌ها تعلق داشته‌اند.

## وضعیت طبقه

همگام با سقوط اقتصادی بیکاری نیز در روسیه رو به اوج گذاشت. آمار بیکاری در روسیه اکنون مشابه آمار بیکاری در کشورهای غربی است. نرخ بیکاری در سال ۱۹۹۸ براساس روش محاسبه سازمان جهانی کار ۱۱٫۸٪ بوده است. حزب کمونیست فدراسیون روسیه KPRF نرخ بیکاری در سال ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ را به ترتیب ۱۱٫۹٪ و ۱۲٫۴٪ برآورد کرده است، لیکن نرخ واقعی بیکاری بسیار بیشتر از این ارقام است. هزاران کارگر و کارمند بیکار که با گدائی و دست‌فروشی لقمه نامی به کف می‌آورند شاغال قلمداد شده و در محاسبه نرخ بیکاری به عنوان بیکار در نظر گرفته نمی‌شوند.

از سوی دیگر نرخ مزد واقعی کارگران و کارمندان به میزان قابل ملاحظه‌ای تنزل یافته است. در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ نرخ مزد واقعی کارگران و کارمندان به ترتیب ۴۸٫۲٪ و ۳۳٫۷٪ نرخ مزد در سال ۱۹۹۰ بوده است. باید توجه داشت که نرخ مزد حتی در سال ۱۹۹۰ در مقایسه با معیارهای غربی ناچیز بوده است. بدون شک سنجش نرخ مزد واقعی بر پایه دلار نمی‌تواند معیار حقیقی قدرت خرید در روسیه باشد. ولی در بررسی‌های تطبیقی و مقایسه‌ای اغلب مورد استفاده قرار می‌گیرد. نویسندگان روسی نرخ مزد واقعی در سال ۱۹۹۰ را برابر با ۲۰۰ دلار تخمین زده‌اند. بر این اساس نرخ واقعی مزد در سال ۱۹۹۹ به حدود ۶۵ دلار کاهش یافته است.

باید در نظر داشت که ارقام بالا میانگین نرخ مزد می‌باشند و نمایانگر شرایط حقیقی زندگی بخش اعظم جامعه نیستند. همگام با احیاء سرمایه‌داری نابرابری‌های اقتصادی-اجتماعی در روسیه فزونی گرفته‌اند و درآمد برخی از گروه‌های اجتماعی بیشتر از میانگین درآمدها است. درآمد کارگران دیوانسالاری فربه اندام افزایش یافته و بیش از درآمد میانگین می‌باشد. این امر درباره گروه‌هایی زیر نیز صادق است: شاغلین در بخش‌های مالی و بانکی و رسانه‌های گروهی، محافظین و مستخدمین نوکیسه‌گان، شاغلین در بخش استخراج مواد معدنی که منابع اصلی ارز خارجی است و نیروهای ویژه امنیتی که پاسداری از نظام را در مقابل با خشم توده‌ها هستند. از سوی دیگر نرخ مزد واقعی گروه‌های دیگر هر چه بیشتر کاهش یافته است. نرخ مزد این گروه‌ها یک چهارم و حتی یک پنجم نرخ مزد در سال ۱۹۹۰ می‌باشد. سطح حقوق بازنشستگی به تقریب بهمان اندازه کاهش یافته و اکنون بطور متوسط نصف میانگین نرخ مزد واقعی است. در حالیکه الیگارشی‌ها و نوکیسه‌گان ثروتی تصور ناکردنی را به تاراج برده و به خارج منتقل کرده و در قبرس، جزایر قناری و .. در ناز و نعمت غوطه می‌خورند هر روز سطح زندگی تعداد بیشتری از روس‌ها به پائین خط فقر سقوط می‌کند.

بر اساس آمار رسمی درصد کسانی که در زیر خط فقر زندگی می‌کنند در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ به ترتیب ۲۰٫۸٪ و ۲۹٫۹٪ از کل جمعیت بوده است. بنابراین تعداد مطلق این گروه در سال ۱۹۹۹ بالغ بر ۴۳٫۸ میلیون می‌شده است.

کاهش خدمات اجتماعی رایگان افزایش نرخ مزد و حقوق بازنشستگی را خنثی نمی‌نماید.

بودجه دولت که در دسامبر گذشته برغم مخالفت حزب کمونیست و بخشی از نمایندگان گروه کشاورزی-صنعتی به تصویب رسید بار کمر شکن بازپرداخت قروض عظیم خارجی را که نیمی از بودجه را می‌بلعد برگرداند فقیرترین اقشار زحمتکش نهاده است. دولت بودجه بخش‌های آموزش و پرورش و علوم را کاهش داده است. از میزان کمک به آسیب‌دیدگان فاجعه چرنوبیل و قربانیان تجاوزات دولتی کاسته شده است. یارانه تغذیه دانش‌آموزان و هزینه رفت و آمد دانشجویان و دانش‌آموزان حذف گردیده است. هزینه پرداخت حقوق بازنشستگی بر دوش بازنشستگان بار شده است. به ثروتمندان افسانه‌ای به عکس هدایای مالیاتی تقدیم می‌گردد. با تصویب نرخ مالیات یکسان سیزده درصدی (که شامل حال کارگران و کارمندان و نیز نوکیسه‌گان میلیونر و میلیاردی می‌گردد) از ثروتمندان حمایت می‌گردد. این هدایا درآمد مالیاتی دولت را کاهش داده و از بودجه دولت هر چه بیشتر خواهد کاست.

## مبارزات کارگران و اتحادیه‌های کارگری

بدیهی است که خانه‌خرابی طبقه کارگر در فرایند احیاء سرمایه‌داری با واکنش روبرو گشته است. بنا به گزارش کمیته دولتی آمار تعداد کارگاه‌ها و موسسه‌هایی که در آنها اعتصاب شده بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ تعداد ۶۵٫۴ بار افزایش یافته است. در همین فاصله تعداد اعتصاب کنندگان نیز ۸٫۹ برابر شده است. با توجه به ابعاد فاجعه و با توجه به شمار اندک مبارزات طبقاتی در سال ۱۹۹۰ که سال پایه آمار فوق می‌باشد ارقام بالا چون چندان برجسته نیستند، بنابراین این پرسش مطرح می‌گردد که عدم مقاومت سرسختانه‌تر ناشی از چه عواملی است؟ در زیر خلاصه‌وار برخی از این عوامل را ذکر می‌کنیم:

کارگران روسی آشکارا هنوز خود را با شرایط جدید بهره‌کشی سرمایه‌داری تطبیق نداده‌اند. آنها هنوز در چنبره روابط پدرسالانه‌ای با مدیریت موسسه‌های اقتصادی گرفتارند. بر آنچه گفته شد می‌باید ضعف مدیریتی و ناپارچگی اتحادیه‌های کارگری را افزود. در کنار اتحادیه‌های رسمی اتحادیه‌های به اصطلاح مستقل وجود دارند که اغلب محدود به یک کارگاه می‌باشند. در اتحادیه‌های رسمی نیز فرایندی بازگونه نسبت به تمرکز بیش از حدود دوران شوروی شاهد از هم گسیختگی و چندپارچگی هستیم. همزمان ارگان‌های فوقانی مدیریت اتحادیه‌ها فاقد قدرت و منابع مالی لازم برای هماهنگ سازی مبارزات کارگری می‌باشند. از سوی دیگر احساس همبستگی میان کارگران ناچیز است. هر گروه کارگری و هر کارگر برای حفظ موجودیت خود در تلاش است. علاوه بر این اتحادیه‌های کارگری به هیچ وجه اتحادیه‌هایی با جهان‌بینی سوسیالیستی نیستند. بسیاری از اتحادیه‌ها مدت‌ها از یلتسین و اصلاحات او پشتیبانی می‌کردند. در این زمینه این اتحادیه‌ها از سوی اتحادیه‌های کشورهای امپریالیستی مادر تشویق می‌شدند. کمونیست‌ها در اتحادیه‌های کارگری نفوذ چندان ندارند.

پوتین و دولتش حتی این اتحادیه‌های ناتوان را خطری برای اجرای برنامه‌های نئولیبرال اقتصادی-اجتماعی کارگرس‌تیز خود می‌دانند. برای تضعیف بیشتر اتحادیه‌ها و محدود ساختن همه جانبه حقوق زحمتکشان دولت پوتین طرح قانون جدید کار را به مجلس ارائه داده است.

طبق این قانون کارفرمایان قادر به اخراج بی‌قید و شرط کارگراند. آنها اجازه دارند درباره کارگران اطلاعات جمع‌آوری نموده و این اطلاعات را در اختیار کارفرمایان دیگر قرار دهند. کارفرمایان حق دارند قرارداد کار را به صورت قرارداد موقتی تنظیم نمایند. آنها می‌توانند با توافق کارگران و بدون پرداخت اضافه حقوق کار روزانه را تا ۱۲ ساعت افزایش دهند. کارفرمایان بی‌هیچ محدودیتی می‌توانند شرایط کار را تغییر دهند. طبق قانون جدید حق مرخصی بارداری از سه سال به یکسال و نیم تقلیل داده می‌شود و روش احتساب زمان تحصیل به عنوان اشتغال منسوخ می‌گردد. حق اعتراض نسبت به اخراج کارگران و بدتر شدن شرایط کار از اتحادیه‌ها سلب می‌شود و فراتر از همه تضمین حق فعالیت‌های کارگری و اتحادیه‌ها نیز باید لغو گردد. شگفت‌آور نیست که هجوم همه جانبه به حقوق کارگران و اتحادیه‌ها تنها در روسیه، بلکه در سطح جهان با واکنش شدید روبرو شده است. اتحادیه‌های ژاپن و فنلاند و مجمع اتحادیه‌های کارگری اروپا نسبت به طرح پوتین اعتراض نموده‌اند. این اعتراض‌ها تنها اعلام همبستگی با زحمتکشان روسیه نیست، بلکه دفاع از حقوق اتحادیه‌ها در همه کشورهاست. دولت پوتین تنها در پی خدمت به سرمایه روسی نیست. دولت پوتین خواهان جلب شرکت‌های فراملیتی و سرمایه‌گذاری این شرکت‌ها در روسیه می‌باشد و مدتهاست که در این راستا می‌کوشد. (فقط به تلاش‌هایی که برای تحقق قرارداد Mai صورت گرفت توجه کرد) همبستگی کارگران و اتحادیه‌ها می‌باید از نفوذ سرمایه جهانی جلوگیری کند. چشم‌انداز این مبارزه تیره نیست. در نتیجه اعتراض‌های جهانی دولت پوتین رای‌گیری در مورد طرح قانون جدید کار را در مجلس دوما به تعویق انداخته است.

## تظاهرات گسترده در اندونزی!

تظاهرات گسترده‌ای در اندونزی و در اعتراض به بهای بنزین و مواد سوختی برگزار شد. دولت اندونزی بجای رسیدگی به میلیاردها دلاری که سوکارنو و نزدیکانش غارت کرده‌اند، به توصیه صندوق بین‌المللی پول و بعنوان یکی از پیش شرط‌های این نهاد مالی برای اعطای وام، با کاهش یارانه بر بنزین باعث افزایش قیمت آن شد. این تظاهرات که سراسر کشور را در بر گرفت با حمله نیروهای مسلح روبرو شد. تاکنون بالغ بر ۲۰ نفر طی این تظاهرات کشته شده‌اند.

## اختلاف کلیسا و دولت در السالوادور!

بنا به گزارش روزنامه واشنگتن پست، در السالوادور بین کلیسا و دولت بر سر برنامه‌های اقتصادی بویژه برنامه دولت در مقابله با مشکل مسکن که در پی دو زمین لرزه اخیر در آن کشور به سطح بحرانی رسیده افزایش یافته است.

دولت السالوادور در چارچوب برنامه‌های تعدیل اقتصادی، هیچ بودجه‌ای برای رفع مشکل مسکن اختصاص نداده و نماینده‌ای جهت دریافت کمک و اعانه به کشورهای غربی گسیل نداشته است. «گریگور یوجاویز»، اسقف اعظم السالوادور و از پیروان الهیات رهائیبخش در امریکا لاتین در این زمین گفت: «ویرانی‌های ناشی از زمین‌لرزه السالوادور فرصتی بدست داده که از اشتباهات گذشته پرهیز کرده و با تغییر راه خود، راه توسعه به سود زحمتکشان را در پیش گیریم. زمین لرزه اخیر، واقعیات اجتماعی السالوادور را عریان کرده است»

## استغای معاون مالی صدا و سیما!

براساس گزارش‌های دریافتی، پس از اقدام مجلس برای تحقیق و تفحص از صدا و سیما و انتشار نامه رهبر مبنی بر موافقت با این اقدام، معاون مالی صدا و سیما "محمد کردان" که عضو شورای مرکزی جمعیت مؤتلفه اسلامی است از سمت خود استعفا داد. بودجه نجومی صدا و سیما که فقط در یک قلم از محل آگهی‌ها بالغ بر یک میلیارد و ۵۰۰ هزار تومان است در اختیار وی بوده و از این طریق بودجه بسیاری از توطئه‌ها تامین می‌شده است.

این استعفا با یقین به رسیدگی به پرونده مالی وی صورت گرفته و ضرورت دارد مجلس و کمیسیون تحقیق بی‌اعتناء به این استعفا پرونده را بررسی و همراه با وابستگی‌های سیاسی و سازمانی نامبرده نتیجه تحقیقات خود را در اختیار افکار عمومی قرار دهد!

### در این شماره می‌خوانید:

♦ ۱ تا ۵- جمع‌بندی شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده از آخرین تحولات ایران؛ ♦ ۵ تا ۷- انگلوفیل‌ها زیر جلد توطئه‌های ضد ملی در ج.ا؛ ♦ ۸ و ۹- گرایش چپ جنبش مردم سخنگو می‌خواهد! ♦ ۱۰ - نظامی کردن حکومت یا «بناپارسیسم» آخرین امید مخالفان جنبش است! ♦ ۱۱-۱۳ ساختار تجاری باید به ساختار صنعتی تبدیل شود! ♦ ۱۴ و ۱۵- آقازاده‌ها کی در جمهوری اسلامی قد کشیدند؟ ♦ ۱۶ شیخ ناپلئون در بیت مخالفان اصلاحات و جنبش مردم پرسه می‌زند! ♦ ۱۷ تا ۲۵- توده‌ای‌ها و تاریخ (بخش سوم مقاله ۵۲ صفحه‌ای نورالدین کیانوری) ♦ ۲۵ تا ۲۷- روزنامه همشهری و تاریخ نگاری هاشمی رفسنجانی! ♦ ۲۸- نفت ایران، سوخت ماشین جنگی طالبان را تامین می‌کند! ♦ ۲۹ و ۳۰- فاجعه انسانی در افغانستان و پیام مخملباف ♦ ۳۱ و ۳۲- نامه‌ها و پیام‌ها (از ایران، فرانسه و آلمان) ♦ ۳۳ تا ۳۴- جنبش اصلاحات در ونزوئلا (جنبش ایران را به جنبش جهانی وصل کنیم!) ♦ تظاهرات مردم سوئد علیه امریکا، تقاضای مجاهدین برای یاری از امریکا! ♦ ۳۶ تا ۳۹- روس‌های ساده و بی‌خبر را چگونه فریب دادند؟ ♦ ۴۰- پیام راه‌توده به محمدخاتمی به مناسبت پیروزی در انتخابات ۸۰

♦ **ضمیمه راه‌توده** (در رابطه با خبر کناره گیری علی‌خاوری از دبیرانولی حزب توده ایران، همراه با دادنامه زنده‌یاد دکتر احمد دانش)

## جناب آقای سیدمحمد خاتمی

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

اراده قاطع مردم انقلابی، فهیم و بردبار ایران، یکبار دیگر در انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ و در رای دوباره و تاریخی خویش به شما در معرض دید افکار عمومی ایران و جهان قرار گرفت. این انتخابات و آراء قاطع مردم به شما، درک و بینش عمیق سیاسی مردم ایران را به نمایش گذاشت و به همگان نشان داد که مردم ایران، پیوسته قادر بوده و هستند تا آزمون‌های مکرر تاریخ را پیروزمندان پست سر گذارند.

ما این رویداد بسیار مهم را، که پیوند آن با آرمان‌های واقعی انقلاب عظیم و تاریخی سال ۵۷ انکار ناپذیر است، به شما و به فاتحان اصلی این انتخابات، یعنی مردم ایران تبریک گفته و یقین تزلزل ناپذیر داریم که فتوحات بزرگ، به سوی اهداف بزرگ و انقلابی هنوز پیش روست!

این تبریک سراپا امید و تهنیت مملو از یقین نسبت به اراده مردم ایران برای آفریدن شگفتی‌های باز هم بزرگتر و درخشان‌تر هیچ امضائی نمی‌تواند داشته باشد، جز امضای **حزب توده ایران** و به نیابت از سرداران توده‌ای در خون غلطیده ۶ دهه پیکار انقلابی، به خون خفتگان توده‌ای انقلاب ۵۷، پیشسازان توده‌ای دفاع از خاک میهن و باز پس گرفتن آن از ارتش متجاوز عراق و مدافعان توده‌ای تثبیت و تعمیق دستاوردهای انقلاب ۵۷ که با همین جرم، در میدان نبرد **انقلاب و ضد انقلاب** و در مصاف با همان‌ها که اکنون در برابر اصلاحات انقلابی در جامعه ما ایستاده‌اند، قتل‌عام شدند!

عزم استوار شما در همگامی با خواست‌ها و آرمان‌های مردم ایران را، که چیزی جز **آزادی، استقلال کشور و عدالت اجتماعی** نیست خواستاریم و پاسداری شما از "**جمهوریت**" را، در مقام ریاست جمهور منتخب میلیون‌ها مردم ایران انتظار داریم.

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده ۲۰ خرداد ۱۳۸۰

## اطلاعیه‌های افشاگرانه راه‌توده در جریان انتخابات ۸۰

در جریان دو هفته تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ و شمارش آراء این انتخابات راه‌توده علاوه بر اطلاعیه ضرورت شرکت قاطع در انتخابات و رای به محمدخاتمی، پنج اطلاعیه خبری نیز در افشای توطئه‌های مخالفان اصلاحات منتشر کرد. این اطلاعیه‌ها علاوه بر سایت اینترنتی راه‌توده، در سایت‌های "گویا" و "مهدیز" نیز منتشر شد. با توجه به حجم مطالب و گنجایش صفحات راه‌توده و پایان انتخابات، باز انتشار آنها در شماره ۱۰۸ ضروری تشخیص داده نشد. علاقمندان می‌توانند این اطلاعیه‌ها را در قسمت آرشیو پیک هفته در سایت اینترنتی راه‌توده مطالعه کنند. همچنین در پایان شمارش آراء انتخابات، شورای سردبیری راه‌توده پیامی تبریکی را خطاب به محمدخاتمی به تهران ارسال داشت، که بصورت همزمان روی سایت "گویا" و سایت اینترنتی راه توده قرار گرفت. متن این پیام نیز در این صفحه چاپ شده است.

**Rahe Tudeh No. 108 July 2001**

Postfach 31 16 18, 10653 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US\$ & 4.5 Canada \$

تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰۳-۵۱۳۵۸۴۴

<http://www.rahetude.de>

آدرس اینترنت:

[anore@gmx.de](mailto:anore@gmx.de)

آدرس E-mail:



در حاشیه انتشار خبر کناره گیری «علی خاوری» از دبیر اولی حزب توده ایران در نشریه «نامه مردم»

**اجازه تحریف تاریخ، مشی و سنن حزبی را به هیچ کس نباید داد!**

# توده‌ای ها موظف به احساس مسئولیت در برابر حزبشان هستند!

**اشاره-** پس از انتشار خبر کناره‌گیری رفیق «علی خاوری» از سمت دبیر اولی حزب توده ایران در نشریه نامه مردم، راه‌توده با سئوالات مختلف و پیاپی در باره این کناره‌گیری روبرو شد. عده‌ای در باره علل و انگیزه این کناره‌گیری سؤال کردند و برخی معترض به لغو تصمیمی بودند که در پلنوم ۱۸ (پس از یورش به حزب و آغاز مهاجرت جدید)، از سوی عده‌ای از بنیانگذاران حزب و اعضای از ایران خارج شده کمیته مرکزی حزب گرفته شده بود. در همین ارتباط، عده‌ای در باره افرادی که نامشان به عنوان دبیر و سخنگو در نامه مردم اعلام شده از ما سؤال کردند، حتی از داخل کشور نیز چند پیام و سؤال در همین ارتباط و با لحنی معترض دریافت داشتیم. جلسه شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده- همانگونه که در این شماره راه‌توده می‌خوانید- در کنار مسائل حاد مربوط به جنبش داخل کشور، این خبر و رویداد را نیز در حد اطلاع و آگاهی خود مورد بررسی قرار داد و پیامدهای آن را برشمرد.

در ارتباط با «محمد دستباز» (امیدوار) نیز، که بعنوان «سخنگو» از طرف نشریه نامه مردم اعلام شده راه‌توده با پرسش‌های گوناگونی روبرو شد. پاسخ دقیق به این پرسش‌ها به اطلاعات و آگاهی‌های بیشتری نیازمند است. در این ارتباط و در ریشه‌یابی نوسان‌های نوبتی و پاره‌ای موضع‌گیری‌های غیر توده‌ای نشریه نامه مردم، مدت‌ها پیش نقدی بر دیدگاه‌های وی، بعنوان دیدگاه غالب بر نشریه نامه مردم به راه توده رسیده بود، که راه‌توده آنها را چندان جدی و پایدار تلقی نکرده و انتشار آن نقد را برای پرهیز از گفتگوهای مطبوعاتی بین توده‌ای‌ها به زمان دیگری موکول کرد. آن نقد، بر مبنای مقاله‌ای (متن سخنرانی) به قلم محمد دستباز روی شبکه اینترنت تهیه شده بود. شاید اکنون و در پاسخ به برخی سئوالات پیرامون اخبار جدید تشکیلاتی منتشره در نامه مردم زمان مناسبی باشد برای انتشار بخش‌هایی از آن نقد. به همین دلیل این نقد، با توافق تهیه‌کنندگان آن، با مقداری تلخیص و افزوده شدن بندهای جدید متناسب با تحولات جدید در ایران و مواضع منتشره در نشریه نامه مردم در ماه‌های اخیر منتشر می‌شود. در واقع، در سال‌های اخیر این نوع نظرات بر نشریه نامه مردم حاکم بوده‌است و برخاسته از همین نظرات و تصمیم به ادامه آنها، انواع تخلفات اساسنامه‌ای، بر تخلفات دیگری که در زمینه‌های مختلف و در سال‌های پیش از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم در حزب توده ایران، در مهاجرت صورت گرفت اضافه شد، که ظاهراً کناره‌گیری علی خاوری نیز باید در ادامه همین روند و در واقع حاصل آن باشد. روندی که مرکزیت حزب ما را در مهاجرت از کادرهای سابقه دار حزبی تهی کرد و ارتباط آن را با توده‌ای‌های داخل کشور و اساساً تحولات ایران چنان قطع کرد، که عده‌ای از شعار «**تعیین تکلیف حزب در مهاجرت**» پیروی کردند. یعنی درست خلاف آنچه که تجربه همه احزاب برادر و از جمله حزب توده ایران بود و عملاً هم نشان داد که مشکل حزب در مهاجرت و در دوران عقب نشینی نه با کنگره و پلنوم (به شهادت پلنوم‌های چندگانه پس از ۲۸ مرداد در مهاجرت) حل می‌شود و نه با تصفیه و تقسیم پست و مقام مهاجرتی! آن مشکلات در پیوند با جنبش انقلابی داخل کشور، تلاش برای حضور در انقلاب و سرانجام «در داخل کشور» حل شد و این بار نیز مشکل جز این راه‌حلی ندارد! نه تنها برای حزب توده ایران، بلکه برای همه احزاب و از جمله سازمان اکثریت، که همچنان نزدیک‌ترین سازمان به حزب توده ایران ارزیابی و آرزو می‌شود!

ما امیدواریم این نقد پایه یک بحث جدی پیرامون سیاست و عملکرد اداره کنندگان نشریه نامه مردم در سال‌های اخیر قرار گیرد و در آن حسن

نیستی در حد رفتن به سمت وحدت نظری، سیاسی و تشکیلاتی حزب دیده شود.. همانگونه که اشاره شد، به دلیل انتخابات حساس ریاست جمهوری دوره هشتم و ضرورت پرهیز از طرح هرگونه مطلبی که بتواند اذهان را از این انتخابات منحرف سازد پاسخ پرسش‌هایی که با ما در میان گذاشته شده بود، حتی در حد همین نقد را با تأخیر روبرو ساخت که یقین داریم خوانندگان راه‌توده این تأخیر را درک می‌کنند.

راه‌توده، در ارتباط با منتشر کنندگان نامه مردم معتقد است، هرکس که خود را توده‌ای می‌داند و به مشی، سیاست، تاریخ و سنن حزب توده ایران وفادار است توده‌ایست، بنابراین آنچه که در ارتباط با توده‌ای‌ها در هر سمت و مسئولیتی اهمیت می‌یابد پذیرش یا عدم پذیرش مشی و سنن و تاریخ حزب، اعتقاد و ایمان به وحدت حزب و پایبندی به ایدئولوژی حزبی است نه بیشتر و نه کمتر! بنابراین، پاسخ ما به آنها که در باره شخص محمد دستباز از ما سؤال کرده‌اند می‌گوید: ما به وی و یا هر کس دیگری که خود را توده‌ای بداند آنگونه می‌نگریم، که در بالا آوردیم.

در باره سوابق حزبی محمد دستباز نیز، تا آنجا که ما اطلاع داریم عمده‌ترین دوران فعالیت حزبی وی به سال‌های مهاجرت اخیر و در خارج از کشور باز می‌گردد. پیش از انقلاب ۵۷ و در نوجوانی برای تحصیل به انگلستان رفته و در آنجا تحصیل کرده‌است. بعد از انقلاب نیز چند سفر کوتاه به ایران داشته‌است و تا پیش از اجلاسی که بنام کنگره در مهاجرت اعلام شده عضو سازمان خارج از کشور حزب در انگلستان بوده‌است. ضمناً، از جمله نتایج حاصل از کنگره مذکور و جلساتی که بدنبال آن تشکیل شد، تاسیس یک دفتر روابط عمومی در انگلستان بود که وی مبتکر و سازمانده آن بود و سپس کار انتشار نشریه نامه مردم نیز در حاشیه همین روابط عمومی قرار گرفت و برای نخستین بار در تاریخ حزب توده ایران، بتدریج امور حزبی از آلمان به انگلستان منتقل شد!

به این ترتیب و بر اساس این اطلاعات، وی در برابر مطالبی که در سال‌های اخیر در نشریه "نامه مردم" و بنام همه توده‌ای‌ها اعلام شده مسئول است. موضوعی که در تشدید تفرقه در صفوف حزب و دوری از مشی شناخته شده حزب توده ایران و اتخاذ مواضع سیاسی اشتباه تاثیر انکار ناپذیر داشته‌است. اشتباهاتی مانند تحریم انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم، متهم ساختن رهبری در خاک خفته حزب به دادن "رای ضمنی به ولایت فقیه"، متهم ساختن توده‌ای‌های از قتل عام جسته و یا به مهاجرت تن سپرده به وابستگی به دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی، نزدیک ساختن مشی منتشره در نامه مردم به مشی سازمان‌های چپ روئی مانند راه‌کارگر، متهم ساختن پاره‌ای افراد توده‌ای و غیر توده‌ای داخل کشور به ارتباط با دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی و بنابراین نقد این نظرات، درواقع نقد مشی نامه مردم است والا خیلی طبیعی است که کس و یا کسانی حتی در یک حزب سیاسی- طی زمان نظرات خود را تصحیح کرده و تکامل ببخشند و در مسیر درست قرار بگیرند؛ اما ما در "نامه مردم" شاهد چنین تکامل و تصحیحی نیستیم و بحث اساسا فردی نیست!

چنانچه اطلاعات ما در این زمینه‌ها صحیح نباشد هیچ پروائی در تصحیح اشتباه خود نخواهیم داشت.

توده ایران مبنی بر حرکت در درون جنبش، قبول واقعیات موجود و دفاع از اتحادها و جبهه‌های مرحله‌ای بیگانه‌است!

### جنبش‌های اجتماعی در اشکال مذهبی!

نکته جالب در این بخش از مقاله آن است که نگارنده با بکار بردن ناآگاهانه اصل "اینهمانی" که یکی از اصول پایه‌ای روش متافیزیکی است، "جنبش مذهبی" به رهبری آیت‌الله کاشانی در دهه ۳۰ را با "جنبش‌های مذهبی" دهه ۴۰ و ۵۰ یکسان جلوه می‌دهد. جنبش‌هایی که خواه ناخواه تحت تاثیر انقلاب اکتبر، دست‌آوردهای سوسیالیسم، انقلاب‌های رهائی‌بخش در سراسر جهان و بویژه کشورهای عقب نگهداشته شده قرار داشته‌اند. در همین دوران و متأثر از همین واقعیات است که شاهد حضور سازمان‌های مذهبی با نام سوسیالیسم، مانند "سوسیالیست‌های خدایپرست" در ایران هستیم و سازمان‌هایی نظیر نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز، حزب مردم ایران، جنبش اسلامی مبارزان ایران، سازمان مجاهدین خلق، برداشت‌های علی شریعتی از اسلام و عدالتخواهی آن و دهها گروه کوچک و شخصیت مذهبی متأثر از همین شرایط با به میدان مبارزه گذاشتند. این مبارزات تفاوت اساسی و پایه‌ای با آن عملیات تروریستی فدائیان اسلام و موتلفه اسلامی داشت، که آبشخور آن ارتجاع مذهبی بود و ماجراجوئی‌های آن عمدتا توسط قدرت‌های خارجی و بویژه انگلستان هدایت می‌شد. امروز نیز آنچه که بعنوان تفکر ملی-مذهبی در ایران در ایران مطرح است، ریشه در این گذشته دارد.

اصولا کاربرد عبارت "جنبش مذهبی" و جدا سازی آن از جنبش بزرگتر و عمومی‌تر مردم ایران با اهداف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از همین شیوه تفکر سرچشمه می‌گیرد و هیچ نوع همخوانی با مشی و سیاست مبارزاتی حزب توده ایران ندارد. این نوع نگرش‌ها، سال‌هاست توسط سازمان‌هایی شبیه "راه‌کارگر"، "فدائیان اقلیت"، مجاهدین خلق (بویژه از سال ۶۰ به بعد) و اخیرا "حزب کمونیست کارگری" در اشکال دیگری مطرح می‌شود و اتفاقا یکی از بحث‌های ریشه‌ای حزب ما با این سازمان‌ها بر سر همین نوع برداشت‌های ذهنی از واقعیات جامعه ایران است! حزب توده ایران پدیده‌ای بنام جنبش مذهبی را نمی‌شناسد و در این مقولات مذهبی دخالت نمی‌کند، بلکه با جنبش‌های اجتماعی کار دارد که در کشورهای نظیر کشور ما می‌توانند در یک دوران و یا در مقاطعی چهره مذهبی به خود بگیرند!

نویسنده مقاله، ماهیت جنبش‌ها را فراموش کرده و به این ترتیب، به این جنبش‌ها با چسباندن صفت "مذهبی" حالت و ماهیت توطئه آمیز می‌بخشد. (صفحه ۹)

در صفحه ۱۱ همین مقاله، نویسنده بار دیگر مشخصه و تفکر مذهبی را از ماهیت طبقاتی جنبش جدا می‌کند، در حالی‌که حضور توده‌های وسیع مذهبی در انقلاب‌ها و جنبش‌ها از بار طبقاتی این انقلاب‌ها و

مقاله مورد بحث محمد امیدوار، تا آنجا که از نوشته تحقیقی زنده یاد عبدالصمد کامبخش برگرفته شده مطابقت دارد با واقعیات مربوط به تاسیس حزب توده ایران و جنبش کارگری ایران.

بحث نه بر سر نوع ترجمه فارسی به انگلیسی و یا استفاده از تحقیق عبدالصمد کامبخش، بلکه بر سر نوع نگرش نویسنده به اوضاع ایران، نقش مذهب در ایران، اطلاع و آگاهی از تاریخ ایران و تاریخ حزب از یک طرف و مشی و سیاست شناخته شده حزب توده ایران و تمام تحقیقاتی است که تاکنون حزب توده ایران در اسناد و مقالاتی است که در نشریات خود پیرامون این نقطه نظرات منتشر کرده است. نقطه نظرانی در مقاله امیدوار عنوان شده که تاکنون، عمدتا سازمان‌های سیاسی چپ رو و یا سازمان‌های سیاسی مخالف حزب توده ایران مطرح کرده و می‌کنند.

**بحث بر سر این نقطه نظرات است.**

برای نمونه این برداشت نویسنده در باره حوادث ۱۵ خرداد و فرم از بالا توسط دربار شاهنشاهی در دهه ۴۰ :

«یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های این دوره ظهور مجدد جنبش مذهبی بر علیه رژیم شاه‌است. جنبش مذهبی که تمام آبرو و تاثیر خود را بعد از رسوائی خیانت آیت‌الله کاشانی به دولت مردمی دکتر مصدق به نفع کودتای ۱۹۵۳ از دست داده بود، چهره خود را بار دیگر نشان داد. این بار در مخالفت و مقابله با شاه. رهبران مذهبی به خاطر آن به حیطه مبارزه ضد شاه گام نهادند که می‌ترسیدند پایگاه اجتماعی خود را در نتیجه اصلاحات (فرم) انجام شده توسط شاه و جامعه غربی شده ایرانی که رژیم فتوادی را تهدید می‌کرد، از دست بدهند.»

این مطالب در حالی بنام حزب توده ایران نوشته شده است، که ما می‌دانیم حتی آیت‌الله خمینی در حوادث ۱۵ خرداد با شعار مقابله با کاپیتالیسم و دفاع از استقلال ملی و مخالفت با نوکری امریکا توسط دربار شاهنشاهی به میدان آمد و مردم نیز برای دفاع از همین اهداف به میدان آمدند و فرم شاهانه نیز پیش از آنکه اهداف اصلاح طلبانه و مدرنیسم غربی داشته باشند، هدفش جلوگیری از رشد و خیزش نوین جنبش مردم در دهه دوم بعد از کودتای ۱۳۳۲ بود. تفسیرهایی نظیر "غربی شدن ایران" و بهره‌گیری از نقش مخرب ارتجاع مذهبی در سال‌های بعد از انقلاب ۵۷ و پایگاه بشدت ضربه دیده آن در ایران امروز را هرگز نباید و نمی‌توان پایه تحلیلی و مجاز بودن برخی برداشت‌های ذهنی در باره این نقش در دهه ۴۰ و ۵۰ قرار داد. این نوع برداشت‌ها و تعبیر و تفسیرها پیش از آنکه یک تحلیل حزبی و توده‌ای واقعی باشد، نوعی موج سواری برای جلب نظر برخی سازمان‌های سیاسی راست و چپ خارج کشور است، که حتی نقش کنونی و بسیار مهم بخش مذهبی و روحانی حاضر در صحنه مبارزه امروز ایران را نیز زیر علامت سؤال قرار می‌دهد و نه تنها جنبش اصلاحات را تضعیف می‌کند، بلکه با مشی همیشگی حزب

خود شاهدهی زنده‌است. بنابراین، آن مسئله‌ای که بدون راه حل و بی‌پاسخ باقی مانده اینست که مگر می‌توان بنام حزب توده ایران و اینگونه بی‌ارتباط، بی‌اطلاع و بیگانه با جامعه ایران و بی‌اعتناء به حضور توده‌ایهای صاحب نظر، دارای حق آب و گل و مصمم به دفاع از گذشته و حال حزبشان سخن گفت؟

ما در سال‌های اخیر، به کرات در نشریه "نامه مردم" شاهد این نوع نوسان‌های نوبتی و متاثر از رویدادها و عقب و جلو شدن مبارزه هستیم. نوسان‌هایی که عمدتاً ناشی از در اختیار نداشتن یک تحلیل همه جانبه از اوضاع ایران و لجاج خانمان برانداز با مشی و جانبازی حزب توده ایران برای دفاع از انقلاب ۵۷ و جانبازی و جانفشانی آنها در دفاع از این سیاست و مشی است.

نویسنده مقاله در جمله‌ای که در بالا آمد و تفکر غالب در آن نوشته‌است، روحانیت شیعه ایران را به عنوان یک طبقه اجتماعی، یا بهتر بگوئیم یک کاست اجتماعی مطرح می‌کند، گرچه کلمه کاست را به کار نبرده، اما گفتن این که «روحانیت شیعه یک طبقه اجتماعی بود ۰۰۰» همین مفهوم را تداعی می‌کند. برداشت و اصطلاحی که از همان سال‌های اول انقلاب سازمان راه‌کارگر، به تقلید از دوران ناپلئون و "بناپارتیسم" مبلغ و توزیعه‌کننده آن بود و زنده یاد طبری نیز همان موقع پاسخ تئوریک و سیاسی آن را داد و ما بارها در راه‌توده نیز آن را منتشر کرده‌ایم. این اصطلاح و برداشت، (کاست روحانیت، حکومت‌آخوندی، طبقه روحانیت ۰۰۰) بویژه تا پیش از انتخابات سال ۷۶ ریاست جمهوری در مقالات هوشنگ وزیری در کیهان لندن و در نوشته‌های محمدرضا شالگونی در "راه کارگر" بسیار معمول شده بود و پایه‌های با صطلاح تئوریک "تحریم انتخابات" که انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ۷۶ را در مهاجرت را بدنبال آورد و حتی همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری را آلوده به خود کرد قرار گرفت. در همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری نیز، بار دیگر و متکی به بگیر و ببندهای در نوسان جنبش عظیمی که در داخل کشور جریان دارد موجب کوبیده شدن دگر باره بر طبل تحریم انتخابات شد و سلطنت طلب‌ها و چپ‌روها، در کنار راست‌ترین بخش حاکمیت در جمهوری اسلامی قرار گرفته و خانه نشینی مردم را تبلیغ کردند! تبلیغی که اکنون مهر باطل شرکت عظیم مردم در انتخابات ۸۰ را بر پیشانی دارد. متأسفانه و متاثر از همین جوسازی‌ها و بی‌اطلاعی‌ها بود که نامه مردم انتخابات مجلس پنجم را با عنوان بزرگ "تحریم انقلابی" کرد و انتخابات سال ۷۶ ریاست جمهوری را با این جمله «مگر جناح‌ها در جمهوری اسلامی با هم تفاوتی هم دارند؟» تحریم کرد.

حتی در همین انتخابات خرداد ۸۰ هم، نامه مردم از محمدخاتمی فاصله گرفته و با انداختن مسئولیت به گردن اصلاح‌طلبان (!) مردم را به رای دادن به کاندیدای اصلاح طلبان دعوت کرد و خاتمی را بر کرسی انواع اتهامات نشاند و جنبش مردم را ناچار از انتخاب خاتمی جلوه داد که خود بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد. بعنوان نمونه از یک تفکر ریشه‌ای در "نامه مردم"، که پایه بسیاری از گمراهی‌های سیاسی - تحلیلی این نشریه در سال‌های اخیر بوده‌است، از اعلامیه دعوت به شرکت در انتخابات، این جمله در بند اول اعلامیه در زیر می‌آوریم که بعنوان سند مصوب پلنوم (وسیع) در نامه مردم ۶۰۹ منتشر شده‌است. البته همین اعلامیه نیز عنوان رای به خاتمی را ندارد، بلکه با عنوان «انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۰، همه پرس‌ی‌یی برای تداوم روند اصلاحات و نفی رژیم استبدادی "ولایت فقه" را دارد. این عنوان عیناً به همین شکل که شاید منظور خاصی از "هم پرس‌ی‌یی" را در دنبال می‌کرده منتشر شده و ما تعبیر در آن را جایز ندانستیم! ( در همین ارتباط به صفحه نامه‌ها و پیام‌ها نیز مراجعه کنید)

جنبش‌ها نمی‌کاهد و اساساً نگرش حزب توده ایران و مشی توده‌ای آنچه را پیوسته در این جنبش‌ها برجسته می‌بیند همان بار طبقاتی آنها و پذیرش واقعیت سنت، مذهب و آداب و رسوم مردم ایران است که پیوسته به آن احترام گذاشته و می‌گذارد. ضمناً این واقعیت را که رهبری آیت‌الله خمینی - که او را بی‌اعتناء به اعتقادات مذهبی مردم "خمینی" خطاب می‌کند- در انقلاب ۵۷، رهبری عام بود و در دایره پیروان او- که طبعاً باید مذهبی باشند- محدود نماند. چنانکه می‌دانیم، نه تنها احزابی نظیر نهضت آزادی، بلکه همه احزاب و سازمان‌های سیاسی غیر مذهبی و پیش‌آپیش آنها، احزاب ملی ایران این رهبری را با صدور بیانیه‌هایی در پاریس و سپس در تهران پذیرفتند. این نوع تبلیغات، که متأسفانه در سال‌های اخیر خمیرمایه و دیدگاه مسلط بر نشریه نامه مردم بوده‌است، چه حاصلی جز این دارد که حزب توده ایران را منزوی، جدا از همه احزاب و سازمان‌های سیاسی حاضر در صحنه مبارزات انقلابی دهه ۴۰ و ۵۰ و دنباله رو آیت‌الله خمینی بخواند معرفی کند؟

این تعبیر و تفسیرها در شرایطی بنام حزب توده ایران در نشریه نامه مردم منتشر می‌شود و حتی در نشریات احزاب برادر و برخی مجامع آنها مطرح می‌شود و یا روی اینترنت قرار می‌گیرد که توده‌ای‌ها می‌دانند انقلاب ایران با حضور دهها میلیونی مردم مذهبی ایران، اما با خواست‌های مشخص طبقاتی به پیروزی رسید و در دایره پیروان آیت‌الله خمینی خلاصه نشده بود و حضور زن و مرد و جوان و نوجوان ایرانی با حفظ باورهای دینی خود در این انقلاب به معنای مشخصه اسلامی بودن آن نبود و همچنان هم نیست. اتفاقاً همگان شاهد ۲۲ سال تلاش شکست خورده برای خلاصه کردن این انقلاب در باورهای مذهبی و آنها هم از نوع ارتجاعی آن که امثال آیت‌الله مصباح یزدی، به نمایندگی از غارتگران اقتصادی و طرفداران قداست سرمایه آن را توزیعه می‌کند هستند. تقسیم‌گرایش‌های مذهبی و اسلامی از همان ابتدای پیروزی انقلاب و آنها هم توسط شخص آیت‌الله خمینی و جمعی از همفکران و شاگردانش به اسلام امریکائی، اسلام مستضعفین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام پاره‌پاره‌ها و اصطلاحاتی در همین زمینه خود شاهد نه تنها بار طبقاتی انقلاب ۵۷، بلکه گرایش‌های طبقاتی و مردمی بخش قابل توجهی از روحانیون بود و همچنان نیز هست. این برداشت‌ها و پیوند مذهب و اسلام با اقشار و طبقات مختلف را ما در نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و برداشت‌های امثال علی شریعتی و حتی آیت‌الله مطهری نیز شاهدیم. حتی پیش‌تر و صریح‌تر از آیت‌الله خمینی، علی شریعتی این اصطلاحات را بکار گرفت. بنابراین، همه این واقعیات را ندیدن و آنها را زیر اصطلاح و برداشت "مشخصه اسلامی" خلاصه کردن عملاً نفی بار طبقاتی انقلاب و جنبش مردم نیست؟ و گمراهی در جبهه دفاع از آرمان‌های آن انقلاب و جنبش کنونی را بدنبال نمی‌آورد؟

## کاست روحانیت!

در همان صفحه ۱۱ باز هم می‌خوانیم: «۰۰۰ روحانیت شیعه یک طبقه اجتماعی بود، به تعداد ده‌ها هزار. پایگاه اجتماعی آنها بطور عمده خرده بورژوازی، بورژوازی تجاری، زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران بزرگ بودند که ایدئولوژی آنها بطور معمول برایشان جالب بود.»

این احتمال که نویسنده این مقاله، دوران رکود ظاهری جنبش مردم در نیمه دوم دهه ۶۰ و نیمه اول دهه ۷۰ را ملاک ارزیابی‌های اینچنینی خود قرار داده باشد وجود دارد. ملاک و معیاری که حوادث ۴ سال گذشته بر همه آنها خط بطلان کشیده است و نگاهی به طیف مذهبیون موجود در زندان‌های کنونی خود گویای بسیاری از واقعیات است. همانگونه که صف آرائی موجود در صحنه سیاسی چهار سال اخیر ایران

سازمان مجاهدین خلق در سال‌های پس از پیروزی انقلاب که بی شک ضربات بزرگی به انقلاب زد و نقش مهمی در تقویت ارتجاع در حاکمیت جمهوری اسلامی ایفاء کرد می‌خوانیم: «۰۰۰ در این سال (سال ۶۰) مجلس به انفصال بنی‌صدر رای داد و خمینی بر آن صحنه گذاشت. این تصویب به حرکت مسلحانه سازمان مجاهدین خلق و بنی‌صدر که بخشی از جنبش ملی را تشکیل می‌دادند منجر شد ۰۰۰»

همه توده‌های‌هائی که از نزدیک حوادث سال‌های پیروزی انقلاب و رویدادهای مهم آن را بخاطر دارند، بدقت می‌دانند در آن سال‌ها چه گذشت و حزب توده ایران چگونه با تمام وزن و اعتبار خود در صحنه ایستاد تا بلکه مانع رویدادهائی شود که برای انقلاب ۵۷ فاجعه به همراه آورد، مگر سازمان‌هائی نظیر راه‌کارگر، شخص بنی‌صدر و تشکیلات وابسته به مسعود رجوی، که گویا نویسنده مقاله مورد بحث یا برای بدست آوردن دل آنها و یا از سر باور به دیدگاه‌های آنها چنین به تحریف تاریخ حزب و انقلاب دست زده‌است.

توده‌های‌ها می‌دانند و اتفاقاً در همین شماره راه‌توده و به نقل از نوشته ۵۲ صفحه‌ای نورالدین کیانوری می‌خوانید که حزب ما به دلائل مشخصی که بعداً صحت آنها بر همگان روشن شد مخالف رسیدن ابوالحسن بنی‌صدر به ریاست جمهوری بود و با شهامت و جسارتی کم نظیر این نقطه نظر خود را اعلام داشت. دوری سازمان مجاهدین از سیاست اولیه خود، فاصله‌گیری از سازمان تحت رهبری دکتر پیمان و جنگ تبلیغاتی علیه نشریه "امت"، فاصله‌گیری از سازمان فدائیان و افزودن بر فاصله خود با حزب توده ایران و نزدیکی آنها به بنی‌صدر و رفتن به سوی تدارک عملیات مسلحانه نیز امری بود که حزب ما خیلی زود سرانجام آن را قطعی تشخیص داده و بسیار کوشید از تکامل و وقوع آن جلوگیری کند. حزب، بارها در ارگان مرکزی خود در این زمینه مقاله نوشت، نامه خصوصی به رهبری سازمان نوشت و حتی دیدارهای جنبی با رهبری سازمان ترتیب داد تا بلکه جلوی این اتحاد و این واقعه مخرب را بگیرد. حزب ما روندی را که در سازمان مجاهدین از سال ۶۰ شکل گرفت نه تنها مخرب ارزیابی کرده بود، نه تنها با تمام توان کوشید جلوی آن را بگیرد، بلکه در این سیاست و این روند دست‌های مرموز امثال حسن آیت، مظفربقائی، انگلستان و سازمان‌های جاسوسی امریکا را نیز می‌دید و می‌گفت و می‌نوشت.

بجای برجسته ساختن آن موضع‌گیری‌های تاریخی، امروز چگونه کسانی می‌توانند بنام توده‌ای چنین تاریخ را دگرگون جلوه دهند؟ چه شرایطی فراهم آمده تا کسانی فرصت یابند بنام حزب توده ایران این نظرات را منتشر کنند؟ پاسخ ما روشن و صریح است: قلع و قمع تشکیلاتی حزب، خالی کردن مرکزیت حزب از توده‌های‌ها سابقه دار و بیرون آمدن از دل جنبش دهه ۵۰ و انقلاب ۵۷ و سال‌های دشوار تلاش حزب برای حضور در صحنه فعالیت علنی و مایه گذاشتن از جان خویش برای تثبیت و تعمیق دستاوردهای انقلاب. وقتی گفته و نوشته می‌شود که بحران تشکیلاتی کنونی، تفرقه در صفوف حزب، دسته‌بندی‌های مهاجرتی، تخریب و ترور سیاسی توده‌ای‌ها، اصرار بر حفظ جدائی‌ها و پرهیز از گام برداشتن در جهت وحدت صفوف حزب ریشه‌های جدی در نگرش‌های سیاسی-ایدئولوژیک دارد، نباید تعجب کسانی را موجب شود. بیست و چند نفر را در مهاجرت جمع کردن و بنام تمام حزب چک بی‌محل کشیدن برای ادامه همین آشفتگی‌هاست. آشفتگی‌هائی که نقض اساسنامه حزبی و سنن حزبی را به یک روش جاری در اطراف "نامه مردم" تبدیل کرده‌است. نتیجه همین نقض اساسنامه‌های حزبی، مصوبات حزبی و سنن و مشی حزبی است که به کسانی جسارتی در حد لغو تصمیمات صلاحیت‌دارترین

در همان پاراگراف اول این اعلامیه، که هیچ ارتباطی با مشی و سیاست و نگرش توده‌ای و حزب توده ایران ندارد می‌خوانیم: «چهار سال از واقعه تاریخی فراندوم دوم خرداد ۱۳۷۶ می‌گذرد، واقعه‌یی که در آن میلیون‌ها ایرانی، برغم همه محدودیت‌ها و وضعیت تحمیل شده از سوی رژیم استبدادی "ولایت فقیه"، به پای صندوق‌های رای رفتند و مخالفت آشکار خود را با سیاست‌های «هرچه بیشتر اسلامی کردن ایران» و ادامه حاکمیت متکی بر "ولایت مطلقه فقیه" و بی‌حقوقی کامل مردم، اعلام کردند.»

## واقعه تاریخی و "نامه مردم"!

در این اعلامیه سخن از یک واقعه تاریخی است که نویسنده و یا نویسندگان و تأییدکنندگان همین جمله از سند بالا، آن را تحریم کردند و هنوز هم رسماً آن اشتباه تاریخی را پذیرفته‌اند. همانگونه که اشتباه تحریم انقلابی انتخابات مجلس پنجم و اشتباهات بسیار دیگری را پذیرفته‌اند! انتخاباتی که حالا دیگر کمتر نیروی سیاسی جدی در داخل و خارج کشور است که آن انتخابات (مجلس پنجم) را سرفصل حضور جنبش کنونی مردم در عرصه سیاسی و مبارزاتی ایران ارزیابی نکرده و اشتباه خود را در تحریم آن و همچنین تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم نپذیرفته باشد! انتخاباتی (مجلس پنجم) که تغییر توازن نیروها و آرایش سیاسی در حاکمیت جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت و نویسندگان همین مقالات و مطالب در نشریه نامه مردم، راه‌توده را به دلیل دعوت به شرکت در آن انتخابات بر کرسی انواع اتهامات سخیف نشانده و تیغ بر چهره حزب و بخشی از توده‌های‌ها کشیدند!

از نویسنده و تأییدکنندگان سندی که اولین پاراگراف و جمله آن را در بالا آوردیم و نویسنده مقاله‌ای که از انگلیسی به فارسی برگردانده‌ایم باید پرسید: دعوا بر سر اسلامی‌تر کردن و یا غیر اسلامی‌تر کردن ایران است؟ مردم در انتخابات سال ۷۶ شرکت کردند تا جلوی اسلامی‌تر شدن جامعه را بگیرند؟ واقعه مشی و نگرش توده‌ای یعنی این؟ پلنوم وسیع یعنی این؟ سند حزبی یعنی این؟ و یا برعکس، سند و مصوبه و پلنوم و اعلامیه یعنی غیر از این؟

در این مطلب، تلاش اینست که مقاله پایه‌ای منتشره در اینترنت که از انگلیسی به فارسی برگردانده شده نقد و بررسی شود، چرا که بنا بر تصمیم شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده قرار نیست گفتگو و یا باصطلاح "پلمیک" با نامه مردم بصورت مستمر در نشریه راه‌توده ادامه یابد. در غیر اینصورت، بسیار جا داشت تا اعلامیه پایان انتخابات اخیر ریاست جمهوری و مطالب منتشره در آخرین شماره بعد از انتخابات این نشریه، در ارتباط با حوادث مجلس نیز در تکمیل نقد مقاله آقای امیدوار موشکافی شده و پیوند آن‌ها با یکدیگر در معرض قضاوت قرار گیرد. مطالبی که عمدتاً متکی است به این خبر و یا آن موضع‌گیری مقامات حکومتی در بطن جنبشی که عظیم‌تر از موضع‌گیری‌های نوبتی رئیس مجلس و یا رهبر و دستگاه رهبری پیش می‌رود و نیروی تعیین‌کننده این موضع‌گیری‌ها نیز توازن نیروها در جامعه و پیش رفت و یا پس رفت جنبش است، نه تمایل این و یا آن شخصیت سیاسی حاکم و یا سیستم ولایت فقیه و شخص رهبر یا ولی فقیه!

## تبرئه بنی‌صدر و مجاهدین به قیمت نفی سیاست حزب!

در صفحه ۱۳ مقاله آقای امیدوار و در تبرئه عملکردهای نخستین رئیس جمهوری "ابوالحسن بنی‌صدر" و ماجراجویی‌های بزرگ



**در کارزار دفاع از زندانیان سیاسی به هوش  
باشیم و از تکرار فاجعه جلوگیری کنیم!**

## آنچه بر ما گذشت آنچه بر زندانیان ملی - مذهبی می گذرد!

**پایان فاجعه یورش به ملی-مذهبی ها و روزنامه نگاران نباید  
آن شود که با یورش به حزب توده ایران شد!**

فاجعه‌ای که امروز در زندان ۵۹ و در ارتباط با زندانیان ملی-مذهبی و روزنامه‌نگاران آزادی‌خواه و طرفدار تحولات و جنبش مردم ایران می‌گذرد، فاجعه‌ای تکراری در تاریخ جمهوری اسلامی است. تاریخ مدون جمهوری اسلامی، با شرح دقیق و کاملی از آنچه که از آن بعنوان فاجعه انسانی در زندان‌های جمهوری اسلامی یاد می‌شود ثبت خواهد شد. آنچه که امروز بدیع و تاریخی است، نه ادامه فاجعه، بلکه افشای فاجعه و آشنائی میلیون‌ها مردم ایران با آن جنایاتی است که در حق انقلابیون در دهه ۶۰ و ۷۰ روا داشته شد و امروز در مورد زندانیان ملی-مذهبی، دانشجویان و روزنامه نگاران تکرار می‌شود.

در عین افشای آنچه که امروز در زندان ۵۹ و دیگر زندان‌های مخفی می‌گذرد و یاری رسانی به کارزار دفاع از این زندانیان، ضرورت دارد تا این کارزار را با افشاگری در باره آنچه که در گذشته انجام شده و امروز تکرار می‌شود پیوند بزیم. خانواده‌های زندانیان سیاسی ملی-مذهبی، دانشجویان و روزنامه‌نگاران باید بدانند و این آگاهی و اطلاع را به میان مردم ببرند که در گذشته بر انقلابیون در زندان‌های جمهوری اسلامی چه گذشته است و چگونه فریادهای مظلومانه و حق خواهان شریف‌ترین انسان‌های این کشور در گلوهای که طناب دار را در زیر زمین‌ها و شرفاژخانه‌های زندان‌های اوین و گوهر دشت و قزل حصار و دور آنها پیچیدند خفه شد و بجائی نرسید! همانگونه که جنبش امروز مردم ایران با آرمان‌های انقلاب ۵۷ پیوند دارد، جنایات امروز علیه این جنبش نیز با جنایاتی که توأم با خیانت به انقلاب انجام شد پیوند دارد. جنایت، خیانت، خدمت و مظلومیت هیچ مرز ایدئولوژیکی، مذهبی، عقیدتی و قومی نمی‌پذیرد. اگر از ابتدای پیروزی انقلاب این واقعیت بصورت همگانی، از سوی همه نیروهای انقلابی درک شده و به آن عمل شده بود، ای بسا آنها که امروز زمام امور و هدایت جنایات را برعهده دارند نمی‌توانستند پشت نقاب مذهب پنهان شده و در صف انقلابیون مذهبی خود را جای دهند و سرانجام خنجر را که گوی انقلابیون دگراندیش را از هم درید در پهلوی مذهبیون فرو کنند. آنکه امروز روحانیون را به شکنجه‌گاه می‌برد، همان است که دیروز انقلابیون دگراندیش را به شکنجه‌گاه برد.

پلنوم وسیع در تاریخ حزب پلنوم وسیع ۱۷ در داخل کشور- و تصمیمات پلنوم ۱۸ که با هدف در اهتزاز نگهداشتن پرچم حزب و با حضور عده‌ای از بنیانگذاران حزب (زنده یادان ایرج اسکندری، اردشیر آوانسیان، رضا رادمش، اکبرشاندزمنی و ۰۰۰) را می‌دهد. همین جسارت است که بیانیه کناره‌گیری علی خاوری از دبیر اولی حزب را، بی‌اعتناء به بازتاب‌های آن در جنبش و بویژه در داخل کشور در نشریه نامه مردم به سینه چاپ می‌سپارد و نسبت به عکس‌العمل‌های منفی و به حق توده‌ای‌ها، بویژه در داخل کشور بی‌اعتناء باقی می‌ماند. وقتی عده‌ای حیات خود را با مهاجرت پیوند بزند، بصورت بسیار طبیعی از بازتاب آنچه که می‌نویسند و تصمیماتی که اعلام می‌کنند نیز نگران نیستند.

به بخش دیگری از مطالبی که به قلم آقای امیدوار منتشر شده و ما متن انگلیسی آن را ترجمه شده در اختیار داریم باز گردیم. ایشان بی‌اعتناء به تأثیرات عمیق انقلاب ۵۷ در تمام عرصه‌های زندگی و بینش سیاسی-فرهنگی مردم ایران، که امروز پیامدهای آن را در جنبش عظیم کنونی مردم ایران شاهد هستیم، ابتدا روحانیت را یکپارچه می‌بیند و دیکتاتوری روحانیون مورد نظر خود را، در مقطع انتخابات سال ۷۶ قطعی شده تلقی می‌کند (و لابد از دل همین برداشت شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری را نامه مردم بیرون کشیده‌است) و سپس می‌نویسد: «... با فرار بنی‌صدر به خارج و تقویت روحانیت در داخل حکومت، رژیم قرون وسطائی و دیکتاتوری شکل گرفت. حزب توده ایران پلنوم هفدهم خود را در آغاز سال ۱۹۸۱ برگزار نمود. متأسفانه پلنوم نتوانست تغییرات اوضاع سیاسی و دورنمای آینده را فرمولبندی کند. در این دوره رهبری حزب بطور جدی مجبور بود که اصول "اتحاد و انتقاد" را مورد تجدید نظر قرار دهد. حزب مجبور به استنتاج جهت‌گیری سیاسی و تشکیلاتی جدیدی بود که بطور باثبات آن را به عنوان یک نیروی مخالف تثبیت نماید. حزب بدلائل مختلف، و این حقیقت که توجه زیادی به "اتحاد" نشان داده بود، بعلاوه دنبال کردن خط مشی خمینی از بقیه قوانین طبقاتی و نادیده گرفتن تمایل ضد کمونیستی خمینی و پیروانش موجب شد تا قادر نشود تغییرات ضروری را در سیاستش به عمل آورد...»

بدون هیچ تردیدی، نویسنده این مقاله، یعنی آقای امیدوار نه از مسائل و مصوبات و تصمیمات و مذاکرات پیش از پلنوم ۱۷ باخبر است و نه از مسائل پس از آن. اگر این بی‌خبری و بی‌اطلاعی نبود، اجازه چنین جسارتی را برای اینگونه اظهار نظرها به خود نمی‌داد. این جسارت حاصل نشده‌است، مگر بدلیل فراهم آمدن آن شرایطی که کسانی در این حد از اطلاع و آگاهی درباره حزب، گذشته آن، امروز و آینده آن و سال‌های بسیار دشوار فعالیت علنی در سال‌های پس از پیروزی انقلاب که هیچ نقش در آن نداشته و اساسا در آن شرکت نداشته‌اند اینگونه قلم بر کاغذ بگذارند. کدام عقل سلیم می‌پذیرد که با فرار بنی‌صدر به خارج دیکتاتوری در جمهوری اسلامی شکل گرفت؟ پایه‌های طبقاتی این دیکتاتوری- در سال ۶۰ و ۶۱- چه بوده‌است؟ و...

با تمام نیرو و قدرت باید کوشید آن شرایطی را تغییر داد، که بموجب آن چنین با تاریخ، سنن، مشی، اعتبار و سرنوشت سیاسی توده‌ایها باز می‌شود. باید توده‌ای‌ها را برای تعیین سرنوشت حزب خویش به صحنه فرا خواند و پیوند حزب را نه در اعلامیه‌های چند پهلوی و از سر اکراه، بلکه از سر پیوند و مبارزه با جنبش داخل کشور برقرار ساخت! همین تجمع و پیوند، سرآغاز رفتن به سوی وحدت دوباره حزب و حل بحرانی تشکیلاتی خواهد بود و لاغیر!

وقف خدمت به این مردم و این آب و خاک شده است، همچنان بالاتکلیف و در شرایط سخت زندانی هستیم. این تنها من نیستم که دچار چنین وضعی هستیم. عده زیادی از همسالان و جوانان و پیران، از زن و مرد و از گروه‌های مختلف سیاسی و با طیف عقاید کاملاً متفاوت و از جمله تعداد زیادی از رفقای من، به این وضع دچارند که بجای رسیدگی به وضع حقوقی و قضایی آنها- تحت انواع فشارها برای پذیرفتن موقعیت و وضعیتی بنام "توب" بخوانید تن دادن به ریا و تزویر و نفاق واقعی- قرار دارند. در چنین شرایطی که باید تعجب کرد که زندان‌های جمهوری اسلامی ایران به کارخانه‌های ناراضی تراشی نه تنها در داخل زندان‌ها که در جامعه و در بین خانواده‌ها و بستگان زندانیان و به مزارع پرورش میوه‌های مسموم ریا و تزویر و نفاق تبدیل شده‌اند، به جز شکاف عمیق بین گفتار و کردار ندیده‌ام و این عمده‌ترین علت ایجاد شک و تردید و بی‌اعتمادی در من است. در حالیکه از زبانی می‌شنیدم که فحش دادن با اخلاق اسلامی مغایر است از همان زبان فحش‌های رکیک شنیده‌ام؛ در حالیکه از زبانی می‌شنیدم که تهمت زدن و کوشش برای هتک آبرو و حیثیت افراد از گناهان کبیره است، مورد شدیدترین تهمتهای و افتراهای سیاسی و ناموسی قرار گرفته‌ام. تهمت زدن و بی‌آبرو کردن دیگران جزئی از زندگی روزانه شده است. در حالیکه شما در یکی از پیام‌هایتان گفته بودید که کسی که به دیگران تهمت بزند و بکوشد تا با فشار و ارباب متهم را مجبور به قبول تهمت نماید، گناهش مانند کسی است که در خانه کعبه با مادر خود زنا کند، بارها و بارها شاهد ارتکاب چنین گناهی از سوی عده‌ای که خود را مسلمان می‌نامند و من به نوبه خود آنها را مسلمان نما می‌نامم، بوده‌ام؛ در حالیکه از زبانی می‌شنیدم که کتک زدن و آزار زندانی بدور از رفتار اسلامی است، از دست همان زبان، بدون کوچکترین مجوزی کتک خورده‌ام و شاهد کتک خوردن و آزار زندانیان دیگر بوده‌ام، بدون اینکه حداقل این حق ساده و این اجازه طبیعی را داشته باشم که چشم در چشم شکنجه‌گر خود بیاندازم. قلم من که تحمل بار بیان این همه زشتی و پلیدی را ندارد. ولی نمی‌دانم شما که خود مدتی گرفتار ددمنشان رژیم طاغوت و زندانی بوده‌اید، آیا می‌توانید حال انسانی را نزد خود مجسم کنید که اغلب در نیمه‌های شب با چشمانی بسته و در گوشه‌های خلوت و تاریک زندان با این احساس که تنهای تنهاست، کوچکترین حقی ندارد و هیچکس به فریادش نمی‌رسد، باید انواع شکنجه‌های روانی و جسمی را تحمل می‌کرد. در حالیکه بارها و بارها شنیده و در قانون اساسی جمهوری اسلامی خوانده بودم که شکنجه ممنوع است، خود شکنجه شده و بارها و بارها شاهد شکنجه‌های بیرحمانه انسان‌های دیگر بوده‌ام. انسان‌هایی که صدای خش‌خشن خزیدن پیکر علیل آنها را شنیده و از زیر چشم بند دیده‌ام که چون در اثر شکنجه قادر به راه رفتن نبوده‌اند، برای نقل مکان بر روی باسن خود می‌خزیدند و من با دیدن این صحنه‌ها، درد خود را فراموش می‌کردم و با خود فکر می‌کردم این کیست؟ و جواب می‌دادم مهم نیست که اسمش چیست و عقیده‌اش کدام است. این دیگر یک فرد و یک انسان نیست، همه انسانیت و همه بشریت است که چنین دلیل و بیچاره بر روی زمین می‌خزد. انسان‌هایی را دیده‌ام که در اثر شدت زخم‌ها و دردهای ناشی از شکنجه استفراغ می‌کردند، و در نتیجه آنقدر آب از دست می‌دادند که پوستشان خشک می‌شد و خطر مرگ تهدیدشان می‌کرد و برای نجات جانشان که اکثریت خواهان این نبودند، می‌بایست به تزریق سرم متوسل شد. انسان‌هایی را دیده‌ام که از شدت ضربه‌های شلاق خون ادرار می‌کردند و به علت از کار افتادن کلیه‌ها می‌باید دیالیز شوند. البته از حق

باز انتشار دردنامه همسر احسان طبری که در شماره ۱۰۷ راه‌نوده منتشر شد، انتشار نامه زنده یاد کیانوری خطاب به رهبر امروز جمهوری اسلامی در شماره ۹۱، نامه تاریخی علی‌خاوری خطاب به آیت‌الله منتظری در شماره ۱۰۶ و اکنون انتشار بخش‌هایی از نامه دکتر احمد دانش از زندان اوین به آیت‌الله منتظری با همان هدفی صورت می‌گیرد که در بالا به آن اشاره شد. نسلی که امروز در میدان جنبش و مبارزه قرار گرفته است باید بداند در گذشته‌ای نه چندان دور بر پیشینیان آرمان خواه و مردم دوست کشورش چه گذشته‌است و چرا هر چه که امروز در جمهوری اسلامی می‌گذرد پیوند و ریشه در گذشته دارد.

آنچه را احمد دانش در سال ۱۳۶۶ نوشت و در ادامه می‌خوانید و یا آنچه همسر دردمند احسان طبری در همان سال‌های سکوت و جنایت نوشت، گوئی امروز و از زبان همسر عمادالدین باقی و یاهمسر یوسفی اشکوری و یاختر عزت‌الله سبحانی نوشته شده‌است. دردها، انگیزه‌ها و واقعیات آنقدر بهم نزدیک‌اند که گاه ناخواسته و ندانسته جملات این نامه‌ها را نیز با یکدیگر شبیه ساخته‌است.

در آن سال‌ها، یگانه مخاطب این نامه‌ها آیت‌الله منتظری بود که خود نیز سرانجام در بند توطئه‌گران به اسارت در آمد و امروز محمداختامی است که نباید اجازه داد در چنین بندی به اسارت در آید، همانگونه که نباید اجازه داد سرنوشت زندانیان امروز باسرنوشت آنها که در سال ۶۷ قتل‌عام شدند تا راه برای کودتا علیه مذهبیون آرمان‌خواه و دولتمداران دوران آیت‌الله خمینی هموار شود یکسان شود!

**به هوش باشیم و با تمام هوشیاری در میدان بایستیم و مردم را آگاه کنیم و این آگاهی را علیه جنایتکاران بسیج کنیم!**

## نامه دکتر احمد دانش از زندان اوین

### حضرت آیت‌الله العظمی منتظری!

پس از سلام و ادای احترام این نامه را با تردید و نوعی احساس شک و بدبینی نسبت به اجرای قانون و رعایت عدالت در جمهوری اسلامی ایران برایتان می‌نویسم. امیدوارم مرا خواهید بخشید که چنین صریح و بی‌تکلف صحبت می‌کنم. آنقدر درد در سینه و زخم بر پیکر دارم که بیان آنها در چارچوب تنگ گفتار و نوشتار پر تکلف و پر تعارف نمی‌گنجد. آنقدر بی‌تفاوتی و از آن بدتر خصومت نسبت به سرنوشت انسان‌ها دیده‌ام که درباره موثر بودن و نتیجه دادن هرگونه اعتراف و شکایت عمیقاً بدبینم. حتماً سؤال خواهید کرد که علت این همه شک و تردید چیست و چرا من که اینقدر بدبینم، اقدام به نوشتن این نامه کرده‌ام؟ در جواب سؤال اول باید بگویم: اکنون پنجمین سال است که در زندان بسر می‌برم و با وجودیکه بعنوان یک پزشک جراح هر کمکی که از دستم برمی‌آمده است بر طبق سوگندی که برای حفاظت از زندگی و کاستن از درد بیماران یاد کرده‌ام، انجام داده‌ام و در نتیجه تعداد زیادی از مقامات دادستانی و زندان مرا شخصاً می‌شناسند و علیرغم اینکه در تمام پرونده من حتی یک مورد خطا که باستناد آن حتی بتوان کسی را به بازجویی دعوت کردن وجود ندارد و با وجودیکه بسیاری از مقامات بخوبی می‌دانند که تمام زندگی من

علیرغم همه این دشواری‌ها و فقط بخاطر اینکه به خط اصلی انقلاب یعنی مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم وارد نشود و برای اینکه این خط حتی‌الامکان تقویت شود، صادقانه و با از خود گذشتگی کم نظیر از انقلاب دفاع کردیم. همه شاهدید که در این راه دشوار چه زخم زبان‌ها، چه نیش خنجرهای مسموم و چه تبلیغات موزیانه و تفرقه‌افکنانه دشمنان انقلاب و دوستان ناآگاه را می‌بایست تحمل کنیم.

تا آخرین روز دستگیری رهبری و کادرهای حزب، صادقانه از انقلاب دفاع کردیم. برای رفع مشکلات در همه زمینه‌ها پیشنهاد سازنده دادیم و درباره زیاده‌روی‌ها و کمبودها و نارسائی‌ها که انقلاب را تحدید و تهدید می‌کردند، هشدار دادیم.

راستی چرا؟ در این مورد ویژه جمهوری اسلامی ایران راه رژیم‌های سلطنتی را ادامه داده است؟ و راستی چرا امروز باید افرادی که در زمان رضاخان و پسرش زندانی و در بسیاری موارد هم بند و هم زنجیر نیروهای انقلابی مذهبی بوده‌اند، در جمهوری اسلامی ایران و در شرایطی بمراتب سخت‌تر از آن زمان‌ها زندانی باشند؟

ابهام این علامت‌های سؤال آنوقت بیشتر می‌شود، وقتی که توجه کنیم که اولاً این بار هم آنها در واقع بجرم دفاع بیدریغ از انقلاب مورد هجوم قرار گرفته‌اند و ثانیاً تمام "اعتراف‌ها"ی بعضی از اعضای کادر رهبری حزب، در جریان "بازجویی‌ها"، چون مسئله "جاسوسی"، مسئله "کودتا"، براندازی و جمع کردن "اسلحه" طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و طبق همه قوانین جوامع بشری، فاقد ارزش و اعتبار تاریخی - قضائی است، زیرا تحت شکنجه‌های مافوق تحمل انسان گرفته شده‌اند.

علیرغم جو مسمومی که علیه جنبش کارگری ایران ایجاد کرده‌اند، من بنوبه خود، چون با مطالعه دقیق و با چشم‌های باز و کاملاً آگاهانه راه مبارزه علیه امپریالیسم و استثمار سرمایه‌داری را برگزیده‌ام، همه برنامه‌ها و تصمیماتی را که در جلسات رسمی حزب چون کنگره‌ها، کنفرانس‌ها و پلنوم‌های حزبی بتصویب رسیده‌اند و بنابراین تصمیم جمعی‌اند و نه اقدام فردی این یا آن شخص، بدون چون و چرا تأیید و جمله به جمله آنها را امضاء می‌کنم.

در اینجا اجازه بدهید مختصری درباره "پرونده" خود برایتان بنویسم. در سحرگاه هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ عده‌ای جوان مسلح به خانه شخصی من حمله کردند و پس از ایجاد رعب و وحشت برای زن و دو دخترم و درهم ریختن خانه، چشم‌هایم را بسته و با خود بردند. من تنها با چشم بسته در گوشه یک راهرو افتاده بودم، بدون آنکه بدانم و یا خانواده‌ام بدانند که من کجا هستم. در این مدت بارها و بارها به بهانه کج شدن چشم بند، حتی در خواب، مورد ضرب و شتم قرار گرفتم و یا شاهد ضرب و شتم دیگران بودم. ماه‌ها از هرگونه تماس با محیط و حتی بدست آوردن کوچکترین خبر از وضع خانواده خود محروم بودم. تماس من با محیط از حد چشم‌بندی که جزء ضروری‌ترین وسیله پوشش بدن من شده بود، تجاوز نمی‌کرد. قطع رابطه با جهان خارج و حتی قطع رابطه با وجود خودم بیش از هر چیز دیگری آزارم می‌داد. پس از چند ماه اجازه یافتیم هر دو هفته یکبار و گاهی هم ماهی یکبار تلفنی با خانواده خود تماس بگیریم، آنهم فقط برای چند دقیقه با چشم‌های بسته و در حالیکه مامور به گفتگوی تلفنی من و زنم و من و بچه‌هایم که ظریف‌ترین و با احساس‌ترین ارتباطی است که هر انسان در زندگی خود برقرار می‌کند و باید از چشم و گوش اغیار در امان بماند، گوش می‌داد.

از آنچه که در هنگام باصطلاح "بازجویی‌ها" گذشته است می‌گذرم. بیشتر جلسات شکنجه روانی و جسمی بود تا جلسه بازجویی. در

نگذیریم که نام این اعمال را "تغزیر" گذاشته بودند. و بالاخره در حالیکه بارها و بارها از زبان مسئولین بلند پایه جمهوری اسلامی ایران شنیده‌ایم که در جمهوری اسلامی ایران کسی را بخاطر عقیده زندانی نمی‌کنند و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم که شما در تدوین و تصویب آن نقش عمده داشته‌اید - بر این مسئله صراحت دارد، مورد مشخص من که بدون شک تنها مورد نیست، بهترین گواه نادرست بودن این ادعاست. کار بجایی رسید که افرادی در این جمهوری به خود جرأت داده‌اند که با دست و خط خود بر روی صفحه کاغذ بعنوان یک سند تاریخی - ابطال قانون اساسی را ثبت کنند. همانهایی که باید حافظ قانون اساسی باشند با خیره سری خاصی آن را مورد تجاوز قرار داده‌اند.

این همه را بخاطر مسائل شخصی و برای رهایی فردی، از ظلمی که بدان دچار شده‌ام، برایتان نمی‌نویسم. نه طالب عفو و نه در پی برانگیختن احساس ترحم دیگران هستم. اگر مسئله فردی من مطرح بود ارزش آن را نداشت که وقت شما را بگیرم. آنچه می‌خواهم احقاق حق برای همه و احترام گذاشتن به حقوق تک تک افراد جامعه، رفع ظلم و ستم و از بین بردن هرگونه تعرض به جان و ناموس و عقاید افراد و آزادی همه کسانی است که بیگناه در بندند. صحبت بر سر شیوه زندگی سیاسی بطور کلی و صحبت بر سر یک جریان سیاسی در ایران، صحبت درباره حقوق عام انسان‌ها و صحبت بر سر آن انسان‌هایی است که همه چیز خود را وقف بهروزی و سعادت بقول شما "مستضعفین" و یا بقول ما قشرهای محروم و زحمتکش جامعه ایران، چون کارگران و دهقانان و اجرای عدالت اجتماعی کرده‌اند. و از همه مهمتر صحبت بر سر انقلابیست که اگر به شعار عمومی خود عمل نکند از داخل خواهد پوسید.

ما از همان ابتدا (پس از شهریور ۲۰) و بخصوص پس از فاجعه ۲۸ مرداد معتقد بودیم که برای نجات ایران از چنگال امپریالیسم و خلاصی از رژیم وابسته به آن، باید همه نیروهای انقلابی (مذهبی، ملی و طرفداران عدالت اجتماعی سوسیالیستی) با هم متحد شوند. ما در این عقیده خود صادق بودیم و تا به آنجا پیش رفتیم که حمایت از سایر گروه‌های انقلابی را به توافق رسمی درباره اتحاد نیروها مشروط نکردیم و از هر نیرویی که مبارزه اصولی علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده آن را شروع کرد، بیدریغ پشتیبانی کردیم. پس از پیروزی انقلاب تنها حزب و گروه اجتماعی بودیم که علیرغم اختلاف نظرهای اصولی درباره مسائل اجتماعی ایران و راه حل آنها و علیرغم وجود اختلاف نظر جدی درباره بسیاری از مسائل جامعه صادقانه از انقلاب دفاع کردیم. ما از انقلاب صادقانه دفاع کردیم در حالیکه در وضعیت بسیار دشوار و ناگواری قرار گرفته بودیم. می‌بایست از انقلابی دفاع کنیم که حل مسائل و شعارهای عمده انقلاب، از قبیل حل مسئله زمین بنفع دهقانان، حل مسئله صنایع بزرگ و صنایعی که در مالکیت درباریان و عوامل وابسته به امپریالیسم بود، بنفع طبقه کارگر و بنفع تمام جامعه، حل مسائل مربوط به مسکن، درمان و بهداشت و مبارزه علیه بیسوادی و غیره و غیره را دائماً بتأخیر می‌انداخت و گروه‌های خاصی از اجرای اصول قانون اساسی (اصل مربوط به به اقتصاد و جمهوری اسلامی ایران و تجارت خارجی، اصل مربوط به آزادی‌های دموکراتیک چون ممنوع بوده تفتیش عقاید و آزادی احزاب و سازمان‌های صنفی، ممنوع بودن شکنجه و غیره) جلوگیری می‌کردند و در عوض با رخنه کردن در دستگاه‌های دولتی و ارگان‌های انقلابی گرفتاری‌های غیر ضروری برای مردم ایجاد کرده بودند و برای منحرف کردن و به زانو درآوردن انقلاب از شعار ناراضی تراشیدن و ایجاد رعب و وحشت در مردم استفاده می‌کردند.

## سیاست و اقتصاد در ترکیه هر چه بیشتر نظامی می‌شود!

مانور نظامی مشترک امریکا، اسرائیل و ترکیه از تاریخ ۱۸ تا ۲۹ ژوئن گذشته در ایالت قونیه ترکیه برگزار شد. برگزاری این مانور جنگی که در چارچوب قرارداد همکاری نظامی و امنیتی ۱۹۹۶ اسرائیل و ترکیه صورت می‌گیرد در شرایطی است که آپارتاید صهیونیستی به خشونت علیه مردم فلسطین ادامه داده و امریکا نیز قطعنامه اخیر شورای امنیت سازمان ملل متحد در حمایت از غیر نظامیان فلسطینی در برابر تجاوزات خشونت‌آمیز آپارتاید صهیونیستی را وتو کرده‌است. به گفته یک مقام اسرائیلی، برگزاری این عملیات نشان داد که ترکیه حتی در شرایط انتفاضه نیز هیچگونه ابائی از نشان داد دوستی‌اش با اسرائیل ندارد.

همان زمان که ژنرال‌های امریکائی و اسرائیلی ایالت قونیه ترکیه را میدان مشق سیاست‌های تجاوزکارانه خود در منطقه کرده‌اند بانکداران امریکائی با تجمع در هتل‌های پنج ستاره آنکارا و استانبول، سمت حرکت اقتصاد ترکیه را تعیین می‌کنند. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ۱۸ میلیارد دلار دیگر به ترکیه برای مقابله با بحران اقتصادی که خود این نهادهای مالی امپریالیستی مسئول ایجاد آن هستند، قرض دادند. از سال ۱۹۵۸ صندوق بین‌المللی پول، در مجموع ۱۸ برنامه اقتصادی را به ترکیه تحمیل کرده‌است. بحران اقتصادی اخیر ترکیه حاصل آخرین برنامه صندوق بین‌المللی پول است که در ژانویه سال ۲۰۰۰ آغاز شد. در آن زمان به توصیه و به مدیریت کارگزاران محلی صندوق بین‌المللی پول، ترکیه یک برنامه ۳ ساله تورم زدائی را در ازای دریافت ۴ میلیارد دلار وام آغاز کرد. انجام اقدامات مورد نظر صندوق بین‌المللی پول منجر به کاهش ارزش لیره ترکیه شد، به حدی که بانک مرکزی آنکشور در پایان مجبور به تزریق ۷ میلیارد دلار به بازار و افزایش نرخ بهره تا حد ۱۹۵ درصد شد. در دسامبر ۲۰۰۰ صندوق بین‌المللی پول با واگذاری یک فرضه ۷٫۵ میلیارد دلاری به ترکیه، بدهی‌های خارجی این کشور را به ۵۰ میلیارد دلار افزایش داد. سرنوشت اقتصاد ترکیه باید مورد توجه آنهایی که دنباله‌روی از سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول در ایران را تبلیغ می‌کنند قرار گیرد. خطری که اکنون وجود دارد توسل به سیاست‌های جنگی از سوی ترکیه بعنوان یک راه‌حل برای بحران اقتصادی-اجتماعی در این کشور است که در این صورت بخشی از خاک عراق و مناطقی از خاک ایران در همسایگی این کشور را در حالت جنگی فرو خواهد برد!

آماده‌باش درجه یک نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس، که همزمان با این مانور صورت گرفت نیز رویدادی است که باید بدقت به آن توجه داشت!

نظامی شدن کامل پاکستان، که با تبدیل ژنرال پرویز مشرف در این کشور از سمت فرمانده نظامی کودتا و نخست وزیر به ریاست جمهوری وارد مرحله تازه‌ای شده نیز بر حساسیت موقعیت ایران در منطقه می‌افزاید!

همه این جلسات متهم با چشم بسته شرکت می‌کرد و همه آنها با فحاشی شدید و کتک همراه بود. بیش از یک سال و نیم از هرگونه ملاقات با خانواده خود محروم بودم و چون تماس تلفنی هم بعد از مدتی قطع شد، خانواده من ماه‌ها نمی‌دانست که چه بلایی به سر من آمده است. از زمانیکه هر دو هفته یکبار برای مدت ۱۵-۱۰ دقیقه ملاقات دارم، این ملاقات از پشت شیشه‌های بقول زندانی‌ها "اکواریوم" و از طریق گوشی تلفن انجام می‌شود. حدود دو سال و نیم را در سلول‌های انفرادی و گاهی در شرایط بدتر از سلول انفرادی گذرانده‌ام.

حضرت آیت‌الله! نه قلم من قادر است آنچه را که در این مدت بر من و رفقای من رفته است بازگو کند و نه مایلم وقت شما را با طرح جزئیات بگیرم. همینقدر می‌گویم که آن شرایط را برای دشمنان خود هم آرزو نمی‌کنم. باری، بالاخره پس از بیش از دو سال زندانی بودن در شرایط سخت و بلا تکلیفی، یک روز صبح زود مرا صدا کردند، مانند همیشه با چشم‌های بسته از سلول بیرون آمدم و توسط مامورین به اطاقی هدایت شدم. در آنجا برای اولین بار اجازه یافتیم که چشم‌بند خود را برداریم. روحانی جوانی پشت یک میز تحریر نشسته بود و شروع کرد از داخل پرونده‌ای که در مقابلش بود سؤال مطرح کردن، که به آنها جواب داده شد و من فکر می‌کردم این جلسه ادامه بازجویی‌های سابق و برای جمع و جور کردن پرونده است، زیرا همان سؤال‌های دوران بازجویی‌های کذایی مطرح بود و از جمله سؤال‌ها اینکه آیا شما هنوز بر سر عقاید خود باقی هستید؟ ظاهر جلسه هم هیچگونه نشانه و اثری از یک جلسه دادگاه نداشت و من بعدها متوجه شدم که این جلسه می‌بایست جلسه دادگاه بوده باشد، ایشان هم رئیس دادگاه، هم دادستان، هم هیئت منصفه و هم نماینده منافع متهم در یک شخص بوده است. این جلسه که می‌بایست در آن درباره سرنوشت یک حزب سیاسی با چهل سال سابقه فعالیت ضد امپریالیستی و درباره سرنوشت یک انسان تصمیم‌گیری شود، چند دقیقه بیشتر طول نکشید و من چقدر خوشحال بودم که جلسه خیلی سریع خاتمه یافت و من اجازه بافتم دوباره به چهار دیوار سلول خود بازگردم. زیرا تنها در سلول احساس امنیت می‌کردم. نمی‌دانم می‌توانید جو آن روز زندان را از این واقعیت که زندانی از بازگشتن به سلول خود خوشحال می‌شد، پهلوی خود مجسم کنید؟

اکنون دو سال از تاریخ آن جلسه که فکر می‌کنم دادگاه من بوده است، می‌گذرد و هنوز هم بالاتکلیف در زندانم. بیش از این سرتان را درد نمی‌آورم و فکر می‌کنم هر چه در اینجا درباره وضع خود در زندان و وضع پرونده خودم و صدها انسان دیگر برایتان بگویم، زیاده‌گویی است. بهتر است پرونده من را بعنوان نمونه و یا هر پرونده دیگری از رفقای من و یا سایر زندانیان سیاسی را بخوانید و مطالعه کنید. همانطوریکه در بالا اشاره کردم در پرونده من و با جرأت می‌توانم ادعا کنم که در پرونده اکثریت قریب باتفاق رفقای من که امروز در زندان هستند، حتی یک مورد خطا که باستناد آن حتی بتوان کسی را به بازجویی دعوت کرد وجود ندارد، چه رسد به دستگیری و زندانی کردن. آنچه که بعنوان جز کوچکی از یک فاجعه بزرگ تاریخی در بالا آمده مربوط به گذشته-گذشته‌ای بسیار تلخ است که عوارض آن هنوز ادامه دارد.»

دکتر احمد دانش، تهران - زندان اوین ۱۳۶۶/۲/۱۶